

بیش از یک نجار

چرا زمانی که در مورد خدا صحبت می‌کنیم هیچ کس عصبانی و ناراحت نمی‌شود ولی به محض اینکه نام عیسی مسیح را به زبان می‌آوریم سعی می‌کنند سخنان ما را قطع کنند؟ چرا این سوال که "عیسی مسیح کیست؟" باعث شقاق و جدایی افراد در طی قرون متمادی شده است؟

فهرست

۲	مقدمه
۳	(۱) چرا عیسی مسیح بی‌نظیر است؟
۱۰	(۲) خداوند، دروغگو یا دیوانه؟
۱۵	(۳) علم در این باره چه می‌گوید؟
۱۷	(۴) آیا گزارشات کتاب مقدسی معتبرند؟
۲۵	(۵) چه کسی حاضر می‌شود به خاطر یک دروغ جان خود را فدا کند؟
۳۰	(۶) مسیح مرده چه فایده‌ای دارد؟
۳۳	(۷) آیا شنیده‌اید برای شائول چه اتفاقی رخ داد؟
۳۸	(۸) آیا مسیح از مردگان برخاست؟
۴۳	(۹) مسیح حقیقی کیست؟
۴۷	(۱۰) آیا راه دیگری وجود دارد؟
۵۰	(۱۱) او زندگی مرا دگرگون کرد.

مقدمه

حدود ۲۰۰۰ سال پیش ، عیسی مسیح با تولد در خانواده‌ای یهودی پا به عرصه وجود نهاد . او در کشوری کوچک و در خانواده‌ای تنگدست به دنیا آمد . او ۳۳ سال زندگی کرد ، ولی فقط ۳ سال آخر زندگی خود را به خدمت و مأموریت روحانی پرداخت .

با وجود این ، همه افراد در تمام نقاط دنیا او را می‌شناسند و به یاد دارند . تاریخی که هر روز روی روزنامه‌ها مشاهده می‌کنیم و یا تاریخ نشری که روی کتب دانشگاهی ثبت می‌شود^۱ بر این حقیقت صحنه می‌گذارد که عیسی مسیح فردی بی‌نظیر می‌باشد .

مورخ مشهور ، " اچ. جی. ولز " (H. G. Wells) ، در پاسخ به این سوال که " چه کسی بیش از همه تاریخ بشریت را تحت تأثیر خود قرار داد ؟ " می‌گوید : " اگر ما عظمت و اهمیت شخصیت‌های مختلف را بر اساس معیارهای تاریخی بسنجیم ، مطمئناً عیسی مسیح در صدر این ارزیابی قرار خواهد گرفت . "

مورخ دیگری به نام " کنت اسکات لاتورت " (Kenneth Scott Latourette) می‌گوید: " این حقیقت که عیسی مسیح بیش از هر فرد دیگری توانسته است تاریخ بشری را تحت تأثیر خود قرار دهد ، در طی قرون متمادی بارها به اثبات رسیده است و این تأثیر نه تنها مقطعی نبوده ، بلکه تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده و حتی افزایش نیز یافته است . "

" ارنست رنان " (Ernest Renan) چنین می‌گوید : " عیسی مسیح بزرگترین شخصیت مذهبی تاریخ بشری می‌باشد . زیبایی او ابدی و سلطنتش بی‌پایان است . او از هر لحاظ بی‌نظیر است و هیچ کس را نمی‌توان با او مقایسه کرد . اگر مسیح را از تاریخ بشری حذف کنیم ، آنگاه تاریخ نیز معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد . "

^۱ . منظور تاریخ میلادی است که مبنای آن تولد عیسی مسیح می‌باشد . م .

فصل ۱

چرا عیسی مسیح بی نظیر است ؟

اخیراً در شهر لوس آنجلس با عده‌ای گفتگو می‌کردم و این سوال را خطاب به ایشان مطرح کردم که : " به نظر شما عیسی مسیح کیست ؟ " پاسخی که آنها به این سوال دادند این بود : " او یک رهبر مذهبی بزرگ می‌باشد . " اگر چه با آنها موافقم ولی معتقدم که مسیح بیش از یک رهبر مذهبی است .

این سوال که " عیسی مسیح کیست ؟ " باعث شقاق و جدایی افراد در طی قرون متمادی شده است . چرا این فرد باعث بوجود آمدن اختلاف و جدایی شده است ؟ چرا نام عیسی مسیح بیش از نام سایر رهبران مذهبی باعث رنجش و ناراحتی افراد می‌شود ؟ چرا زمانی که در مورد خدا سخن می‌گوییم هیچ‌کس ناراحت نمی‌شود ولی به محض اینکه نام عیسی مسیح را به زبان می‌آوریم آنها سعی می‌کنند بلافاصله سخنان ما را قطع کنند و یا حالت تدافعی به خود بگیرند ؟ زمانی که در لندن بودم با یکی از رانندگان تاکسی در مورد مسیح سخن گفتم ، ولی بلافاصله سخن مرا قطع کرد و گفت : " من دوست ندارم در مورد مسائل مذهبی ، به خصوص عیسی مسیح ، صحبت کنم . "

وجه تمایز عیسی با سایر رهبران مذهبی در چیست؟ چرا شنیدن نام بودا و کنفوسیوس باعث ناراحتی افراد نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد که علت آن این باشد که هیچ یک از این اشخاص ادعای الوهیت نکردند ، ولی عیسی مسیح ادعا کرد که خداست . و همین امر مسیح را از سایر رهبران مذهبی متمایز می‌گرداند .

دیری نپایید که افراد متوجه ادعاهای حیرت‌آور عیسی شدند . بدیهی بود که او با این ادعاها خود را بالاتر از نبی یا معلم روحانی می‌دانست . او به وضوح ادعای الوهیت کرد . او خود را تنها راه تقرب به خدا می‌دانست و تنها راه نجات و تنها کسی که می‌تواند گناهان انسان‌ها را بپیمزد .

پذیرش این امر برای بسیاری از افراد دشوار می‌نماید . ولی آنچه حائز اهمیت است پذیرش یا عدم پذیرش ما نیست، بلکه ادعایی است که عیسی مسیح در مورد خود می‌کند .

کتاب عهد جدید در این خصوص چه می‌گویند؟ ما اغلب مطالبی را در مورد " الوهیت مسیح " می‌شنویم و همه آنها نشان از این حقیقت دارند که مسیح خداست .

" ای. اچ. استرانگ (A. H. Strong) در کتاب خود تحت عنوان " *الهیات نظام‌مند* " خدا را این چنین توصیف می‌کند : " خدا روحی است نامحدود و کامل که همه چیز از او به وجود آمده ، در او تداوم می‌یابد و به سوی او نیز باز خواهد گشت . " (۱) این تعریف مورد قبول تمام ادیان معتقد به خدا مانند اسلام و یهودیت می‌باشد . ایمان به خدا، تعلیم می‌دهد که خدا روحی شخصی است و تمام جهان صنعت دست اوست . خدا هم اکنون نیز بر جهان حکمفرمایی می‌کند و آن را پا بر جا نگه می‌دارد . ولی خدا باوری مسیحی، جمله‌ای نیز به این تعریف می‌افزاید که : " عیسی ناصری خدای مجسم می‌باشد . "

" عیسی مسیح " در واقع یک اسم و لقب است . نام ^۲ Jesus از کلمه یونانی *Jeshua* یا *Joshua* مشتق شده است که به معنی " یهوه نجات دهنده است " می‌باشد . لقب ^۳ Christ از واژه یونانی *Messiah* (که عبری آن *Mashiach* می‌باشد) - دانیال (۹ : ۲۶) مشتق شده است که به معنای " مسح شده " می‌باشد . این نام نشان می‌دهد که عیسی مسیح همان پادشاه موعود و کاهنی است که در نبوت‌های عهد عتیق به او اشاره شده است . ما با دانستن این حقیقت می‌توانیم درک درستی از عیسی مسیح و مسیحیت داشته باشیم .

۲ . عیسی
۳ . مسیح

عهد جدید آشکارا مسیح را خدا می خواند . اسامی ای که در عهد جدید در مورد مسیح به کار برده شده اند از جمله اسامی ای هستند که فقط می توان آنها را خطاب به خدا به کار برد . به عنوان مثال می توان به تیطس ۲ : ۱۳ اشاره کرد که می گوید : " و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم . " (یوحنا ۱ : ۱ ؛ عبرانیان ۱ : ۸ ؛ رومیان ۹ : ۵ ؛ اول یوحنا ۵ : ۲۰-۲۱ را با یکدیگر مقایسه کنید .) عهد جدید خصوصاتی را به مسیح نسبت می دهد که مختص خدا هستند ، مانند قائم به ذات بودن (یوحنا ۱ : ۴ ؛ ۱۴ : ۶) ، حضور مطلق (متی ۲۸ : ۲۰ ؛ ۱۸ : ۲۰) ، علم مطلق (یوحنا ۴ : ۱۶ ؛ ۶ : ۶۴ ؛ متی ۱۷ : ۲۲-۲۷) ، قدرت مطلق (مکاشفه ۱ : ۸ ؛ لوقا ۴ : ۳۹-۵۵ ؛ ۷ : ۱۴-۱۵ ؛ متی ۸ : ۲۶-۲۷) و منشأ حیات ابدی بودن (اول یوحنا ۵ : ۱۱-۱۲ و ۲۰ ؛ یوحنا ۱ : ۴) .

در مورد عیسی مسیح نیز پرستشی انجام شد که فقط شایسته خدا می باشد . عیسی مسیح در متی ۴ : ۱۰ می گوید : " زیرا مکتوب است که ' خداوند خدای خود را سجد کن و او را فقط عبادت نما . ' " عیسی مانند خدا مورد پرستش قرار گرفت (متی ۱۴ : ۳۳ ؛ ۲۸ : ۹) و حتی گاهی نیز حکم شده است که او را مانند خدا پرستش کنیم (یوحنا ۵ : ۲۳ مقایسه شود با عبرانیان ۱ : ۶ ؛ مکاشفه ۵ : ۸-۱۴) .

اکثر پیروان مسیح از یهودیان با ایمان بودند که به خدای واحد حقیقی اعتقاد داشتند . اگر چه آنها یکتا پرست بودند ولی عیسی مسیح را به عنوان خدای مجسم پذیرفتند .

پذیرش الوهیت مسیح ، پرستش عیسی ناصری و خداوند خواندن او برای پولسی که به طور کامل با تعالیم یهودی آشنایی داشت ، بسیار دشوار می نمود . ولی علی رغم این امر پولس ، مسیح خداوند را پذیرفت و او با به زبان آوردن این جمله که : " پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است . " (اعمال ۲۰ : ۲۸) بره خدا [عیسی مسیح] را خدا خواند .

زمانی که عیسی از پطرس پرسید " مرا که می دانید ؟ " او اعتراف کرد که : " تویی مسیح ، پسر خدای زنده ! " (متی ۱۶ : ۱۶) و عیسی نیز با گفتن : " خوشحال تو ای شمعون بن یونا ! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده ، بلکه پدر من که در آسمان است . " (متی ۱۶ : ۱۷) پاسخ او را تأیید کرد و اعلام کرد که خدا این حقیقت را بر او مکشوف کرده است .

حتی مرتا ، از پیروان عیسی ، نیز اعتراف کرد که : " ... من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا ... " (یوحنا ۱۱ : ۲۷) نتنائیل نیز که معتقد بود امکان ندارد چیز خوبی از ناصره بیرون آید نیز خطاب به عیسی گفت : " ... تو پسر خدایی ! تو پادشاه اسرائیل هستی ! " (یوحنا ۱ : ۴۹)

استیفان نیز در هنگام سنگسار شدن گفت : " ای عیسی خداوند ، روح مرا بپذیر . " (اعمال ۷ : ۵۹) نویسنده رساله عبرانیان نیز در مورد مسیح می نویسد : " ای خدا تخت تو تا ابدالآباد است " (عبرانیان ۱ : ۸) . هنگامی که یحیی تعمید دهنده مسیح را تعمید داد : " روح القدس به هیأت جسمانی ، مانند کبوتری بر او نازل شد . و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم . " (لوقا ۳ : ۲۲)

همچنین می توان به اعتراف توما که به قیام مسیح از مردگان شک داشت نیز اشاره کرد . طرز فکر او نیز احتمالاً همانند طرز فکر تحصیل کردگان امروزی بود . او گفت : " تا ... انگشت خود را در جای میخها نگذارم ... ایمان نخواهم آورد . " من احساس توما را درک می کنم ، چون نمی توان بدون گواه و مدرک قانع کننده باور کرد که فردی از میان مردگان برخاسته و ادعای الوهیت کند . هشت روز پس از اینکه توما نظر خود را در حضور شاگردان دیگر اعلام کرد " ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده ، گفت : < سلام بر شما باد . > پس به توما گفت : < انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار . > توما در جواب وی گفت : < ای خداوند من و ای خدای من . > عیسی گفت : < ای توما ، بعد از دیدن ایمان آوردی ؟ خوشحال بحال آنانی که ندیده ایمان آورند . > (یوحنا ۲۰ : ۲۶-۲۹) . مسیح اعتراف توما را مورد تقدیر قرار داد ولی او را به خاطر بی ایمانی اش سرزنش کرد .

ممکن است مخالفین الوهیت مسیح در بیان اعتراض خود بگویند : " تمام نقل قول های مذکور در مورد الوهیت مسیح مربوط به اطرافیان او هستند و ما به هیچ وجه از خود عیسی نقل قول نکرده ایم . " انتقادی که اکثر مخالفین مطرح می کنند

این است که ممکن است افرادی که در زمان مسیح می‌زیسته‌اند مانند بسیاری از ما دچار اشتباه و سوء تفاهم شده باشند . به عبارت دیگر ممکن است مسیح واقعاً ادعای خدایی نکرده باشد .

ولی شخصاً معتقدم که مسیح ادعای خدایی کرده است و در واقع این اعتقاد از عهد جدید نشأت گرفته است . اشارات متعددی وجود دارند و مفهوم آنها نیز کاملاً واضح و روشن می‌باشد . تاجری که به منظور تحقیق در مورد الوهیت مسیح به مطالعه دقیق کتاب مقدس پرداخته بود ، پس از خاتمه مطالعاتش اظهار کرد : " اگر فردی پس از مطالعه کتاب مقدس نتیجه بگیرد که مسیح ادعای خدایی نکرده است مانند فردی است که زیر نور آفتاب بایستد و ادعا کند که خورشید را نمی‌بیند . "

در انجیل یوحنا شاهد درگیری عیسی با برخی از یهودیان هستیم . عیسی در روز سبت مرد افلیجی را شفا داده بود و به او گفته بود تا بسترش را بردارد و برود و همین امر باعث خشم و اعتراض برخی از یهودیان شده بود . عیسی در پاسخ به اعتراض آنها گفت : " > پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم . < پس از این سبب ، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته ، خود را مساوی خدا می‌ساخت . " (یوحنا ۵ : ۱۶-۱۷)

حال ممکن است بگویید این جمله که : " پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم " به هیچ وجه نشان دهنده الوهیت مسیح نیست . زمانی که ما متنی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم باید به زبان ، فرهنگ و بخصوص افرادی که در آن مطرح شده‌اند ، توجه کنیم . در مورد آیات فوق فرهنگ مربوطه فرهنگ یهودی است و افرادی که در آن مطرح شده‌اند رهبران مذهبی یهود می‌باشند . حال ببینیم که آنها در حدود ۲۰۰۰ سال پیش ، با توجه به فرهنگ خود ، سخنان عیسی را چگونه استنباط کردند . " پس از این سبب ، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته ، خود را مساوی خدا می‌ساخت " (یوحنا ۵ : ۱۷) . چرا رهبران یهود چنین واکنش شدیدی را نشان دادند ؟

چون عیسی نگفت " پدر ما " بلکه " پدر من " و سپس افزود " تا کنون کار می‌کند . " عیسی با به کار بردن این دو عبارت و مقایسه خویشتن با پدرش در واقع خود را با خدا هم‌تراز ساخت و کارش را با کار خدا برابر دانست . یهودیان هرگز خطاب به خدا نمی‌گفتند : " پدر من " بلکه " پدر من که در آسمان هستی . " ولی عیسی از این قاعده پیروی نکرد . یهودیان با شنیدن عبارت " پدر من " از زبان مسیح نمی‌توانستند سخنان او را به گونه‌ای دیگر استنباط کنند . به علاوه عیسی گفت که او نیز هم‌زمان با خدا مشغول به کار است و بدین شکل به آنها نشان داد که پسر خداست . به دنبال این ادعای عیسی ، نفرت و انزجار علمای یهود از او افزایش یافت و آنها در جستجوی بهانه‌ای بودند تا مسیح را متهم کرده و به قتل برسانند .

عیسی نه تنها ادعا کرد که با خدا ، پدرش ، هم‌تراز است ، بلکه ادعا کرد که او و پدر یکی هستند . در هنگام عید تجدید در اورشلیم ، عده‌ای از رهبران یهود از مسیح پرسیدند که : " آیا تو مسیح هستی ؟ " و عیسی در پاسخ به آنها گفت : " من و پدر یک هستیم " (یوحنا ۱۰ : ۳۰) . " آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند . عیسی بدیشان جواب داد : > از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم . به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید ؟ < یهودیان در جواب گفتند : > به سبب عمل نیک ، تو را سنگسار نمی‌کنیم ، بلکه به سبب کفر ، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی . < " (یوحنا ۱۰ : ۳۱-۳۳)

ممکن است تعجب کنید که چرا آنها چنین واکنش تندی را نسبت به این ادعای مسیح نشان دادند . با مطالعه نسخه یونانی عهد جدید علت این امر مشخص می‌شود . محقق و دانشمند یونانی " ای. تی. رابرتسون " (A. T. Robertson) می‌نویسد : " واژه " یک " در زبان یونانی از لحاظ جنسیت نه تنها مذکر نیست ، بلکه خنثی است و واژه " یک " بر یکی بودن شخصیت یا هدف دلالت ندارد ، بلکه به یکی بودن ذات و طبیعت اشاره می‌کند . " او می‌افزاید که به زبان آوردن این جمله نقطه اوج ادعای مسیح در مورد رابطه خود و پدرش می‌باشد . و همین امر باعث برافروخته شدن خشم غیر قابل کنترلی در فریسیان شد . (۲) .

بدیهی است که افرادی که سخنان عیسی را شنیدند کاملاً متوجه شدند که عیسی ادعای الوهیت کرده است . " لئون موریس " (Leon Morris) مدیر دانشکده " ریدلی " (Ridley) در شهر " ملبورن " (Melbourne) می‌نویسد : " این امکان وجود داشت که یهودیان سخنان عیسی را کفر تلقی کرده و خود اقدام به مجازات او بکنند ، چون در شریعت یهود مکتوب است که مجازات کفرگویی سنگسار شدن می‌باشد (لایوان ۲۴ : ۱۶) . ولی آنها نمی‌خواستند عیسی مسیح را مطابق با

مراحل قانونی معمول مجازات کنند . چون خشم و غضب آنها به قدری شدید بود که می‌خواستند خود هم قاضی محکمه باشند و هم مأمور اجرای حکم . " (۳)

آنها عیسی را به اتهام " کفرگویی " به سنگسار شدن تهدید کردند . یهودیان تعالیم مسیح را کاملاً درک می‌کردند ولی باید پرسید که آیا آنها در مورد صحت و سقم ادعاهای او نیز می‌اندیشیدند ؟

عیسی مکرراً خود را هم‌ذات خدا می‌خواند . او با شهامت اعلام کرد : " ... هر گاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید . " (یوحنا ۸ : ۱۹) ؛ " کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است . " (یوحنا ۱۲ : ۴۵) ؛ " هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد . " (یوحنا ۱۵ : ۲۳) ؛ " تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند ، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند ، و کسی که به پسر حرمت نکند ، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است " (یوحنا ۵ : ۲۲) . این سخنان نشان از این حقیقت دارند که عیسی نه تنها خود را بیش از انسانی معمولی می‌دانست ، بلکه خود را هم‌تراز و مساوی با خدا معرفی می‌کرد . افرادی که ادعا می‌کنند تنها تفاوت عیسی با سایرین این است که او از رابطه‌ای صمیمانه‌تر و نزدیکتر با خدا برخوردار بود مجبورند تا در مورد این سخن عیسی به تفکر بپردازند : " کسی که به پسر حرمت نکند ، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است . "

روزی در دانشگاه " وست ویرجینیا " (West Virginia) در حال سخنرانی بودم که یکی از اساتید حاضر در آنجا سخن مرا قطع کرد و گفت : " تنها انجیلی که در آن مسیح ادعای الوهیت کرده است انجیل یوحناست و این انجیل پس از سه انجیل دیگر نوشته شده است . او افزود که در انجیل مرقس که اولین انجیل می‌باشد ، هرگز چنین ادعایی به عیسی نسبت داده نشده است . " با شنیدن سخنان او متوجه شدم که او یا انجیل مرقس را نخوانده و یا توجه کافی به آن مبذول نداشته است .

برای پاسخ‌گویی به او به انجیل مرقس اشاره کردم . در این انجیل عیسی ادعا کرد که می‌تواند گناهان افراد را بيمرزد . " عیسی چون ایمان ایشان را دید ، مفلوج را گفت : > ای فرزند ، گناهان تو آمرزیده شد . < " (مرقس ۲ : ۵ همچنین مراجعه شود به لوقا ۷ : ۴۸-۵۰) . بر اساس شریعت یهود تنها خدا قادر است گناهان را بيمرزد . اشعیا ۴۳ : ۲۵ نیز این امتیاز را فقط برای خدا قایل شده است . کاتبان پرسیدند : " چرا این شخص چنین کفر می‌گوید ؟ غیر از خدای واحد ، کیست که بتواند گناهان را بيمرزد ؟ " (مرقس ۲ : ۷) . عیسی در پاسخ به آنها گفت : " کدام سهل‌تر است ؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد ؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام ؟

بر اساس تفسیر " وایکلیف " (Wycliffe) ، این سوال " سوالی بی‌پاسخ می‌باشد . به زبان آوردن این جملات کار ساده‌ای است ولی انجام دادن آنها قطعاً نیازمند قدرت الهی می‌باشد . افراد فریبکار مطمئناً فقط این جملات را به زبان می‌آورند ، ولی عیسی نه تنها آنها را به زبان آورد بلکه انجام داد . او با شفا دادن مرد افلیج نشان داد که می‌تواند گناهانش را نیز بيمرزد . " (۴) ولی رهبران مذهبی یهود او را به کفرگویی متهم کردند . " لوئیز اسپری چفر " (Lewis Sperry Chafer) می‌نویسد : " هیچ کدام از انسان‌های خاکی قدرت و اقتدار لازم برای آمرزش گناهان را ندارند . هیچ کس نمی‌تواند گناهانمان را بيمرزد مگر فردی که در مقابل او گناه ورزیده‌ایم . زمانی که عیسی گناهان افراد را می‌بخشید قطعاً از اختیار و اقتداری انسانی استفاده نمی‌کرد . از آنجایی که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناهانمان را بيمرزد ، می‌توان نتیجه گرفت که چون عیسی گناهان را می‌آمرزید پس خداست . " (۵)

بخشش گناهان تا مدت‌ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و من نمی‌توانستم آن را به خوبی درک کنم . روزی در کلاس فلسفه ، در پاسخ به سوالی که در مورد الوهیت مسیح بود آیات فوق را از انجیل مرقس نقل قول کردم . یکی از استادباران با نتیجه‌گیری‌ای که کرده بودم مخالفت کرد . او گفت من نیز می‌توانم فردی را ببخشم ولی این امر بدین معنا نیست که من خدا هستم . زمانی که داشتم به سخنان او گوش می‌دادم ناگهان فکری به ذهنم خطور کرد و پی بردم که چرا رهبران مذهبی چنین واکنش شدیدی را نسبت به اظهارات عیسی نشان دادند . ممکن است فردی در مقابل شما خطایی انجام داده باشد و سپس به خاطر این خطا از شما عذرخواهی کند و شما نیز به او بگویید : " تو را می‌بخشم . " ولی به یاد داشته باشید که فقط شما می‌توانید او را ببخشید چون او در مقابل شخص شما این گناه و خطا را انجام داده است و هیچ کس دیگری نمی‌تواند به جای شما او را ببخشد . ولی اگر کمی دقت کنید می‌بینید که فرد افلیج در مقابل خدا گناه ورزیده بود و عیسی به واسطه اختیار و اقتداری که دارا بود به او گفت که گناهانش آمرزیده شد . بله ، ما می‌توانیم افرادی را که در مقابل ما گناه ورزیده‌اند

ببخشیم ولی هرگز نمی‌توانیم افرادی را که در مقابل خدا مرتکب گناه شده‌اند بیامرزیم . فقط خدا می‌تواند چنین افرادی را عفو کند و این در واقع همان کاری بود که مسیح انجام داد .

البته واکنش یهودیان نسبت به ادعاهای جسورانه نجاری از اهالی ناصره نباید زیاد هم باعث تعجب ما شود . مسیح در بخشش گناهان افراد در واقع امتیازی را به کار می‌برد که مختص خدا بود .

همچنین ، در انجیل مرقس شاهد محاکمه عیسی هستیم (۱۴ : ۶۰-۶۴) . عیسی به این دلیل که ادعای الوهیت کرده بود مورد محاکمه قرار گرفت " پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته ، از عیسی پرسیده ، گفت : > هیچ جواب نمی‌دهی ؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند ؟ < اما او ساکت مانده ، هیچ جواب نداد . باز رئیس کهنه از او سوال نموده ، گفت : > آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی ؟ < عیسی گفت : > من هستم ، و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته ، در ابرهای آسمان می‌آید . < آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده ، گفت : > دیگر چه حاجت به شاهدان داریم ؟ کفر او را شنیدید ! چه مصلحت می‌دانید ؟ < پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است . "

در ابتدا ، عیسی به سوال رئیس کهنه پاسخ نداد ، ولی او مجدداً سوال خود را تکرار کرد و عیسی مجبور شد پاسخ دهد (و من از این امر بسیار خشنودم !) عیسی در پاسخ به این سوال که : " آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی ؟ " گفت : " من هستم . "

با بررسی شهادت مسیح مشخص می‌شود که او ادعا کرد : (۱) پسر خدای متبارک است ، (۲) فردی است که بر طرف راست قوت می‌نشیند و (۳) در ابرهای آسمان می‌آید . هر یک از این موارد به نوعی با وعده آمدن مسیح موعود در ارتباط هستند و هر یک از آنها نیز تأثیر به‌سزایی بر جای گذاردند . شورای سنهدرین ، محکمه یهود ، تمام این ادعاها را مورد توجه قرار داد و رئیس کهنه با چاک زدن جامه خود گفت : " دیگر چه حاجت به شاهدان داریم ؟ " آنها نیازی به شهادت شهود نداشتند ، چون عیسی ادعاهای خود را صراحتاً بیان کرده بود . او به خاطر سخنانش مجرم شناخته شد .

" رابرت اندرسون (Robert Anderson) می‌گوید : " اظهارات شهود متخاصم قانع‌کننده‌ترین مدرک جهت متهم کردن مسیح به شمار می‌رفت و البته اقدامات دشمنان عیسی نیز این حقیقت را به اثبات رساند که عیسی ادعای الوهیت کرده بود . ما باید به یاد داشته باشیم که یهودیان انسان‌های بی‌تمدن و ناآگاهی نبودند بلکه از فرهنگی غنی برخوردار بوده و کاملاً پایبند اصول مذهبی خود بودند . به خاطر این اتهام بود که شورای سنهدرین ، شورای رهبران مذهبی یهود که غمالاتیل و پولس طرسوسی نیز از اعضای آن بودند ، با اکثریت قاطع حکم مرگ عیسی را صادر کرد . " (۶)

بدیهی است که این همان شهادتی بود که عیسی می‌خواست در موردش بدهند . سران یهود با شنیدن پاسخ عیسی چنین استنباط کردند که او ادعای خدایی کرده است . پس دو امکان وجود داشت : یا عیسی کفر می‌گفت و یا حقیقتاً خدا بود . کفرگویی عیسی برای سران یهود به قدری محرز بود که آنها به راحتی حکم مصلوب شدن وی را صادر کردند و با کنایه گفتند : " بر خدا توکل نمود ... زیرا گفت پسر خدا هستم ! " (متی ۲۷ : ۴۳)

" اچ. بی. سووت (H. B. Swete) در مورد اهمیت پاره کردن جامه رئیس کهنه توسط خودش می‌گوید : " شریعت یهود ، رئیس کهنه را از پاره کردن جامه خود در هنگام بروز مشکلات شخصی و خصوصی باز می‌دارد (لاویان ۱۰ : ۶ ؛ ۲۱ : ۱۰) ولی به او حکم شده است که هر گاه در مسند قضاوت شاهد کفرگویی فردی باشد باید جامه خود را به نشانه انزجار پاره کند . نگرانی رئیس کهنه نیز دیگر از بین رفته بود . از آنجایی که خود زندانی خویشتن را متهم ساخته بود ، دیگر مدرک قانع‌کننده و قابل قبول دیگری مورد نیاز نبود . " (۷)

همانطور که می‌بینید محاکمه مسیح یک محاکمه معمولی نبود. حقوقدانی به نام "ایروین لینتون" (Irwin Linton) می‌گوید : " محاکمه عیسی یک محاکمه بی‌نظیر بود ، چون بر خلاف معمول مسیح به خاطر اعمالش مورد محاکمه قرار نگرفت بلکه به خاطر هویتش . اتهام عیسی ، اعتراف و شهادت او ، عملکرد او در محکمه ، بازجویی والیان رومی و نوشته‌ای که بر بالای صلیب او نصب شده بود ، همه نشان از این حقیقت داشتند که مسیح به خاطر هویت و مقامش مورد محاکمه قرار گرفت . ' به نظر شما مسیح کیست و فرزند چه شخصی است ؟ ' " (۸)

قاضی‌ای به نام " گینور " (Gaynor) که از اعضای هیأت قضات نیویورک بود در مورد محاکمه عیسی اظهار داشت که کفرگویی اتهامی بود که قبل از شورای سنهدرین به او نسبت داده شد . او افزود : " راویان چهار انجیل صراحتاً بیان می‌کنند که عیسی به خاطر کفرگویی مورد اتهام و محاکمه قرار گرفت : ... عیسی ادعا می‌کرد که دارای قوت مافوق طبیعی می‌باشد که این ادعا از سوی یک انسان کفرگویی محسوب می‌شود (۹) (یوحنا ۱۰ : ۳۳) . [البته " گینور " به ادعای " الوهیت مسیح " اشاره می‌کند نه به سخنی که در مورد هیکل گفت .]

در اکثر محاکمه‌ها افراد به خاطر اعمالشان مورد محاکمه قرار می‌گیرند ، ولی مسیح به خاطر هویتش مورد محاکمه قرار گرفت .

محاکمه مسیح بهترین مدرکی است که ثابت می‌کند مسیح ادعای الوهیت کرده است . و البته قضات این محکمه نیز کاملاً به این امر واقف بودند . به علاوه ، دشمنان مسیح نیز در روز مصلوب شدن وی اعتراف کردند که او خدای مجسم می‌باشد . " همچنین نیز روسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند : > دیگران را نجات داد ، اما نمی‌تواند خود را برهاند . اگر پادشاه اسرائیل است ، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم ! بر خدا توکل نمود ، اکنون او را نجات دهد ، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم ! < " (متی ۲۷ : ۴۱-۴۳)

فصل ۲

خداوند ، دروغگو یا دیوانه ؟

ادعاهای صریح و روشن عیسی مبنی بر الوهیتش بر سخنان پرتطرفدار شکاکان که عیسی را صرفاً انسانی نیک کردار یا نبی‌ای با تعالیم ارزشمندی دانستند ، خط بطلان کشید . نه تنها محققین بسیاری ، اعتقاد شکاکان را مردود شمرده‌اند ، بلکه حتی با رجوع به عقل سلیم نیز می‌توان به کذب بودن آن پی برد . ولی جای بسی تأسف است که بسیاری از افراد بدون لحظه‌ای اندیشیدن در مورد صحت و سقم این اعتقاد ، آن را می‌پذیرند .

این امر که افراد عیسی مسیح را " که " می‌دانند برای او (مسیح) بسیار حائز اهمیت می‌باشد . با توجه به سخنان و ادعاهای عیسی نمی‌توان نتیجه گرفت که او صرفاً نبی یا فردی نیک کردار بوده است . عیسی مسیح به هیچ وجه حق چنین انتخابی را برای ما قایل نشده است .

" سی. اس. لوئیز (C. S. Lewis) ، استاد دانشگاه کمبریج که زمانی تجاهل‌گرا بود ، این حقیقت را بخوبی درک کرده بود . او می‌نویسد : " من در این دانشگاه سعی می‌کنم از به وجود آمدن اعتقاد احمقانه‌ای که اغلب افراد را گرفتار کرده است جلوگیری کنم . این اعتقاد عبارت است از : ' من فقط می‌توانم عیسی را به عنوان معلم اخلاق بپذیرم و هرگز نمی‌توانم ادعای الوهیت او را قبول کنم . ' این همان سخنی است که ما هرگز نباید به زبان بیاوریم . اگر یک انسان معمولی سخنانی را به زبان آورد که عیسی می‌گفت ، نمی‌توان نتیجه گرفت که او معلم اخلاق است ، بلکه باید گفت که ممکن است او خود شیطان و یا حتی فردی دیوانه باشد - مانند گدایی که ادعای شاهزادگی بکند . شما باید یکی از این احتمالات را انتخاب کنید : یا باید عیسی را به عنوان پسر خدا بپذیرید و یا او را فردی دیوانه و یا حتی بدتر از آن بدانید . "

" لوئیز " می‌افزاید : " شما می‌توانید با نادان دانستن عیسی ، او را مجبور به سکوت کنید ، یا می‌توانید با شریر دانستن او به صورتش تف بیاندازید و او را به قتل برسانید و یا می‌توانید به پاهای او بیفتید و او را خدا و خداوند بخوانید . ولی در هر صورت نباید اجازه دهیم که این تصور احمقانه در ما شکل گیرد که عیسی معلم اخلاق بوده است . او به هیچ وجه ما را برای چنین انتخابی آزاد نگذاشته و حتی قصد چنین کاری را نیز نداشته است . " (۱)

" اف. جی. ای. هورت (F. J. A. Hort) که ۲۸ سال از ایام عمرش را صرف نقادی نسخ عهد جدید کرده است می‌نویسد : " سخنان عیسی بخشی از وجود او می‌باشند . اگر ما این سخنان را صرفاً حقایقی بیان شده توسط نبی یا کاهنی به

نام عیسی بدانیم ، آنگاه تمام این سخنان مفهوم خود را از دست خواهند داد . اگر عیسی را که موضوع اصلی (البته نه ، تنها موضوع) سخنانش است از آنها حذف کنیم ، آنگاه تمام این سخنان بی‌معنی خواهند بود . " (۲)

" کنت اسکات لاتورت (Kenneth Scott Latourette) که از تاریخ‌شناسان مسیحی در دانشگاه "ییل" (Yale) است می‌نویسد : " اگرچه تمام تعالیم عیسی او را از دیگران متمایز می‌گرداند ، ولی آنچه عیسی را از سایرین کاملاً مستثنی می‌سازد ، تعالیمش نیست ، بلکه آمیخته‌ای از تعالیم و شخصیت وی می‌باشد . این دو به صورت دو جزء لاینفک هستند . " لاتورت چنین نتیجه‌گیری می‌کند : " برای کسانی که انجیل را عمیقاً مطالعه می‌کنند بدیهی است که عیسی خود و تعالیمش را به عنوان دو جزء جدایی‌ناپذیر معرفی می‌کند . او بیش از معلم اخلاق بود . اگر تعالیم او در مورد خدا ، ملکوت او و رفتار انسانی را از وجود و شخصیت وی جدا کنیم ، آنگاه تمام آنها اعتبار و معنای خود را از دست خواهند داد . " (۳)

عیسی ادعای الوهیت کرد و ما را ملزم به پذیرفتن این حقیقت می‌داند . این ادعا ، صرف نظر از صحت و سقم آن ، نیازمند دقت و توجه زیادی است . سوالی که عیسی خطاب به شاگردانش مطرح کرد می‌تواند پاسخ‌های متعددی داشته باشد : " شما مرا که می‌دانید ؟ " (متی ۱۶ : ۱۵)

ابتدا فرض را بر این قرار می‌دهیم که ادعای الوهیت عیسی نادرست بوده است . با در نظر گرفتن این فرضیه ، دو احتمال به وجود می‌آید . اول اینکه او با داشتن آگاهی از نادرست بودن آن ، چنین ادعایی کرده است و دوم اینکه او ندانسته و ناآگاهانه ادعای الوهیت کرده است . ما این فرضیه‌ها را به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد و در هر مورد شواهد موجود را بررسی خواهیم کرد .

آیا عیسی دروغگو بود ؟

اگر فرض کنیم که عیسی می‌دانسته خدا نیست ولی با وجود این ادعای الوهیت کرده است ، آنگاه می‌توانیم نتیجه بگیریم که او دروغگو بوده و پیروان خود را عمده‌افریب داده است . اگر ما فرضیه دروغگو بودن عیسی را قبول کنیم مجبور هستیم ریاکار بودن وی را نیز بپذیریم ، چون او همیشه افراد را تشویق می‌کرد تا به هر قیمتی صداقت خود را حفظ کنند ، در حالی که او خود در تمام ایام عمرش به دروغ ادعای الوهیت کرده بود . به علاوه ، می‌توان گفت که او فردی شریر می‌باشد چون به مردم می‌گفت که باید برای داشتن حیات ابدی به او ایمان بیاورند . اگر فرض کنیم که او می‌دانست که نمی‌تواند به ادعاهای خود جامه عمل بپوشاند ، پس می‌توان نتیجه گرفت که او یقیناً فردی خاطی و گناهکار بود و بالاخره می‌توان گفت که او فردی نادان بود چون به خاطر ادعاهای دروغین خود به صلیب کشیده شد .

بسیاری معتقدند که عیسی معلم اخلاق بود . ولی بیایید واقع‌گرا باشیم . چگونه می‌توان با دانستن این امر که عیسی آگاهانه افراد را در مورد شخصیت خود که نقطه اوج تعالیمش بود ، فریب داده است ، پذیرفت که او معلم اخلاق بوده است ؟ نتیجه منطقی این فرضیه این است که او عمده‌افریب به دروغگویی پرداخته است . ولی این نتیجه‌گیری با آنچه که ما در مورد او می‌دانیم و با نتایجی که زندگی و تعالیم وی در پی داشتند به هیچ وجه مطابقت ندارد . چون در هر جایی که نام او موعظه شده است در آنجا زندگی گناهکاران دگرگون شده است ، وضعیت کشورها تغییر کرده ، سارقین دست از سرقت کشیده و زندگی صادقانه‌ای را در پیش گرفته‌اند ، الکلی‌ها شفا یافته‌اند ، افراد مملو از نفرت از محبت سرشار شده‌اند و افراد گناهکار عادل شمرده شده‌اند .

" ویلیام لکی (William Lecky) ، یکی از مورخین مشهور بریتانیای کبیر و از مخالفین سرسخت مسیحیت می‌نویسد : " مسیحیت می‌تواند شخصیت ارزشمندی را به جهانیان معرفی کند که نه تنها توانسته است در طی هجده قرن اخیر قلب انسان‌های بسیاری را با محبت آتشین خود بلرزاند ، بلکه قابلیت خود را برای کار کردن در تمام اعصار ، ملل ، انسان‌ها و شرایط حفظ کرده است . او نه تنها بالاترین الگو و نمونه قدوسیت و شرافت است ، بلکه افراد را نیز تشویق می‌کند تا این چنین زندگی کنند ... روایت ساده دوره سه ساله خدمت عیسی بیش از سخنان و توصیه‌های بزرگترین فلاسفه و معلمین اخلاق توانسته است زندگی افراد را تغییر دهد و نفس حیات را در زندگی بی‌جان آنها بدمد . " (۴)

تاریخ‌شناسی به نام " فیلیپ شف (Philip Schaff) می‌گوید : " اگر این شهادت درست نباشد پس باید کفرگویی یا دیوانگی محض باشد . ولی با توجه به قدوسیت و شرافت عیسی که در گفتار و رفتارش هویدا بود و مورد پذیرش جهانیان نیز

قرار دارد، نمی‌توان فرضیه کفرگویی را پذیرفت. به علاوه، با توجه به اهمیت موضوع و عقل سلیمی که در عیسی سراغ داریم فرضیه دیوانگی او نیز مردود شمرده می‌شود. چطور می‌توان گفت که عیسی مسیح فردی دیوانه است، در حالی که او حتی یک بار هم تعادل فکری خود را از دست نداد، جفاها را با آرامش تحمل کرد، همواره حکیمانه‌ترین پاسخ‌ها را به سوالات مغرضانه افراد داد، مرگ خود را روی صلیب، رستاخیزش را در روز سوم، نزول روح‌القدس، تأسیس کلیسا و ویرانی اورشلیم را به درستی پیشگویی کرد؟ چنین شخصیت بکر، کامل و استواری که عظمتش بالاتر از تمام عظمت‌های انسانی است نمی‌تواند فریبکار یا دروغگو باشد. مطمئناً در این مورد خالق داستان بزرگتر از قهرمان آن بوده است. خالق داستان عیسی باید فردی بزرگتر از خودش باشد. " (۵)

به علاوه، " شف " دلایل قانع کننده‌ای را ارائه می‌کند که فرضیه دروغگو بودن عیسی را رد می‌کنند: " با رجوع به عقل سلیم، منطق و تجربیات انسانی چگونه می‌توان پذیرفت که فرد فریبکاری که حقه‌بازی، خودخواهی و فساد از خصوصیات اوست بتواند پاک‌ترین و شریف‌ترین شخصیت تاریخ باشد و در تمام ایام زندگی خود قدوسیت را حفظ کند و جز حقیقت و راستی را به زبان نیاورد؟ چنین فردی چگونه می‌تواند مردم را فریب دهد و نقشه‌ای را به اجرا در آورد که نشان دهنده قدوسیت و فروتنی اوست و نفع آن فقط متوجه انسان‌هاست و بر اساس این نقشه، در برابر تعصبات کورکورانه مردم آن عصر، جان خود را روی صلیب فدا کند؟ " (۶)

اگر هدف عیسی این بود که مردم را مجبور کند که او را به عنوان خدا بپذیرند و از او پیروی کنند چرا به یک جامعه یهودی رفت؟ چرا به عنوان نجاری ناصری به شهری کوچک رفت که ساکنین آن به شدت به خدای واحد حقیقی اعتقاد داشتند؟ چرا به مصر یا یونان که معتقد به خدایان و مظاهر الهی متعدد هستند نرفت؟ زندگی، تعلیم و مرگ عیسی بر فرضیه دروغگو بودن وی خط بطلان می‌کشند. چه احتمالات دیگری باقی می‌ماند؟

آیا عیسی دیوانه بود؟

با مردود دانستن فرضیه دروغگو بودن عیسی، احتمال دیگری مطرح می‌شود: ممکن است عیسی ناآگاهانه خود را خدا خوانده باشد و اشتباهاً ادعای الوهیت کرده باشد. این فرضیه ممکن است درست یا نادرست باشد. ولی باید به یاد داشته باشیم که هرگز نمی‌توان فردی که در یک جامعه موحد و یکتاپرست ادعای الوهیت می‌کند و می‌گوید که برای برخورداری از حیات ابدی باید به او ایمان بیاورند را فردی خیال‌پرداز دانست، بلکه باید گفت که او فردی کاملاً دیوانه و مجنون می‌باشد. ولی آیا عیسی مسیح چنین فردی بود؟

کسی که ادعای الوهیت می‌کند مانند فردی است که امروزه ادعا کند که ناپلئون می‌باشد. او فردی فریب‌خورده است که احتمالاً در مکانی حبس خواهد شد تا به خود و دیگران آسیب نرساند. البته عیسی مسیح دارای هیچ یک از ناهنجاریها و اختلالاتی نبود که اغلب در افراد دیوانه دیده می‌شود. اگر او را فردی دیوانه تلقی کنیم، چگونه خواهیم متانت و خویشتنداری او را توجیه کنیم.

"نویس" (Noyes) و "کولب" (Kolb)، در یک مقاله پزشکی (۷) فرد اسکیزوفرنیایی را بدین شکل توصیف می‌کنند: افراد اسکیزوفرنیایی افرادی در خود مانده و غیر واقع‌گرا هستند. آنها سعی می‌کنند از حقایق بگریزند. با این توصیف می‌توان نتیجه گرفت که در مورد عیسی مسیح نیز ادعای الوهیت کردن در واقع فرار از حقیقت بود.

با توجه به حقایقی که در مورد عیسی می‌دانیم، تصور این امر که او دیوانه بود، دشوار می‌باشد. سخنان عیسی همگی ارزشمند و پرمحتوا هستند. تعلیم او افراد بسیاری را از اسارت‌های معنوی آزاد کرده است. " کلارک اچ. پیناک " (Clark H. Pinnock) این سوال را مطرح می‌کند: " آیا عیسی اسکیزوفرنیایی، خیال‌پرداز، دروغگو یا دیوانه بود؟ ولی با توجه به مفهوم و عمق تعلیم وی، فقط می‌توان گفت که او فردی کاملاً سالم و منطقی بود. اگر دیوانگی این است پس ای کاش همه ما دیوانه باشیم! " (۸) یکی از دانشجویان رشته روانشناسی در دانشگاه کالیفرنیا به نقل از استاد خود می‌گوید: " من تنها کاری که برای بیماران خود انجام می‌دهم این است که کتاب مقدس را بر می‌دارم و بخشی از تعلیم عیسی را برای آنها می‌خوانم و این در واقع تنها راه درمان آنها می‌باشد. "

روانپزشکی به نام " جی. تی. فیشر " (J. T. Fisher) می‌گوید : " اگر مجموعه‌ای از ارزشمندترین مقالاتی که تاکنون توسط روانشناسان و روانپزشکان مختلف در مورد بهداشت روانی نوشته شده‌اند ، تهیه کنیم - اگر آنها را با یکدیگر در آمیزیم ، اصلاح کنیم و اضافات را حذف کنیم - و اگر از قابل‌ترین شعرای معاصر بخواهیم که آنها را به صورت منظوم در آورند ، آنگاه مجموعه‌ای که به دست خواهد آمد خلاصه‌ای ناقص از موعظه بالای کوه عیسی و غیر قابل‌قیاس با آن خواهد بود . حدود ۲۰۰۰ سال است که جهان مسیحیت پاسخ تمام سوالات بی‌پایان و بی‌حاصل افراد را در اختیار دارد . در این موعظه ، اصول زندگی موفق انسانی که شامل خوش‌بینی ، سلامت روانی و خشنودی است ارائه شده است . " (۹)

" سی. اس. لوئیز " می‌نویسد : " اگر چه توصیف تاریخی زندگی ، سخنان و تأثیر عیسی آسانتر از توصیفی است که مسیحیت ارائه می‌کند ، ولی با وجود این کاری بس دشوار می‌باشد ... بین عمق و مفهوم تعالیم و سلامت روانی عیسی و خود بزرگ‌بینی‌ای که در صورت پذیرفتن فرضیه جنون عیسی باید زیربنای تعالیم وی را تشکیل دهد ، چنان تضاد و مغایرتی وجود دارد که ما بدون پذیرفتن الوهیت مسیح قادر نخواهیم بود آن را به صورت قانع‌کننده‌ای توصیف کنیم . از این رو فرضیه‌های غیر مسیحی یکی پس از دیگری مردود شمرده می‌شوند . " (۱۰)

" فیلیپ شف " چنین استدلال می‌کند : " آیا می‌توان پذیرفت که چنین فرد سالم ، قدرتمند و متکی به نفس و همیشه آماده‌ای که عقل و خردش به برندگی شمشیر ، به صافی آسمان و به تازگی هوای کوهستان است انسان‌ها را در مورد شخصیت و مأموریت خویش فریب داده باشد ؟ چنین تصویری کاملاً احمقانه است ! " (۶)

آیا عیسی خداوند بود ؟

من شخصاً نمی‌توانم فرضیه دروغگو و دیوانه بودن عیسی را بپذیرم . تنها احتمال دیگری که باقی می‌ماند این است که او همان طور که ادعا کرد مسیح ، پسر خدا می‌باشد .

پاسخ اغلب یهودیان به این سوال که " عیسی مسیح کیست ؟ " بسیار جالب توجه می‌باشد . آنها معمولاً می‌گویند که عیسی فردی پاک سیرت ، شریف ، نیک کردار ، رهبر مذهبی و نوعی نبی بود . من در حضور آنها ادعاهای عیسی و سه فرضیه‌ای که در این فصل به بررسی آن پرداختیم (دروغگو ، دیوانه یا خداوند) را مطرح می‌کنم . زمانی که از آنها سوال می‌کنم که آیا اعتقاد دارید که عیسی دروغگو بود ؟ آنها بلافاصله می‌گویند : " خیر . " سپس می‌پرسم که آیا عیسی را فردی دیوانه تلقی می‌کنید ؟ آنها می‌گویند : " البته که نه . " و زمانی که از آنها می‌پرسم : " آیا باور می‌کنید که عیسی خداست ؟ " آنها بی‌درنگ پاسخ می‌دهند : " به هیچ وجه . " ولی در هر صورت ما باید یکی از این احتمالات را بپذیریم .

البته مسأله اصلی این نیست که کدام یک از این فرضیه‌ها ممکن است صحت داشته باشد ، چون این احتمال در خصوص هر سه فرضیه نیز وجود دارد . ولی سوال اصلی این است که " احتمال درست بودن کدام یک از آنها بیش از سایرین می‌باشد ؟ " انتخاب شما و نظری که نسبت به عیسی دارید بسیار حائز اهمیت است . شما نمی‌توانید با معلم اخلاق نامیدن عیسی وی را به دست فراموشی بسپارید . این انتخاب درستی نیست . او یا باید دروغگو یا دیوانه و یا خدا و خداوند باشد . شما باید یکی از این احتمالات را انتخاب کنید . یوحنا رسول در این خصوص می‌نویسد : " لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی ، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید . " (یوحنا ۲۰ : ۳۱) .

شواهد موجود فرضیه اخیر یعنی خداوند بودن عیسی را کاملاً به اثبات می‌رسانند . البته ، برخی از افراد به خاطر فرار از مسئولیت‌هایی که پذیرفتن این حقیقت بر عهده آنها می‌گذارد ، سعی می‌کنند این شواهد مبرهن را رد کنند . آنها نمی‌خواهند زیر بار مسئولیت‌هایی بروند که پذیرش الوهیت مسیح بر دوش آنها می‌گذارد .

فصل ۳

علم در این باره چه می‌گوید ؟

بسیاری از افراد سعی می‌کنند با مطرح کردن این اعتقاد که تا زمانی که چیزی از لحاظ علمی به اثبات نرسد نمی‌تواند حقیقت داشته باشد و نباید مورد قبول قرار گیرد از پذیرش مسیح سر باز زنند. از آنجایی که نمی‌توان رستاخیز مسیح و الوهیت وی را به لحاظ علمی ثابت کرد، انسان‌های قرن بیستم از پذیرفتن الوهیت مسیح و باور کردن رستاخیز وی خودداری می‌کنند.

در کلاس فلسفه و تاریخ اغلب این سوال را خطاب به من مطرح می‌کنند: " آیا می‌توانید الوهیت و رستاخیز مسیح را به روش علمی ثابت کنید؟ " و من معمولاً پاسخ می‌دهم: " خیر، چون من دانشمند نیستم. " آنها نیز شروع به خندیدن می‌کنند و با تمسخر می‌گویند: " در این باره با ما صحبت نکن. " یا " احتمالاً باید آن را با ایمان بپذیریم! " (البته، منظور آنها ایمان کورکورانه است.)

اخیراً در سفر خود به بوستون با یکی از همسفران خود در مورد این موضوع صحبت می‌کردم که چرا مسیح را به عنوان خداوند پذیرفته‌ام. در آن زمان، خلبان هواپیما که برای خوش آمد گویی به مسافران به آنجا آمده بود به طور اتفاقی بخشی از سخنان مرا شنید و رو به من کرد و گفت: " ولی یک اشکال وجود دارد. " من از او سوال کردم: " چه اشکالی؟ " و او در جواب گفت: " شما نمی‌توانید الوهیت مسیح را از لحاظ علمی به اثبات برسانید. " نگرش و طرز فکری که انسان‌های امروزی دارا هستند بسیار حیرت‌آور است. در قرن بیستم، ما با افرادی سر و کار داریم که معتقدند تا زمانی که چیزی از لحاظ علمی به اثبات نرسد، نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. با توجه به این اعتقاد، سخنان ما نیز حقیقت ندارد! ولی مشکل اینجاست که آنها از ما می‌خواهند که حقایقی را در مورد فرد یا واقعه‌ای تاریخی به اثبات برسانیم. ما باید تفاوت بین روش اثبات علمی و روش اثباتی که من آن را حقوقی - تاریخی می‌نامم را درک کنیم. حال به بررسی این دو روش خواهیم پرداخت.

در روش اثبات علمی ما سعی می‌کنیم که واقعه مورد نظر را در حضور فردی که در مورد آن تردید دارد، تکرار کنیم و از این طریق ثابت کنیم که این واقعه، واقعه‌ای حقیقی است. در این روش ما محیطی تحت کنترل را به وجود می‌آوریم و در آن مشاهدات خود را انجام می‌دهیم، اطلاعاتی را گردآوری می‌کنیم و درستی یا نادرستی فرضیه‌ها را به روش تجربی به اثبات می‌رسانیم.

روش اثبات علمی بنا به تعریف عبارت است از " سنجش پدیده مورد نظر، آزمایش و مشاهده مکرر آن. " (۱) دکتر " جیمز بی. کنانت (James B. Conant)، رئیس پیشین دانشگاه هاروارد، می‌نویسد: " علم مجموعه‌ای است از مفاهیم و برنامه‌های فکری و عقلانی که به دنبال انجام آزمایشات و مشاهدات شکل می‌گیرند و با انجام آزمایشات و مشاهدات بیشتر مفیدتر و پربارتر می‌شوند. " (۲)

اثبات درستی یا نادرستی فرضیه‌ها با استفاده از آزمایشات تحت کنترل یکی از روش‌های عمده در علم نوین به شمار می‌رود. به عنوان مثال فردی می‌گوید: " صابون ... روی آب شناور نمی‌شود. " ما برای تعیین درستی یا نادرستی ادعای او به همراه یکدیگر به آشپزخانه می‌رویم و مقداری آب در ظرفشویی می‌ریزیم و سپس صابون ... را در آن می‌اندازیم. ما مشاهدات خود را انجام می‌دهیم، اطلاعاتی را گردآوری می‌کنیم و فرضیه او را به روش تجربی مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و نتیجه را اعلام می‌کنیم: " صابون ... روی آب شناور می‌شود. "

اگر روش اثبات علمی را تنها روش اثبات حقایق بدانیم، نمی‌توانیم ثابت کنیم که امروز صبح سر کلاس حاضر بودیم و یا امروز ناهار خورده‌ایم. چون نمی‌توان این موارد را در محیط‌های تحت کنترل تکرار کرد.

در خصوص این موارد می‌توان از روش اثبات تاریخی - حقوقی استفاده کرد. در این روش سعی بر این است که بدون باقی گذاشتن شک و تردید ثابت کنیم که چیزی حقیقت دارد. به عبارت دیگر، در این روش با توجه به شواهد موجود درستی یا نادرستی فرضیه‌ها ثابت می‌شود. یعنی پس از اثبات آن دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. شواهدی که در این روش مورد بررسی قرار می‌گیرند، عبارتند از: شهادت شفاهی، شهادت کتبی و سایر شواهد و مدارک (مانند اسلحه، گلوله، دفتر یادداشت و غیره). شما می‌توانید با به کار گیری این روش به خوبی و بدون باقی گذاشتن شک و شبهه اثبات کنید که

امروز سر کلاس حاضر بوده‌اید ، چون : دوستانتان شما را دیده‌اند ، استاد نیز شما را به خاطر دارد و یادداشت‌های درسی امروز را نزد خود دارید .

روش اثبات علمی را فقط می‌توان برای اثبات اموری به کار برد که قابل تکرار باشند و این روش برای رد یا تأیید امور تاریخی مناسب نیست . روش اثبات علمی برای پاسخ‌گویی به سوالاتی از این قبیل مناسب نیست : " آیا فردی به نام " جرج واشینگتن " (George Washington) وجود داشته است ؟ " ، " آیا " مارتین لوتر کینگ " (Martin Luther King) مدافع حقوق مدنی انسان‌ها بود ؟ " ، " عیسی ناصری که بود ؟ " ، " آیا " رابرت کندی " (Robert Kennedy) وزیر دادگستری آمریکا بود ؟ " و " آیا عیسی از مردگان برخاست ؟ " پاسخ‌گویی به این سوالات خارج از حیطه روش علمی است و باید در حیطه روش اثبات حقوقی - تاریخی قرار گیرد . به عبارت دیگر ، روش اثبات علمی که سعی می‌کند بر اساس مشاهدات ، گردآوری اطلاعات ، فرضیه پردازی ، استنتاج و تحقیقات آزمایشگاهی نظام تجربی موجود در طبیعت را بیابد و تعریف کند ، در پاسخ‌گویی به این دسته از سوالات ناتوان است : " آیا می‌توانید رستاخیز عیسی را اثبات کنید ؟ " و " آیا می‌توانید ثابت کنید که عیسی پسر خداست ؟ " اگر ما از روش حقوقی - تاریخی استفاده کنیم باید برای یافتن پاسخ این سوالات اعتبار شواهد موجود را مورد بررسی قرار دهیم .

آنچه بیش از همه باعث خوشحالی من می‌شود این است که ایمان مسیحی اعتقادی کورکورانه نیست ، بلکه ایمانی مبتنی بر آگاهی می‌باشد . در کتاب مقدس نیز همواره از افراد خواسته شده است که بر اساس ایمانی مبتنی بر آگاهی عمل کنند . عیسی مسیح در یوحنا ۸ : ۳۲ می‌گوید : " حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد . " ما هرگز نباید از حقیقت چشم‌پوشی کنیم . عیسی در پاسخ به این سوال : " ای استاد ، کدام حکم در شریعت بزرگتر است ؟ " گفت : " اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما . " (متی ۲۲ : ۳۶-۳۷) . ولی مشکل اصلی این است که اغلب افراد در قلب خود را به روی مسیح بسته‌اند . آنها به هیچ وجه نمی‌خواهند حقایق مربوط به مسیح را درک کنند . ما باید با فکر خود که با قوت روح‌القدس تازه می‌شود خدا را بشناسیم ، با قلب خود او را محبت کنیم و با اراده خود او را برگزینیم . ما برای جلال دادن خدا و داشتن مشارکت کامل با او باید فکر ، قلب و اراده خود را به کار گیریم . نظر شما را نمی‌دانم ، ولی در مورد خود باید بگویم که نمی‌توانم به خاطر مسئله‌ای که فکر و عقل من آن را رد کرده است ، قلباً شادی کنم . قلب و فکر ما به گونه‌ای آفریده شده‌اند که باید با یکدیگر به صورت هماهنگ عمل کنند . هرگز از ما خواسته نشده است که بدون اندیشیدن و ناآگاهانه قلب خود را به مسیح بسپاریم و او را به عنوان نجات دهنده خود بپذیریم .

در چهار فصل آتی به بررسی شواهد و اعتبار مدارک مکتوب و شهادت‌های شفاهی و گزارشات شاهدان عینی خواهیم پرداخت .

فصل ۴

آیا گزارشات کتاب مقدسی معتبرند ؟

عهد جدید نخستین اطلاعات تاریخی را در مورد عیسی مسیح ارائه می‌کند . به همین دلیل نیز بسیاری از منتقدین در طی قرن نوزدهم و بیستم سعی کرده‌اند با مطرح کردن فرضیه‌هایی اعتبار گزارشات کتاب مقدسی را زیر سوال ببرند . اتهاماتی که آنها مطرح می‌کنند یا فاقد اساس و بنیادی تاریخی است و یا به دنبال اکتشافات و تحقیقات باستان‌شناسی کذب بودن آنها به اثبات می‌رسد .

روزی که در دانشگاه " آریزونا " (Arizona) سخنرانی می‌کردم ، یکی از اساتیدی که به همراه دانشجویان کلاس ادبیات به آنجا آمده بود پس از پایان " بحث آزاد " نزد من آمد و گفت : " آقای " مک داوول " (McDowell) ، تمام ادعاها و سخنان

شما در مورد مسیح بر اساس نوشتجاتی قدیمی هستند که به قرن دوم میلادی تعلق دارند. من امروز سر کلاس به دانشجویان خود توضیح دادم که کتب عهد جدید مدتی طولانی پس از زمان حیات مسیح نوشته شده‌اند و به همین دلیل نیز نمی‌توانند دقیق و درست باشند.

من در پاسخ به او گفتم: "عقاید و نتیجه‌گیری‌های شما در مورد عهد جدید ۲۵ سال قبل اعتبار خود را از دست داده‌اند."

عقاید این استاد در خصوص نوشتجاتی که در مورد عیسی مسیح هستند از نتیجه‌گیری‌های منتقدی آلمانی به نام "اف. سی. بور" (F. C. Baur) نشأت گرفته بودند. "بور" معتقد بود که بسیاری از کتب عهد جدید در اواخر قرن دوم میلادی نوشته شده‌اند. او چنین استنباط کرده بود که کتب عهد جدید از افسانه‌ها اسطوره‌هایی نشأت گرفته‌اند که در طی وقفه طولانی موجود بین زمان حیات مسیح و زمان نگاشته شدن آنها شکل گرفته بودند.

ولی در قرن بیستم اکتشافات باستان‌شناسی صحت نسخ خطی عهد جدید را مورد تأیید قرار داد. کشف نسخ خطی پاپیروسی [نسخه خطی جان رایلند سال ۱۳۰ میلادی، نسخه خطی پاپیروسی چستر بییتی سال ۱۵۵ م. و نسخه خطی پاپیروسی بادمر دوم در سال ۲۰۰ م.] وقفه موجود بین زمان حیات مسیح و زمان نوشته شدن آنها را کاهش داد. "میلار بورز" (Millar Burrows) از اساتید دانشگاه ییل می‌گوید: "مقایسه نسخ یونانی عهد جدید با نسخه‌های پاپیروسی کشف شده نشان می‌دهد که مطالب آن به درستی و با دقت منتقل شده‌اند." (۱) چنین اکتشافاتی اعتبار کتاب مقدس را از لحاظ علمی بالا می‌برند.

"ویلیام آلبرایت" (William Albright) که از سرشناسترین باستان‌شناسان کتاب مقدسی در دنیاست می‌نویسد: "امروزه بسیاری از منتقدین افراطی معتقدند که کتب عهد جدید بین سال‌های ۱۳۰-۱۵۰ میلادی نوشته شده‌اند ولی ما می‌توانیم به طور قطعی و با اطمینان بگوییم که تمام شواهد موجود حاکی از این امر هستند که کلیه کتب عهد جدید تا سال ۸۰ م. یعنی دو نسل جلوتر از تاریخی که این منتقدین اعلام کرده‌اند، نگاشته شده‌اند." (۲) او در مصاحبه‌ای با مجله "مسیحیت امروز" می‌گوید: "به عقیده من کتب عهد جدید توسط یهودیان تعمیم گرفته و بین سال‌های ۴۰ تا ۸۰ م. (به احتمال قوی‌تر بین سال‌های ۵۰ تا ۷۵ م.) نوشته شده‌اند." (۳)

"سر ویلیام رمزی" (Sir William Ramsay) از برجسته‌ترین باستان‌شناسان دنیا و از دانشجویان دانشگاه تاریخ آلمان بوده است. او در آنجا آموخته بود که اگر چه ادعا می‌شود که کتاب اعمال رسولان در قرن اول میلادی نوشته شده است ولی در حقیقت تاریخ نگارش این کتاب به اواسط قرن دوم میلادی باز می‌گردد. او پس از مطالعه انتقادات نوینی که بر کتاب اعمال رسولان وارد شده بود، متقاعد شد که این کتاب منعکس کننده حقایق و حوادث آن زمان (یعنی ۵۰ م.) نیست و به همین دلیل نیز نباید مورد توجه تاریخ‌شناسان قرار گیرد. از این رو در تحقیقاتی که در مورد تاریخ آسیای صغیر انجام می‌داد به کتب عهد جدید اعتنایی نکرد. بالاخره تحقیقات وی او را مجبور کرد تا به مطالعه نوشته‌های لوقا بپردازد. آنچه در این نوشته‌ها توجه او را به خود جلب کرد درستی وقایع و جزئیات تاریخی بود و همین امر به تدریج نگرش او را نسبت به کتاب اعمال رسولان تغییر داد. او در نهایت چنین نتیجه‌گیری کرد: "لوقا مورخی درجه یک می‌باشد... و ما باید او را از جمله مورخین بزرگ جهان بدانیم." (۴) درستی و مطابقت جزئیات تاریخی "ویلیام رمزی" را قانع کرد که تاریخ نگارش کتاب اعمال رسولان به قرن دوم میلادی مربوط نمی‌باشد، بلکه به اواسط قرن اول میلادی باز می‌گردد.

بسیاری از محققین لیبرال مجبور شدند تاریخ نگاشته شدن کتب عهد جدید را به قبل از قرن اول نسبت دهند. نتیجه‌گیری‌های او در کتاب جدیدش به نام "تعیین مجدد تاریخ نگارش کتب عهد جدید" بسیار افراطی می‌باشد. او به دنبال تحقیقاتی که انجام داد متقاعد شد که کلیه کتب عهد جدید پیش از سقوط اورشلیم در سال ۷۰ م. نوشته شده‌اند. (۵)

امروزه منتقدین فرم (Form Critics) "بررسی انتقادی و تحلیلی برای دستیابی به متن اولیه و مفقودی که متن فعلی از آن ناشی شده است." معتقدند که مطالب عهد جدید پیش از آنکه نوشته شوند به صورت روایت شفاهی به افراد مختلف

4. Christianity Today

منتقل شده‌اند. اگر چه دورانی که به روایت شفاهی اختصاص داده شده است کوتاه‌تر از دورانی است که قبلاً اعلام شده بود، ولی با وجود این آنها معتقدند که نوشتجات انجیل در ابتدا به صورت داستان‌های عامیانه (مانند: افسانه، اسطوره، حکایت و قصه) بوده‌اند.

یکی از انتقادات عمده‌ای که بر نظریه روایت شفاهی وارد است این است که مدت زمانی که آنها به روایت شفاهی اختصاص داده‌اند آنقدر طولانی نیست که مطالب عهد جدید را دستخوش تغییراتی کند که منتقدین فرم ادعا می‌کنند. در مورد کوتاهی مدت زمانی که برای نگارش عهد جدید در نظر گرفته شده است، "سایمون کیستمیکر" (Simon Kistemaker)، استاد الهیات در دانشگاه "دردت" (Dordt) می‌نویسد: "برای گردآوری داستان‌های عامیانه‌ای که میان افرادی با فرهنگ بدوی رواج دارد چندین نسل زمان لازم است. و در واقع این امر روندی تدریجی است که چندین قرن به طول می‌انجامد. ولی اگر عقیده منتقدین فرم را بپذیریم باید چنین استنباط کنیم که داستان‌های انجیل در مدت زمانی کمی بیشتر از یک نسل خلق و گردآوری شده‌اند. بر اساس دیدگاه منتقدین فرم مطالب انجیل در مدت زمان کمی گردآوری شده‌اند." (۶)

"ای. اچ. مک‌نیل" (A. H. McNeile)، استاد پیشین الهیات در دانشگاه "دابلین" (Dublin) با عقیده روایت شفاهی که منتقدین فرم آن را مطرح کرده‌اند به شدت مخالف است. او خاطر نشان می‌سازد که منتقدین فرم روایت سخنان عیسی را به دقت مورد توجه قرار نداده‌اند. اول قرن‌تین ۷: ۱۰، ۱۲ و ۲۵ نشان می‌دهند که این روایات به دقت نگاشته شده‌اند و به صورت دست نخورده باقی مانده‌اند. در مذهب یهود رسم بر این بود که شاگردان سخنان استاد خود را به خاطر بسپارند. شاگرد خوب مانند منبع آبی است که حتی یک قطره آب از آن نمی‌چکد. (میشنا، ابوت، جلد دوم، صفحه ۸). اگر ما نظریه "سی. اف. بارنی" (C. F. Burney) (در کتاب شعر خداوند ما، ۱۹۲۵) را بپذیریم، می‌توانیم چنین استنباط کنیم که بسیاری از تعالیم خداوند ما به صورت منظوم بوده است و همین امر به خاطر سپردن آنها را آسانتر می‌سازد. (۷)

"پائول ال. مایر" (Paul L. Maier)، استاد تاریخ باستانی در دانشگاه "وسترن میشیگان" (Western Michigan)، می‌نویسد: "این عقیده که مسیحیت افسانه قیام مسیح را در طی سالیان متمادی طرح‌ریزی کرده است و یا بین زمان نوشته شدن کتب عهد جدید و زمان حیات مسیح وقفه طولانی‌ای وجود دارد، نمی‌تواند مبتنی بر حقیقت باشد." (۸) "آلبرایت" پس از مطالعه دیدگاه منتقدین فرم می‌نویسد: "امروزه تنها محققینی که در کار خود از دید و روش‌های تاریخی کمک نمی‌گیرند می‌توانند چنین فرضیه‌های توخالی‌ای را ارائه کنند، مانند منتقدین فرم که با عقاید نادرست خود روایات انجیل را زیر سوال می‌برند." "عقیده شخصی" آلبرایت "این است: ۲۰ تا ۵۰ سال برای ایجاد تغییرات محسوس در محتوای اناجیل و سخنان عیسی مدت زمان بسیار کمی است." (۹)

اغلب هنگامی که در مورد کتاب مقدس با افراد صحبت می‌کنم، آنها به صورت کنایه‌آمیزی می‌گویند که نمی‌توانند به آنچه که در کتاب مقدس نوشته شده است اعتماد کنند، چون این کتاب حدود ۲۰۰۰ سال قبل نوشته شده است و مملو از اشتباه و تضاد می‌باشد. من در پاسخ به آنها می‌گویم که به نظر من کتاب مقدس کاملاً قابل اعتماد است. سپس در مورد واقعه‌ای صحبت می‌کنم که یک بار در هنگام سخنرانی در کلاس تاریخ رخ داد. من در حین سخنرانی خود گفتم: "میزان شواهدی که اعتبار عهد جدید را به اثبات می‌رساند بیش از شواهدی است که اعتبار ده شاهکار ادبیات کلاسیک را ثابت می‌کند." استاد آنها که در گوشه کلاس نشسته بود لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشت و انگار می‌گفت: "آه خدای من این مرد چه می‌گوید؟! " به او گفتم: "چه چیزی باعث خنده شما شده است؟" او گفت: "چطور به خود جسارت می‌دهید که سر کلاس تاریخ چنین ادعای مسخره‌ای بکنید و بگویید عهد جدید معتبر و قابل اعتماد است." زمانی که افراد چنین برخوردی با من می‌کنند خوشحال می‌شوم، چون بلافاصله سوالی را مطرح می‌کنم که هرگز پاسخ مثبتی به آن داده نمی‌شود. سوال من این بود: "بسیار خوب آقا، شما به عنوان تاریخ‌شناسی بگویید که با استفاده از چه معیارهایی پی می‌برید که نوشتجات تاریخی قابل اعتماد و معتبر هستند؟" در کمال تعجب، او نتوانست به سوال من پاسخ دهد. ولی در عوض به او گفتم: "من می‌توانم چند معیار را معرفی کنم." من معتقد هستم که برای تعیین اعتبار تاریخی کتاب مقدس باید از همان معیارهایی استفاده کرد که برای سنجش میزان اعتبار سایر نوشتجات تاریخی به کار می‌روند

. تاریخ‌شناسی نظامی به نام " سی. سندرز " (C. Sanders) سه اصل بنیادین را برای مطالعات تاریخ شناختی معرفی می‌کند ، که عبارتند از : آزمون کتاب‌شناسی ، آزمون شواهد درونی و آزمون شواهد بیرونی . (۱۰)

آزمون کتاب‌شناسی

آزمون کتاب‌شناسی عبارت است از بررسی روند انتقال متون از نسخه اولیه تا نسخه‌ای که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد . به عبارت دیگر ، از آنجایی که نسخه اصلی را در اختیار نداریم و با توجه به تعداد نسخ خطی و وقفه‌ای که بین زمان نگارش نسخه اصلی و نسخه موجود وجود دارد ، چگونه می‌توانیم میزان اعتبار نسخه‌ای که هم‌اکنون در دست داریم را تعیین کنیم ؟ عهد جدید در مقایسه با سایر کتب تاریخی مهم، دارای بیشترین نسخ خطی می‌باشد که اعتبار آنها نیز به اثبات رسیده است

از تاریخ " تاسیدیدس " (Thucydides) (۴۰۰-۴۶۰ ق.م.) فقط ۸ نسخه خطی به ما رسیده است که تاریخ نگارش آنها به ۹۰۰ میلادی ، یعنی ۱۳۰۰ سال پس از زمان نگارش نسخه اصلی آن ، باز می‌گردد . به همین ترتیب ، نسخه‌های خطی‌ای که از تاریخ " هرودتس " (Herodotus) وجود دارند نیز نادر و مربوط به زمان‌های اخیر می‌باشند . " اف. اف. بروس " (F. F. Bruce) چنین نتیجه‌گیری می‌کند : " اگر چه قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی از تاریخ هرودتس و تاسیدیدس ۱۳۰۰ سال پس از نسخی اصلی نوشته شده‌اند ، ولی صحت و اصالت آنها به هیچ وجه مورد تردید باستان‌شناسان و تاریخ‌شناسان قرار ندارد . " (۱۱)

ارسطو اشعار خود را در سال ۳۴۳ ق.م. نوشته است ، در حالی که قدیمی‌ترین نسخه‌ای که در اختیار ما قرار دارد مربوط به ۱۱۰۰ میلادی یعنی تقریباً ۱۴۰۰ سال پس از زمان نگارش آن می‌باشد و تنها ۵ نسخه خطی از آن وجود دارد . سزار تاریخ جنگ‌های سرزمین گل (فرانسه) را بین سال‌های ۵۰-۵۸ ق.م. نوشته است و تقریباً ۱۰ رونوشت از نسخه خطی آن وجود دارد که ۱۰۰۰ سال پس از مرگ او نگاشته شده‌اند .

وجود تعداد زیادی نسخه خطی از عهد جدید که به هیچ وجه با تعداد نسخی که از سایر کتب تاریخی وجود دارد قابل قیاس نیست ، کار بررسی اعتبار آنها را دشوار می‌سازد . پس از کشف نسخه‌های خطی پاپیروسی که وقفه موجود بین زمان حیات مسیح و زمان نوشته شدن کتب عهد جدید را کاهش داد ، نسخ خطی متعدد دیگری نیز به دست آمد . امروزه بیش از ۲۰/۰۰۰ رونوشت از نسخه خطی عهد جدید وجود دارد . ۶۴۳ نسخه خطی از کتاب / یلیاد وجود دارد که پس از عهد جدید بیشترین نسخ خطی را دارا می‌باشد .

" سر فردریک کنیون " (Sir Fredric Kenyon) که مدیر و کتابدار موزه بریتانیا و کارشناس نسخ خطی می‌باشد می‌گوید : " وقفه‌ای که بین تاریخ نگارش کتب عهد جدید و قدیمی‌ترین رونوشت آن وجود دارد به قدری ناچیز است که حتی می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد . جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که رونوشتی که امروزه از عهد جدید در اختیار ما قرار دارد با نسخه خطی اصلی آن کاملاً مطابقت دارد . می‌توان گفت که درستی و اصالت کتب عهد جدید به اثبات رسیده است . " (۱۲)

محقق یونانی عهد جدید به نام " جی. هارولد گرینلی " (J. Harold Greenlee) می‌نویسد : " حال که محققین ، کتب تاریخی کهنی را معتبر می‌دانند که وقفه طولانی‌ای بین زمان نگارش نسخه اصلی و قدیمی‌ترین رونوشت آنها وجود دارد و امروزه نیز نسخ خطی بسیار کمی از آنها موجود است ، پس می‌توان گفت که اعتبار کتب عهد جدید باید برای ما کاملاً محرز و قابل قبول باشد . " (۱۳)

با به کار گیری آزمون کتاب‌شناسی به این نتیجه می‌رسیم که نسخ خطی عهد جدید بیش از نسخ خطی کتب دیگر معتبر و قابل اعتماد هستند . علاوه بر آن کتب عهد جدید بیش از ۱۰۰ سال مورد نقادان دقیق و عمیق منتقدان مختلف قرار گرفته‌اند و در نهایت آنچه به اثبات رسیده است درستی و اصالت آنها می‌باشد .

آزمون شواهد درونی

آزمون کتاب‌شناسی ثابت کرد که متونی که امروزه در اختیار داریم با متون اصلی و اولیه کاملاً مطابقت دارند. ولی سوالی که هنوز هم بدون پاسخ مانده است این است که آیا این گزارشات مکتوب معتبر هستند یا خیر و اگر معتبر هستند میزان اعتبار آنها چقدر است؟ پاسخ دادن به این سوال به عهده آزمون شواهد درونی می‌باشد که توسط "سی. سندرز" (C.Sanders) مطرح شده است.

در این خصوص، منتقدین هنوز هم از قانون ارسطو متابعت می‌کنند: "در بررسی متونی که اعتبار و درستی آنها مورد تردید قرار دارد، هدف منتقدان باید تعیین صحت و سقم مطالب موجود باشد و آنها نباید به دنبال سود و منفعت فردی خود باشند."

"جان و. مونتگومری" (John W. Montgomery) آن را به اختصار چنین بیان می‌کند: "ما باید متن مورد نظر را به دقت مورد بررسی قرار دهیم و تا زمانی که تضاد و اشتباهات فاحشی را که نشان دهنده عدم صلاحیت نویسنده هستند در آن نیابیم، نباید آن را اشتباه و فاقد اعتبار قلمداد کنیم." (۱۴)

دکتر "لوئیز گادسچاک" (Louis Gottschalk)، استاد پیشین تاریخ در دانشگاه شیکاگو، روش مطالعات تاریخی خود را در کتابی راهنما عنوان کرده است و محققین بسیاری در تحقیقات تاریخی خود از این کتاب کمک گرفته‌اند. "گادسچاک" می‌نویسد که قابلیت نویسنده یا شاهدان برای بیان حقایق می‌تواند به تاریخ‌شناسان کمک کند تا به میزان اعتبار آن نوشته پی ببرند، "این امر حتی در مورد متونی که با اعمال زور و فریب افراد یا به کمک شاهدان ذی‌نفع یا بر اساس شایعه به دست آمده باشند و یا به نوعی مشکوک و مورد تردید باشند نیز صدق می‌کند." (۱۵)

"قابلیت بیان حقایق" کاملاً منوط به نزدیکی مکانی و زمانی شاهدان به واقعه مورد نظر می‌باشد. گزارشات عهد جدید از زندگی و تعالیم عیسی توسط افرادی نوشته شده‌اند که یا خود از شاهدان عینی بودند و یا با شاهدان عینی در ارتباط بوده‌اند. لوقا ۱: ۱-۳ می‌گوید: "از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من‌البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز."

دوم پطرس ۱: ۱۶ می‌گوید: "زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم."

اول یوحنا ۱: ۳ می‌گوید: "از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است."

یوحنا ۱۹: ۳۵ می‌گوید: "و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید."

لوقا ۳: ۱ می‌گوید: "و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه و تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبلیه."

نزدیکی شاهدان عینی به وقایع مورد نظر درستی گزارشات آنها را تصدیق می‌کند. در هر صورت، تاریخ‌شناسان با شاهدان عینی‌ای نیز سر و کار دارند که علی‌رغم نزدیکی به وقایع مورد نظر و دارا بودن قابلیت بیان حقایق، آگاهانه یا ناآگاهانه مبادرت به بیان اکاذیب می‌کنند.

گزارشات عهد جدید در مورد عیسی مسیح زمانی منتشر شد که افراد هم دوره او در قید حیات بودند. این افراد مطمئناً می‌توانستند صحت و سقم این گزارشات را تعیین کنند. زمانی که رسولان مسیح در حال موعظه انجیل بودند نیز مطالب مشابهی را در مورد عیسی عنوان می‌کردند (حتی زمانی که با سرسخت‌ترین مخالفین روبرو می‌شدند). آنها نه تنها می‌گفتند: "ما شاهد این وقایع بودیم" یا "ما این سخنان را شنیده‌ایم"، بلکه جسورانه و با شهامت در مقابل سرسخت‌ترین منتقدان می‌ایستادند و می‌گفتند: "شما نیز اینها را می‌دانید... شما خود شاهد این وقایع بوده‌اید... شما از این امر آگاه هستید." البته آنها در بیان این جملات نزد مخالفان خود باید محتاطانه عمل می‌کردند، چون اگر اشتباه می‌کردند، مجبور می‌شدند حرف خود را پس بگیرند و ادعاهای کذب آنها را بپذیرند.

اعمال ۲: ۲۲ می‌گوید: " ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید . عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا میرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید ، چنانکه خود می‌دانید . "

اعمال ۲۶: ۲۴-۲۶ می‌گوید: " چون او بدین سخنان ، حجت خود را می‌آورد ، فستوس به آواز بلند گفت : > ای پولس دیوانه هستی ! کثرت علم تو را دیوانه کرده است ! < گفت : > ای فستوس گرامی ، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم . زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم ، از این امور مطلع است ، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدمات بر او مخفی نیست ، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد . "

" اف. اف. بروس " ، استاد نقادی و تفسیر کتاب مقدس در دانشگاه " منچستر " (Manchester) ، در مورد اعتبار و صحت نسخه اصلی عهد جدید می‌گوید: " رسولان مسیح نه تنها با شاهدان عینی‌ای سر و کار داشتند که مشتاقانه به موعظت آنها گوش می‌دادند ، بلکه با افرادی نیز روبه‌رو بودند که اگر چه از حقایق خدمت و مرگ مسیح آگاه بودند ولی چندان هم از آن خرسند نبودند . رسولان نمی‌توانستند با بیان مطالب کذب و نادرست موقعیت خود را به مخاطره بیاندازند (منظور تغییر تعمدی حقایق است) ، چون مخالفین آنها که از این وقایع آگاهی کامل داشتند در پی چنین فرصتی بودند تا آنها را رسوا کنند . از سوی دیگر ، یکی از نقاط قوت کار رسولان این بود که آنها همواره به اموری اشاره می‌کردند که شنوندگان از آنها آگاهی داشتند و همین امر باعث اعتماد آنها به رسولان می‌شد . آنها نه تنها می‌گفتند : " ما شاهد این وقایع بودیم " ، بلکه می‌گفتند : " همانطور که خود شما نیز می‌دانید ... " (اعمال رسولان ۲: ۲۲) . حتی اگر رسولان هم سعی می‌کردند حقایق را تغییر دهند مطمئناً شاهدان مخالف حاضر در آنجا این امر را برملا می‌کردند . این مخالفین عوامل اصلاح‌کننده‌ای به شمار می‌رفتند . " (۱۱)

" لارنس جی. مک‌گینلی " (Lawrence J. McGinley) ، استاد دانشکده " سنت پیتر " (Saint Peter) ، در مورد اهمیت وجود شاهدان مخالف در رابطه با وقایع مکتوب در اناجیل می‌نویسد: " قبل از هر چیز باید گفت که شاهدان عینی تا زمانی که این روایات به طور کامل شکل گرفتند در قید حیات بودند و در بین آنها مخالفینی وجود داشتند که این جنبش نوین مذهبی آنها را نگران کرده بود . از آنجایی که در این روایات مطالب و تعالیمی مطرح شده‌اند که همگان از آنها اطلاع داشتند ، پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر مطالب کذبی مطرح می‌شدند مردم مطمئناً به مخالفت برمی‌خاستند . " (۱۶)

" رابرت گرنت " (Robert Grant) ، محقق عهد جدید در دانشگاه شیکاگو ، می‌گوید: " در مدت زمانی که ممکن است اناجیل هم‌نظر^۵ نوشته شده باشند شاهدان عینی‌ای وجود داشتند که مطمئناً در نوشتن این اناجیل از شهادت آنها نیز استفاده شده است ... این امر بدان معناست که می‌توان اناجیل را از معتبرترین شاهدان زندگی ، مرگ و رستاخیز مسیح دانست . " (۱۷)

" ویل دورانت " (Will Durant) ، دانشجوی رشته تحقیقات تاریخی که ایام عمر خود را صرف بررسی کتب باستانی و تاریخی کرده بود ، می‌نویسد: " رسولان علی‌رغم تمام تعصبات و پیش‌پنداره‌های الهیاتی خود وقایعی را به نگارش در آورده‌اند که اگر واقعاً قصد تحریف حقایق را داشتند هرگز آنها را ثبت نمی‌کردند . این وقایع عبارتند از : رقابت رسولان برای کسب جایگاه بالاتر در ملکوت خدا ، فرار آنها پس از دستگیری عیسی ، انکار پطرس ، ممانعت عیسی از انجام معجزه در جلیل ، اشارات برخی از افراد به دیوانه بودن عیسی ، اعتراف او مبنی بر نداشتن آگاهی از برخی از وقایع آینده ، لحظات تلخ زندگی عیسی و ناله ناامیدانه او بر صلیب . خواننده این وقایع نمی‌تواند نسبت به حقیقت وجود شخصیت اصلی آنها شک و تردید به خود راه دهد . این امر که چند انسان عادی از یک نسل توانسته‌اند چنین شخصیت قدرتمند و جذابی را با اخلاقیات والا و چنین تصویر الهام‌بخشی را از انسان‌دوستی خلق کنند ، بیش از تمام معجزات مذکور در اناجیل باعث حیرت ما می‌شود . داستان زندگی ، شخصیت و تعالیم مسیح پس از اینکه دو قرن پیاپی زیر ذره‌بین منتقدان مورد نقادی قرار گرفت ، بی‌عیب و نقص بیرون آمد و مهم‌ترین و جذاب‌ترین بخش از تاریخ غرب را تشکیل داد . " (۱۸)

^۵ میان سه انجیل اول (متی ، مرقس و لوقا) از نظر محتوی و طرز بیان شباهت‌های بسیاری وجود دارد و به همین دلیل به آنها " اناجیل هم‌نظر " یا " اناجیل هم‌دید " گفته می‌شود . م .

ادعاهای مربوط به نادرست بودن جزئیات تاریخی مذکور در کتب عهد جدید کاملاً بی‌اساس و نامعقول هستند . کارشناسان تاریخ روم مدت زیادی است که به این نتیجه رسیده‌اند . " (۲۳)

من برای اثبات این امر که کتاب مقدس از لحاظ تاریخی فاقد اعتبار است تلاش‌های زیادی کردم ولی در نهایت به نتیجه عکس آن رسیدم یعنی متوجه شدم که کتاب مقدس از لحاظ تاریخی کاملاً قابل اعتماد و معتبر می‌باشد . اگر ما کتاب مقدس را فاقد اعتبار بدانیم باید تمام نوشتجات تاریخی و باستانی دیگر را نیز بی‌اعتبار تلقی کنیم . اشکال کار بسیاری از افراد این است که آنها برای تعیین میزان اعتبار کتاب مقدس از همان معیارها و آزمون‌هایی استفاده نمی‌کنند که برای تعیین اعتبار سایر کتب تاریخی به کار می‌روند . ما صرف نظر از نوع متنی که در اختیار داریم (مذهبی یا غیر مذهبی) باید از آزمون‌های مشابهی استفاده کنیم . ما با انجام این کار به این نتیجه خواهیم رسید که : " کتاب مقدس در خصوص شهادت خود در مورد عیسی کاملاً قابل اعتماد و از لحاظ تاریخی موثق و معتبر می‌باشد . "

دکتر "کلارک اچ. پیناک" (Clark H. Pinnock) ، استاد الهیات نظام‌مند در دانشگاه "ریجنت" (Regent) ، می‌نویسد : " کتاب مقدس تنها کتابی است که به وسیله ادله تاریخی و مکتوب بسیاری تأیید شده است و تنها کتابی است که مجموعه‌ای ارزشمند از اطلاعات تاریخی‌ای را ارائه می‌کند که می‌توان بر اساس آنها تصمیم‌گیری عاقلانه‌ای کرد . انسان‌های آگاه و شریف هرگز نمی‌توانند چنین کتابی را نادیده بگیرند . با وجود مدارک تاریخی‌ای که مسیحیت را تأیید می‌کنند می‌توان گفت که مکتب شک‌گرایی بر اساس تعصباتی نامعقول (یعنی مخالفت با امور مافوق طبیعی) بنا نهاده شده است . " (۲۴)

فصل ۵

چه کسی حاضر می‌شود به خاطر یک دروغ جان خود را فدا کند ؟

مخالفین مسیحیت همواره سعی دارند دگرگونی زندگی رسولان مسیح را نادیده بگیرند . زندگی دگرگون شده آنها بهترین گواهی است که اعتبار و صحت ادعاهای مسیح را به اثبات می‌رساند . از آنجایی که ایمان مسیحی ریشه در گذشته‌ای دور دارد ، برای تحقیق در مورد آن باید از شهادت‌های شفاهی و کتبی کمک گرفت .

تعاریف مختلفی از " تاریخ " وجود دارد و تعریفی که مورد پسند من است عبارت است از : " شناخت گذشته بر اساس شهادت‌های موجود . " اگر افراد بگویند : " به نظر ما این تعریف ، تعریف خوبی نیست . " از آنها می‌پرسم : " آیا به نظر شما ناپلئون وجود داشته است ؟ " آنها معمولاً پاسخ می‌دهند : " بله ، " سپس می‌پرسم : " آیا او را به چشم خود دیده‌اید ؟ " و آنها پاسخ می‌دهند : " خیر . " و من می‌گویم : " پس از کجا می‌دانید که او وجود داشته است ؟ " پاسخ این سوال نیز روشن است : " بر اساس شهادت موجود . "

این تعریف یک مشکل اساسی دارد و آن این است که شهادت موجود باید معتبر باشند وگرنه باعث گمراهی شنونده خواهند شد . شناخت مسیحیت مستلزم شناخت گذشته بر اساس شهادت‌های موجود می‌باشد . حال سوالی که مطرح می‌شود این است : " آیا شهادت شفاهی اولیه در مورد عیسی قابل اعتماد و درست هستند ؟ آیا این شهادت سخنان و اعمال عیسی را به درستی منتقل کرده‌اند ؟ " من معتقد هستم که این شهادت کاملاً قابل اعتماد هستند .

من به شهادت رسولان اعتماد دارم ، چون یازده نفر از آنها (دوازده رسول) به خاطر ایمان داشتن به دو چیز به شهادت رسیدند : " ایمان به رستاخیز مسیح و پسر خدا بودن وی . " آنها به خاطر اعتقاد خود شکنجه شدند ، شلاق خوردند و در نهایت به یکی از بی‌رحمانه‌ترین روش‌های آن عصر به شهادت رسیدند :

- ۱) پطرس _ مصلوب شد .
- ۲) اندریاس _ مصلوب شد .
- ۳) متی _ به ضرب شمشیر کشته شد .
- ۴) یوحنا _ به مرگ طبیعی مرد .
- ۵) یعقوب ، پسر حلفی _ مصلوب شد .
- ۶) فیلیپس _ مصلوب شد .
- ۷) شمعون _ مصلوب شد .
- ۸) تادئوس _ با نیزه کشته شد .
- ۹) یعقوب ، برادر عیسی _ سنگسار شد .
- ۱۰) توما _ با نیزه کشته شد .
- ۱۱) برتولما _ مصلوب شد .
- ۱۲) یعقوب ، پسر زبدي _ به ضرب شمشیر کشته شد .

مخالفین پس از شنیدن سخنان من می‌گویند : " سخنان شما چیزی را ثابت نمی‌کند . چون در طی تاریخ عده زیادی به خاطر چیزهای دروغین جان خود را از دست داده‌اند . "

درست است ، عده زیادی به خاطر چیزهای دروغین جان خود را فدا کرده‌اند ولی نکته مهم این است که آنها فکر می‌کردند که آن چیزها حقیقت دارند . حال اگر فرض کنیم که رستاخیز مسیح صورت نگرفته باشد (یعنی حقیقت نداشته باشد) شاگردان وی باید از آن اطلاع داشته باشند . نمی‌توان تصور کرد که آنها فریب خورده باشند . بنابر این باید چنین نتیجه‌گیری کنیم که یازده شاگرد مسیح به خاطر مسأله‌ای جان خود را فدا کردند که می‌دانستند حقیقت ندارد و دروغ است . به سختی می‌توان در طی تاریخ یازده نفر را پیدا کرد که *آگاهانه* به خاطر یک دروغ جان خود را فدا کرده باشند .

ما برای درک کاری که رسولان انجام دادند باید از برخی از حقایق آگاهی داشته باشیم . اولاً ، رسولان به گونه‌ای در مورد مسیح سخن گفته و نوشته‌اند که به نظر می‌رسد از شاهدان عینی آن وقایع بوده‌اند . پطرس گفت : " زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم ، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم ، بلکه کبریاپی او را دیده بودیم . " (دوم پطرس ۱ : ۱۶) . این آیه نشان می‌دهد که رسولان تفاوت بین افسانه و حقیقت را به خوبی می‌دانستند .

یوحنا رسول نیز آنچه را که دیده بود و یهودیان نیز از آن آگاه بودند ، بیان کرد : " آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده ، آنچه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد ، درباره کلمه حیات . و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و

شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. " (اول یوحنا ۱ : ۳-۱)

لوقا می‌گوید: " از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من‌البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز. " (لوقا ۱ : ۳-۱)

در کتاب اعمال رسولان نیز لوقا در مورد دوره ۴۰ روزه پس از قیام مسیح سخن می‌گوید که در آن هنگام پیروان مسیح او را به چشم خود دیدند: " صحیفه اول را انشا نمودم ... درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح‌القدس حکم کرده، بالا برده شد. که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می‌گفت. " (اعمال رسولان ۱ : ۳-۱)

یوحنا رسول نیز بخش پایانی انجیل خود را با این آیه آغاز می‌کند: " و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. " (یوحنا ۲۰ : ۳۰)

بخش اعظم شهادت این شاهدان عینی به رستاخیز مسیح اختصاص دارد. رسولان مسیح شاهد رستاخیز وی بوده‌اند:

لوقا ۲۴ : ۴۸	اعمال ۳ : ۱۵
یوحنا ۱۵ : ۲۷	اعمال ۴ : ۳۳
اعمال ۱ : ۸	اعمال ۵ : ۳۲
اعمال ۲ : ۲۴ و ۳۲	اعمال ۱۰ : ۳۹
اعمال ۱۰ : ۴۱	اول یوحنا ۱ : ۲
اعمال ۱۳ : ۳۱	اعمال ۲۲ : ۱۵
اول قرنیتیان ۱۵ : ۴-۹	اعمال ۲۳ : ۱۱
اول قرنیتیان ۱۵ : ۱۵	اعمال ۲۶ : ۱۶

ثانیاً، چنین به نظر می‌رسد که خود رسولان نیز متقاعد شده بودند که عیسی از مردگان برخاسته است. در ابتدا، آنها به این امر اعتقاد نداشتند و به همین دلیل نیز پنهان شده بودند (مرقس ۱۴ : ۵۰). آنها حتی شک و تردید خود را نیز ابراز کردند. و تنها با مشاهده ادله کافی و قانع‌کننده به آن ایمان آوردند. می‌توان به توما اشاره کرد که می‌گفت: " تا زمانی که انگشت خود را در جای میخها نگذارم ایمان نخواهم آورد که او از مردگان برخاسته است. " توما بعدها در راه مسیحیت به شهادت رسید. آیا او فریب خورده بود؟ او جان خود را در راه اعتقاد خود فدا کرد.

می‌توان به پطرس نیز اشاره کرد. او در هنگام محاکمه عیسی بارها او را انکار کرد و بالاخره وی را تنها گذاشت. ولی بعدها اتفاق عجیبی برای این انسان ترسو و بزدل رخ داد. مدت کمی پس از مصلوب و دفن شدن عیسی، علی‌رغم تهدیدات موجود در اورشلیم شجاعانه به موعظه انجیل پرداخت و گفت که عیسی همان مسیح است و از مردگان برخاسته است. و در نهایت پطرس به صورت وارونه مصلوب شد و به شهادت رسید. آیا پطرس نیز فریب خورده بود؟ چه اتفاقی برای وی رخ داده بود؟ چه چیزی او را دگرگون ساخته بود و به انسانی دلیر و شجاع تبدیل کرده بود؟ چرا او حاضر شد به خاطر مسیح جان خود را فدا کند؟ تنها توجیهی که مرا قانع می‌کند این است: " و اینکه به کیفا [پطرس] (یوحنا ۱ : ۴۲) ظاهر شد ... " (اول قرنیتیان ۱۵ : ۵)

می‌توان یعقوب، برادر عیسی، را نیز نمونه بارزی دانست که علی‌رغم میل خود به عیسی قیام کرده ایمان آورد (متی ۱۳ : ۵۵؛ مرقس ۶ : ۳). اگر چه یعقوب از جمله دوازده شاگرد عیسی نبود (متی ۱۰ : ۲-۴)، ولی بعدها به همراه پولس و برنابا (اعمال ۱۴ : ۱۴) در گروه رسولان قرار گرفت (غلاطیان ۱ : ۱۹). در زمان حیات مسیح، یعقوب برادر خود را به عنوان پسر خدا نپذیرفت (یوحنا ۷ : ۵). ممکن است او نیز مانند سایر برادران و خواهران خود مسیح را مسخره کرده باشد و گفته باشد: " مگر نمی‌خواهی مردم به تو ایمان بیاورند؟ پس چرا به اورشلیم نمی‌روی و در آنجا معجزه نمی‌کنی؟ "

ادعاهای عیسی [" من راه و راستی و حیات هستم . هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید . " - یوحنا ۱۴ : ۶ ؛ " من تاک هستم و شما شاخه ها " - یوحنا ۱۵ : ۵ ؛ " من شبان نیکو هستم و ... و خاصان من مرا می شناسند . " - یوحنا ۱۰ : ۱۴] باعث شرمساری یعقوب می شد ، چون شهرت خانوادگی آنها را لکه دار می کرد . اگر برادر شما چنین ادعاهایی کند ، چه احساسی به شما دست می دهد ؟

ولی اتفاق خاصی برای یعقوب رخ داد . پس از مصلوب و دفن شدن عیسی ، یعقوب در اورشلیم شروع به موعظه انجیل کرد . پیام او این بود که عیسی در راه گناهان ما مرد ، و از مردگان برخاست و او هم اکنون زنده است . در نهایت ، یعقوب به مقام رهبری کلیسای اورشلیم نایل شد و رساله یعقوب را به نگارش در آورد . او رساله خود را با این جمله آغاز کرد : " یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است . " بالاخره یعقوب ، برادر عیسی ، به دستور حنانيا ، کاهن اعظم ، سنگسار شد (یوسفوس " Josephus) . آیا یعقوب نیز فریب خورده بود ؟ خیر ، تنها توجیه قانع کننده این است : " از آن پس به یعقوب ظاهر شد ... " (اول قرن تیان ۱۵ : ۷) .

اگر فرض کنیم که رستاخیزی صورت نگرفته بود و رسولان مسیح نیز از آن اطلاع داشتند ، مجبور هستیم چنین نتیجه گیری کنیم که آنها سعی داشتند دروغ بزرگی را به مردم تحمیل کنند . ولی این نتیجه گیری با خصوصیات اخلاقی ای که در رسولان مسیح سراغ داریم کاملاً در تضاد می باشد . آنها با دروغ گفتن مخالف بودند و همواره بر صداقت تأکید می کردند . آنها افراد را تشویق می کردند تا حقیقت را بشناسند . مورخی به نام " ادوارد گیبون " (Edward Gibbon) در اثر معروف خود تحت عنوان " تاریخ سقوط و زوال امپراطوری روم " یکی از پنج علت پیشرفت سریع مسیحیت را " اخلاق پاک و جدی مسیحیان اولیه " می داند . " مایکل گرین " (Michael Green) ، مدیر دانشکده " سنت جان " (St. John) در " ناتینگهام " (Nottingham) ، می گوید : " اعتقاد به رستاخیز مسیح اعتقادی بود که پیروان دل شکسته استادی مصلوب شده را به شاهدانی دلیر و شهدای کلیسای اولیه تبدیل کرد . به خاطر این اعتقاد بود که پیروان مسیح از گروه یهودیان جدا شدند و به معتقدان به رستاخیز پیوستند . آنها زندانی و شکنجه شدند و حتی جان خود را نیز فدا کردند ولی در هر صورت حاضر نشدند اساس ایمان خود یعنی ' قیام مسیح در روز سوم ' را انکار کنند . " (۱)

ثالثاً ، رفتار دلیرانه رسولان پس از پذیرش رستاخیز مسیح احتمال دروغ بودن آن را از بین می برد . زندگی آنها یک شبه دگرگون شد . پطرس که عیسی را انکار کرده بود ، پس از رستاخیز وی با شجاعت در مورد مسیح زنده موعظه کرد و حتی جان خود را در این راه نهاد . اگر چه مقامات دولتی پیروان مسیح را دستگیر می کردند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دادند ، ولی آنها پس از آزاد شدن بلافاصله به خیابان ها می آمدند و در مورد مسیح موعظه می کردند (اعمال ۵ : ۴۰-۴۲) . شادی پیروان مسیح برای دوستانشان و شجاعت آنها برای دشمنانشان کاملاً مشهود بود . آنها در شهرهای کوچک و گمنام موعظه نمی کردند ، بلکه در اورشلیم که شهری بزرگ بود این کار را انجام می دادند .

پیروان مسیح اگر از رستاخیز مسیح مطمئن نبودند هرگز حاضر نمی شدند این شکنجه ها را تحمل کنند و حتی جان خود را در این راه فدا کنند . مطابقت حیرت انگیزی میان موعظت و اعمال آنها وجود داشت . کمتر اتفاق می افتد که اعضای گروهی بزرگ با یکدیگر کاملاً موافق باشند ، ولی پیروان مسیح در خصوص رستاخیز وی کاملاً اتفاق نظر داشتند . اگر فرض کنیم که آنها فریبکار بودند ، پس چرا حتی یکی از آنها زیر فشارها و شکنجه های موجود حاضر نشد اعتقاد خود را انکار کند ؟

" پاسکال " (Pascal) ، فیلسوف فرانسوی ، می نویسد : " این ادعا که رسولان مسیح فریبکار بوده اند ، ادعایی کاملاً نامعقول می باشد . حال این ادعای نامعقول را مورد بررسی قرار خواهیم داد . چنین تصور می کنیم که دوازده شاگرد مسیح پس از مرگ وی دور یکدیگر جمع می شوند و با یکدیگر تباری می کنند که بگویند مسیح از مردگان قیام کرده است . این امر موجب واکنش شدید مقامات مذهبی و دولتی می شد . قلب انسان بی ثبات و تغییرپذیر است و وعده ها و وسوسه های مادی نیز می توانند آن را تحت تأثیر قرار دهند . اگر یکی از آنها در برابر این وسوسه ها سر تسلیم فرود می آورد و یا زیر فشار زندان و شکنجه تاب و تحمل خود را از دست می داد ، همه آنها از بین می رفتند . " (۲)

" مایکل گرین " این سوال را مطرح می کند : " آنها چگونه یک شبه دگرگون شدند و به افرادی تبدیل شدند که شیفته خداوند خود بودند و علی رغم رویارویی با مخالفت ها ، بدبینی ها ، تمسخرها ، مشقات و زندان ها به سه قاره جهان رفتند و پیغام مسیح و رستاخیز وی را موعظه کردند و حتی جان خود را نیز در این راه نهادند ؟ " (۳)

نویسنده‌ای گمنام تغییراتی را که در زندگی رسولان رخ داد، این چنین توصیف می‌کند: " در روز مصلوب شدن مسیح آنها ناراحت و غمگین بودند، ولی در روز اول هفته قلب آنها مملو از شادی بود. در روز مصلوب شدن عیسی آنها کاملاً امید خود را از دست داده بودند، ولی در روز اول هفته یقین و امید بر قلب آنها حکمفرما بود. هنگامی که برای اولین بار خبر رستاخیز مسیح را شنیدند به سختی توانستند آن را بپذیرند، ولی هنگامی که از آن اطمینان حاصل کردند دیگر هرگز در این خصوص شک و تردید به خود راه ندادند. چگونه می‌توان این تحول و دگرگونی را در زندگی رسولان توجیه کرد. مفقود شدن جسد مسیح از قبرش نمی‌توانست شخصیت و روح و روان آنها را چنین متحول گرداند. سه روز برای شکل‌گیری افسانه‌ای که بتواند آنها را چنان تحت تأثیر قرار دهد نیز مدت بسیار کمی بود. برای شکل‌گیری افسانه زمان زیادی لازم است. تحول و دگرگونی آنها یک تغییر روانی بود که نیازمند توضیح کاملی است. با توجه به شخصیت شاهدان مسیح یعنی مردان و زنانی که والاترین تعالیم اخلاقی را به جهانیان ارائه کردند و حتی بر اساس شهادت دشمنانشان مطابق با این تعالیم و معیارهای اخلاقی زندگی کردند و با در نظر گرفتن تغییر و تحولی که در زندگی عده‌ای انسان ترسو رخ داد که در بالاخانه‌ای زانوی غم به بغل گرفته بودند و پس از چند روز آنها را به افرادی تبدیل کرد که تمام جفاهای موجود نیز نتوانست آنها را ساکت کند. آیا می‌توان چنین استنباط کرد که آنها سعی داشتند داستانی ساختگی را به جهانیان تحمیل کنند؟ چنین چیزی غیر ممکن است. "

" کنت اسکات لاتورت (Kenneth Scott Latourette) می‌نویسد: " رستاخیز مسیح و نزول روح‌القدس تأثیر عمیقی بر شاگردان مسیح گذاشته بود. انسان‌های ناامید و دلسردی که با حسرت و اندوه به گذشته و امیدهای از دست رفته خود مبنی بر نجات قوم اسرائیل توسط مسیح، می‌نگریستند به شاهدانی تبدیل شدند که شیفته خداوند خود بودند. " (۴)
" پائول لیتل (Paul Little) این سوال را مطرح می‌کند: " آیا می‌توان چنین افرادی را که ساختار اخلاقی جامعه را متحول ساختند دروغگو یا دیوانه تلقی کرد؟ پذیرش این احتمالات دشوارتر از پذیرش رستاخیز مسیح است و علاوه بر آن ادله‌ای برای اثبات آنها وجود ندارد. " (۵)

پای‌بندی و وفاداری کامل رسولان به اعتقادشان را نمی‌توان به گونه‌ای دیگر توجیه کرد. در *دیره‌المعارف بریتانیکا* از " اریجن (Origen) نقل قول شده است که پطرس به صورت وارونه مصلوب شده است. " هربرت ورکمن (Herbert Workman) در مورد مرگ پطرس می‌گوید: " طبق پیشگویی مسیح، پطرس را از راه " اوریلیین (Aurelian) به تپه واتیکان در نزدیکی باغ‌های نرون بردند، یعنی جایی که در آنجا بسیاری از پیروان مسیح را به بی‌رحمانه‌ترین شکل به شهادت رسانده بودند. از آنجایی که پطرس خود را شایسته نمی‌دانست که مانند سرورش بمیرد، از آنها خواست تا او را به صورت وارونه مصلوب کنند. " (۶)

" هارولد متینگلی (Harold Mattingly) در مقاله تاریخی خود می‌نویسد: " پطرس و پولس رسول شهادت خود را با خون خود مهر کردند. " (۷) " ترتولیان (Tertullian) می‌نویسد: " هیچ کس تمایلی به مردن ندارد مگر اینکه بداند برای حقیقتی جان خود را از دست می‌دهد. " (۸) " سایمون گرین‌لیف (Simon Greenleaf)، استاد حقوق در دانشگاه هاروارد، که سال‌ها در مورد نحوه بررسی شهادت و تعیین میزان اعتبار آنها تدریس کرده بود می‌نویسد: " تاریخ جنگ نظامی نیز قادر نیست چنین نمونه‌ای از وفاداری قهرمانانه، صبر و شهامتی تزلزل‌ناپذیر را ارائه کند. آنها برای تجدید نظر در مورد بنیاد ایمان خود و حقایق بزرگی که مورد پذیرششان بود فرصت کافی را داشتند. " (۹)

آنها برای اثبات حقانیت ادعاهای خود تا پای جان نیز پیش رفتند. اعتماد من به شهادت و سخنان رسولان بیش از اعتمادی است که نسبت به سخنان افراد معاصر دارم، چون آنها حتی حاضر نیستند به خاطر اعتقاد خود کمترین خطری را به جان بخرند، چه رسد به اینکه در راه اعتقاد خود جان خود را نیز فدا کنند.

فصل ۶

مسیح مرده چه فایده‌ای دارد؟

بسیاری از افراد به خاطر اهداف والایی که دارند حاضر می‌شوند جان خود را فدا کنند. به عنوان مثال می‌توان به دانشجویی در "سن دیگو" (San Diego) اشاره کرد که به نشانه اعتراض به جنگ ویتنام دست به خودسوزی زده بود. همچنین می‌توان از بودایی‌هایی یاد کرد که در دهه ۶۰ دست به خودسوزی زدند تا بدین ترتیب توجه جهانیان را به منطقه جنوب شرقی آسیا جلب کنند.

ولی مشکل رسولان این بود که هدف و آرمان والای آنها روی صلیب جان خود را از دست داده بود. آنها معتقد بودند که عیسی، مسیح موعود است. آنها فکر نمی‌کردند که او روزی بمیرد. رسولان معتقد بودند که عیسی کسی است که ملکوت خدا را برقرار خواهد نمود و بر قوم اسرائیل سلطنت خواهد کرد.

برای درک رابطه رسولان با مسیح و پی بردن به این امر که چرا مصلوب شدن وی تا این حد برای آنها غیر قابل درک بود نخست باید بدانیم که در آن زمان چه تصویری از مسیح در اذهان عمومی وجود داشت.

زندگی و تعالیم عیسی با تصویری که یهودیان در آن زمان از مسیح در ذهن خود داشتند کاملاً در تضاد بود. آنها از کودکی آموخته بودند که مسیح در مقام رهبری سیاسی، قدرتمند و پیروز ظهور خواهد کرد و یهودیان را از اسارت آزاد خواهد ساخت و آنها را به سرزمین موعودشان باز خواهد گردانید. "مسیح رنج کشیده و مصلوب شده برای آنها کاملاً ناآشنا بود." (۱)

"ای. اف. اسکات" (E. F. Scott) در مورد زمان حیات مسیح این چنین می‌نویسد: "دوره حیات مسیح دوره هیجان‌انگیزی بوده است. مهار کردن اشتیاق افرادی که مدت‌ها منتظر ظهور نجات دهنده موعود خود بودند برای رهبران مذهبی یهود غیر ممکن به نظر می‌رسید. بدون شک، وقایعی که در آن زمان اتفاق می‌افتاد امید و اشتیاق آنها را تقویت می‌کرد."

"بیش از یک نسل بود که یهودیان در اسارت رومی‌ها بودند. اقدامات سرکوب‌گرانه رومی‌ها حس وطن‌پرستی را بیش از پیش در یهودیان برانگیخته بود. اگر چه اعتقاد آنها به ظهور پادشاه موعود و رستگاری معجزه‌آسایشان اعتقادی کهن بود ولی در آن زمان ایده‌ای جدید به شمار می‌رفت. در ورای ناآرامی‌ها و شورش‌هایی که در اناجیل شاهد آنها هستیم می‌توان رد این انتظار طولانی را مشاهده کرد."

"بسیاری از یهودیان در مورد مسیح همان نگرشی را دارا بودند که اشعیای نبی و معاصرینش داشتند - یعنی پادشاهی از نسل داود که قرار است برای یهودیان پیروزی و سعادت را به ارمغان بیاورد. با توجه به اشارات انجیل به نظر می‌رسد که قوم یهود مسیح را رهبری ملی و سیاسی قلمداد می‌کردند." (۲)

محقق یهودی به نام "ژوزف کلاوسنر" (Joseph Klausner) می‌نویسد: "برای یهودیان، مسیح نه تنها رهبر سیاسی برجسته‌ای بود، بلکه فردی با اخلاقیات والا نیز به شمار می‌رفت." (۳)

" جیکوب گارتنهاس (Jacob Gartenhus) در مورد عقایدی که در زمان حیات مسیح در میان یهودیان رایج بود چنین می‌نویسد: " در نظر یهودیان مسیح فردی بود که باید آنها را از سلطه رومی‌ها خارج می‌کرد ... و در واقع آنها برای نجات و رستگاری ملی منتظر ظهور او بودند. " (۴)

در د/یره/المعارف یهود نوشته شده است: " یهودیان منتظر نجات دهنده موعودی از نسل داود بودند که قرار بود آنها را از یوغ بندگی حاکمان غاصب و بیگانه نجات دهد و به حکومت رومیان بت پرست پایان بخشد و حکومت عدل و صلح را برقرار کند. " (۵)

در آن زمان یهودیان برای نجات خود به مسیح موعود پناه آورده بودند. رسولان نیز مانند سایرین همین اعتقاد را داشتند. " میلار بورز " می‌نویسد: " عیسی به قدری با مسیحی که آنها منتظرش بودند تفاوت داشت که حتی شاگردان وی نیز نمی‌توانستند باور کنند که او خود مسیح است. " (۶) به همین دلیل نیز پیش‌بینی‌ها و سخنان عیسی در مورد مصلوب شدنش به هیچ وجه برای شاگردان وی خوشایند نبود (لوقا ۹ : ۲۲). " ای. بی. بروس " (A. B. Bruce) می‌نویسد: " آنها تصور می‌کردند که عیسی وضعیت موجود را ناامیدکننده‌تر از آنچه که واقعاً هست می‌بیند و نگرانی‌های وی بی‌مورد هستند ... مسیح مصلوب شده باعث رسوایی آنها می‌شد و با اعتقادات رسولان نیز مغایر بود. حتی پس از صعود مسیح به آسمان نیز این طرز فکر در میان اکثر یهودیان وجود داشت. " (۷)

" آلفرد ادرزهییم " (Alfred Edersheim)، مدرس پیشین ترجمه " هفتاد " (Septuagint)^۷ در دانشگاه آکسفورد، به درستی استنباط کرده است که: " آنچه بیش از همه در خصوص مسیح بعید به نظر می‌رسید، زمان مصلوب شدنش بود. " (۸)

اگر نگرش رسولان در مورد عیسی را در عهد جدید بررسی کنیم، می‌بینیم که آنها فکر می‌کردند که او مسیح موعود است. زمانی که عیسی به شاگردان گفت که به اورشلیم خواهد رفت و در آنجا مورد آزار و اذیت قرار خواهد گرفت، یعقوب و یوحنا از او خواستند تا هنگامی که ملکوت خود را برقرار می‌کند بر دست راست و چپ او بنشینند (مرقس ۱۰ : ۳۲-۳۸). آنها زمانی که خواسته خود را مطرح می‌کردند چه تصویری از مسیح در ذهن خود داشتند؟ آیا آنها مسیحی مصلوب شده و رنج کشیده را در نظر داشتند؟ خیر، آنها فکر می‌کردند که مسیح یک رهبر سیاسی است. عیسی به آنها گفت که سخنانش را درک نکرده‌اند و نمی‌دانند که چه چیزی از او می‌خواهند. زمانی که او در مورد زحمات و مصلوب شدن خود با شاگردانش صحبت می‌کرد، آنها منظور او را درک نمی‌کردند (لوقا ۱۸ : ۳۱-۳۴). آنها با توجه به آموخته‌های خود در مورد مسیح و تصویری که در مورد او داشتند فکر می‌کردند که آینده خوبی در انتظارشان است. ولی آنچه در جلجتا اتفاق افتاد تمام امید آنها مبنی بر مسیح بودن عیسی را بر باد داد و آنها ناامیدانه به خانه‌هایشان بازگشتند و حسرت می‌خوردند از اینکه چرا سه سال از عمر خود را بیهوده تلف کرده‌اند.

دکتر " جورج الدون لد " (George Eldon ladd)، استاد عهد جدید در دانشگاه الیهات " فیولر " (Fuller)، می‌نویسد: " به همین دلیل بود که شاگردان عیسی در هنگام دستگیری‌اش او را تنها گذاشتند. تنها تصویری که آنها از مسیح داشتند این بود که او در مقام رهبری فاتح بر تمام دشمنانش غلبه خواهد کرد. ولی زمانی که عیسی را دیدند که زیر شلاق‌های سربازان به زمین افتاده و خون‌آلود شده و در دستان پیلطس زندانی شده بود و زمانی که او را دیدند که به سوی جلجتا می‌رفت تا به عنوان مجرمی معمولی به صلیب کشیده شود، تمام امیدهای مسیح باورانه آنها بر باد رفت. از دیدگاه روانشناسی ما چیزهایی را می‌شنویم که آمادگی شنیدنشان را داشته باشیم. و به همین دلیل نیز گوش شنوایی برای شنیدن پیشگویی‌های عیسی در مورد زحمات و مرگش وجود نداشت. شاگردان عیسی نیز علی‌رغم هشدارهایی که عیسی به آنها داده بود خود را برای شنیدن این حقایق آماده نکرده بودند ... " (۹)

در کمال تعجب، چند هفته پس از مصلوب شدن عیسی، شاگردان وی به اورشلیم رفتند و در آنجا به موعظه پرداختند و در موعظت خود عیسی را در مقام نجات دهنده، خداوند و مسیح موعود معرفی می‌کردند. تنها توجیه منطقی برای این دگرگونی و تحول این است: " ... ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده " (اول قرن‌تین ۱۵ : ۵). چه چیز دیگری می‌توانست

^۷ در زمان حکومت فیلاذلفوس (۲۸۵-۲۴۶ ق. م.) کتاب عهد عتیق به زبان یونانی ترجمه شد، که این ترجمه به ترجمه هفتاد معروف است.

این شاگردان ناامید را برانگیزد تا در راه مسیح مصلوب شده ، متحمل رنج و عذاب شوند و حتی جان خود را در این راه فدا کنند؟ مسیح " بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود ، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد . " (اعمال ۱ : ۳)

آری ، عده زیادی حاضر می‌شوند به خاطر اهداف عالی خود جان خود را فدا کنند ، ولی هدف و آرمان والای رسولان مصلوب شده بود . تنها رستاخیز عیسی و ملاقات پیروانش با عیسای زنده می‌توانست آنها را متقاعد کند که عیسی همان مسیح است . به همین دلیل نیز آنها نه تنها با سخنان و زندگی خود شهادت دادند ، بلکه با مرگ خود نیز شهادت خود را به اثبات رساندند .

فصل ۷

آیا شنیده‌اید برای شائل چه اتفاقی رخ داد ؟

یکی از دوستان من به نام " جک " که در دانشگاه‌های مختلف سخنرانی می‌کند ، روزی به دانشگاه می‌رود و دانشجویانش با خبر مهمی او را غافلگیر می‌کنند . آنها بدون هماهنگی قبلی جلسه مناظره‌ای را بین او و یکی از اساتید ملحد دانشگاه ترتیب داده بودند . رقیب " جک " در این مناظره استاد فلسفه دانشگاه بود ، که سخنوری فصیح و یکی از مخالفین سرسخت مسیحیت به شمار می‌رفت . ابتدا از " جک " خواستند تا صحبت کند . او شواهدی را ارائه کرد که رستاخیز مسیح را به اثبات می‌رساندند و سپس در مورد تحولی که در زندگی پولس رخ داد سخن گفت و در آخر نیز شهادت زندگی شخصی خود را بیان کرد و گفت که مسیح چگونه زندگی او را در دوران دانشجویی دگرگون کرده است .

زمانی که فرصت سخنرانی به استاد فلسفه داده شد ، او بسیار عصبی به نظر می‌رسید . او نمی‌توانست شواهد موجود مبنی بر رستاخیز مسیح و یا دگرگونی زندگی " جک " را انکار کند ، به همین دلیل سخنرانی خود را با اشاره به زندگی پولس رسول و گرایش ناگهانی او به مسیحیت آغاز کرد . او چنین استدلال کرد : " گاهی افراد به قدری از لحاظ روانی درگیر مسأله‌ای می‌شوند که با آن در حال مبارزه هستند ، که در نهایت به جایی می‌رسند که خود نیز به آن ایمان می‌آورند . " در این هنگام دوست من لبخندی زد و گفت : " پس شما نیز باید مراقب باشید ، چون در غیر این صورت به مسیح ایمان خواهید آورد . " یکی از شواهد مهمی که مسیحیت را مورد تأیید قرار می‌دهد دگرگونی‌ای است که در زندگی شائل طرسوس ، سرسخت‌ترین مخالف مسیحیت ، رخ داد و او را به پولس رسول تبدیل کرد . شائل عبرانی‌ای متعصب و رهبری مذهبی بود . از آنجایی که در شهر طرسوس به دنیا آمده بود این امکان را داشت تا فنون و دروس مذهبی آن زمان را به خوبی فرا گیرد . دانشگاه‌هایی در شهر طرسوس وجود داشتند و این شهر به خاطر دارا بودن فرهنگ و فلسفه رواقیون از شهرت خاصی برخوردار بودند . " استرابو " (Strabo) ، جغرافی‌دان یونانی ، طرسوس را به خاطر ارزشی که برای فلسفه و آموزش قایل است تحسین می‌کند . (a)

شائل نیز مانند پدرش تابعیت رومی داشت که در آن زمان امتیاز ویژه‌ای به شمار می‌رفت . به نظر می‌رسید که او بر فرهنگ و تفکر یونانی اشراف کامل داشت . علاوه بر این به زبان یونانی و فنون احتجاج نیز تسلط کامل داشت . او حتی در سخنان خود از شعرا و فلاسفه‌ای نقل قول می‌کرد که مشهور نبودند .

اعمال ۱۷ : ۲۸ - " زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که ' از نسل او می‌باشیم ' . [آراتوس کلینتس] ؛

اول قرن‌تین ۱۵ : ۳۳ - " فریفته مشوید ' معاشرات بد ، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد ' . [مناندر] ؛

تیطس ۱ : ۱۲ - " یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است ، گفته است که ' اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شیرین و شکم‌پرست بی‌کاره می‌باشند ' . [اپیمندس] ؛

تعالیمی که پولس فرا گرفته بود تعالیم خشک یهودی و فریسی بودند . او در سن ۱۴ سالگی برای ادامه تحصیلات خود نزد غمالائیل ، یکی از بزرگترین اساتید آن عصر و نوه هیلل ، رفت . پولس نیز در سخنان خود عنوان کرد که او نه تنها فریسی است بلکه پسر فریسی نیز می‌باشد (اعمال ۲۳ : ۶) . در غلاطیان ۱ : ۱۴ نیز چنین می‌گوید : " و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می‌بودم . "

برای درک دگرگونی‌ای که در زندگی پولس رخ داد ابتدا باید بدانیم که چرا او سرسختانه با مسیحیت مبارزه می‌کرد: "دلیل این امر وقف کامل او به شریعت یهود بود. این وقف و سرسپردگی دلیل اصلی مخالفت شدید او با مسیح و کلیسای اولیه بود."

"ژاک دوپانت" (Jacques Dupont) می‌نویسد: "دلیل مخالفت پولس با پیام مسیحیت مسیح بودن عیسی نبود ... [بلکه] نجات دهنده بودن وی بود، چون بدین ترتیب شریعت یهود تمام اعتبار خود را برای نجات بشر از دست می‌داد ... [پولس] به خاطر اهمیتی که برای شریعت یهود، به عنوان تنها راه نجات، قایل بود، به شدت با مسیحیت مخالفت می‌کرد." (۲)

د/یره/المعارف بریتانیکا می‌نویسد: "فرقه‌ای جدید از یهودیت که خود را مسیحی می‌نامیدند شروع به مخالفت با محتوای تعالیم یهودی پولس کردند." (b1) او متعصبانه به نابود کردن این فرقه می‌پرداخت (غلاطیان ۱ : ۱۳). او مسیحیان را تعقیب می‌کرد و به قتل می‌رساند (اعمال ۲۶ : ۹-۱۱). او به معنای واقعی کلمه " کلیسا را معذب می‌ساخت." (اعمال ۸ : ۳). او نامه‌ای از رئیس کهنه دریافت کرد و به دمشق رفت تا پیروان عیسی را دستگیر کند و برای محاکمه به اورشلیم بیاورد. ولی در راه دمشق اتفاق عجیبی برای وی رخ داد: " اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد. و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید. و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: < ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟ > گفت: < خداوندا تو کیستی؟ > خداوند گفت: < من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد. > اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند. پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید."

" و در دمشق، شاگردی حنانیا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: < ای حنانیا! > عرض کرد: < خداوندا لبیک! > خداوند وی را گفت: < برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می‌کند، و شخصی حنانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد. > " (اعمال ۹ : ۱-۱۲)

با مطالعه مطالب زیر پی خواهید برد که چرا مسیحیان از پولس می‌ترسیدند. " حنانیا جواب داد که < ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید، و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند. > خداوند وی را گفت: < برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد. > پس حنانیا رفته، بدان خانه در آمد و دستها بر وی گذارده، گفت: < ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح‌القدس پر شوی. > در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت. و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. > (اعمال ۹ : ۱۳-۱۹). پولس می‌گوید: " آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم؟ " (اول قرنتیان ۹ : ۱). او در مقایسه ظاهر شدن عیسی به وی و ظاهر شدن عیسی به رسولانش پس از رستاخیز می‌گوید: " و آخر همه بر من ... ظاهر گردید. " (اول قرنتیان ۱۵ : ۸).

پولس عیسی را به شیوه‌ای حیرت‌انگیز دید. او موعظه انجیل را امری ضروری می‌دانست و نه اختیاری. " زیرا هر گاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم. " (اول قرنتیان ۹ : ۱۶). توجه داشته باشید که ملاقات پولس با عیسی و دگرگونی زندگی وی کاملاً ناگهانی و غیر مترقبه بود. " ... ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید. " (اعمال ۲۲ : ۶). پولس به هیچ وجه نمی‌دانست این موجود آسمانی چه کسی بود و به همین دلیل نیز هنگامی که شنید او عیسی ناصری است، حیرت زده شد و به خود لرزید.

ممکن است در خصوص اتفاقی که در راه دمشق برای پولس رخ داد همه چیز (جزئیات ، زمان و تأثیر روانی) را ندانیم ، ولی یک چیز برای ما بدیهی است و آن این است که این حادثه تمام جوانب زندگی وی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد . اول اینکه شخصیت پولس بطور چشمگیری تغییر کرد . *دایره‌المعارف بریتانیکا* در مورد اخلاق و رفتار وی قبل از این واقعه می‌گوید : " او فردی بی‌صبر ، خشن ، ستمگر ، مغرور ، تندخو و متعصبی مذهبی بود . ولی پس از این واقعه به فردی حلیم ، مهربان ، باثبات ، فداکار تبدیل شد . (۷۱) " کنت اسکات لاتورت " می‌نویسد : " آنچه که زندگی پولس را دگرگون کرد و این انسان خشن و نامتعادل را به رسولی بانفوذ و باثبات تبدیل کرد همین تجربه روحانی عمیق و بنیادین بود . " (۳)

دوم اینکه طرز برخورد پولس با پیروان مسیح تغییر کرد . " ... روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود . " (اعمال ۹ : ۱۹) . هنگامی که پولس نزد رسولان دیگر رفت آنها " دست دوستی به سوی او دراز کردند . "

سوم اینکه پیام پولس تغییر کرد . اگر چه او هنوز هم اصل و نسب یهودی خود را دوست داشت ، ولی حادثه‌ای که در زندگی وی رخ داد او را از موضع مخالفت‌های شدید بیرون آورد و به قهرمان ایمان مسیحی تبدیل کرد . " و بی‌درنگ ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که ' او پسر خداست . ' " (اعمال ۹ : ۲۰) . اعتقادات پولس نیز تغییر کرد . این تجربه روحانی او را متقاعد ساخت که عیسی خود مسیح است و این اعتقاد با اعتقاد فریسیان در مورد مسیح در تضاد بود . اعتقاد جدید او در مورد عیسی نشان دهنده تحولی بنیادین در طرز فکر وی بود . (۴) " ژاک دوپانت " می‌گوید : " پولس که سابقاً نمی‌توانست بپذیرد که فردی مصلوب شده مسیح موعود است ، پس از ملاقات با عیسی به این نتیجه رسید که او مسیح موعود است و از این رو در مورد عقاید خود در خصوص مسیح تجدید نظر کرد . " (۲)

او سابقاً فکر می‌کرد که مرگ عیسی بر صلیب نشان دهنده لعنت الهی و پایان تأسفبار زندگی یک انسان است ولی پس از این تجربه حیرت‌انگیز به این نتیجه رسید که خدا به واسطه مسیح مصلوب شده انسان‌ها را با خود آشتی داده است . او به این نتیجه رسید که مسیح در راه ما لعنت شد (غلاطیان ۳ : ۱۳) و خدا او را " در راه ما گناه ساخت " (دوم قرن‌تین ۵ : ۲۱) . با توجه به رستاخیز مسیح می‌توان گفت که مرگ وی بر صلیب نه تنها شکست نبود ، بلکه پیروزی‌ای بزرگ به شمار می‌رفت . صلیب مسیح نه تنها مانعی در رابطه خدا - انسان به شمار نمی‌رفت ، بلکه نمادی از رستگاری انسان‌ها بود . پیام بشارتی پولس رسول را می‌توان چنین خلاصه کرد : " و واضح و مبین می‌ساخت که > لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد ... و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم ، این مسیح است . < " (اعمال ۱۷ : ۳) .

چهارم اینکه رسالت پولس تغییر کرد . پولس که از امت‌ها متنفر بود خادم آنها گشت . او که یهودی‌ای متعصب بود به مبشر امت‌ها تبدیل شد . پولس در مقام یهودی و فریسی با دیده تنفر به امت‌ها می‌نگریست و آنها را پست‌تر از قوم برگزیده خدا می‌دانست . ولی آنچه که در راه دمشق تجربه کرد او را به رسولی از خود گذشته تبدیل کرد که زندگی خود را وقف خدمت و کمک به امت‌ها کرد . او مسیح را نجات دهنده همه انسان‌ها می‌دانست . پولس که فریسی‌ای راست دین بود و رسالتش حفظ یهودیت خشک بود به مبلغ فرقه‌ای افراطی به نام مسیحیت تبدیل شد که زمانی به شدت با آن مخالفت می‌کرد . او چنان متحول شده بود که " آنانی که شنیدند تعجب نموده ، گفتند : > مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را در بند نهاده ، نزد روسای کهنه برد ؟ < " (اعمال ۹ : ۲۱) .

تاریخ‌شناسی به نام " فیلیپ شف " می‌گوید : " دگرگونی پولس نه تنها نقطه عطفی در زندگی فردی او محسوب می‌شود ، بلکه نقطه عطفی در تاریخ کلیسای رسولی و در نتیجه در تاریخ بشری به شمار می‌رود . دگرگونی پولس مهمترین واقعه پس از معجزه پنطیکاست بود و پیروزی جهانی مسیحیت را در پی داشت . " (۵)

هنگام صرف ناهار در دانشگاه " هاستون " (Houston) کنار دانشجویی نشسته بودم و هنگامی که داشتیم در مورد مسیحیت بحث می‌کردیم او گفت که شواهدی تاریخی برای اثبات مسیحیت یا مسیح وجود ندارد . او دانشجوی رشته تاریخ بود و کتاب " تاریخ روم " را به همراه داشت . او اظهار داشت که یکی از فصول این کتاب به پولس رسول و مسیحیت اختصاص داده شده است . آنچه که در این فصل توجه او را به خود جلب کرده بود این بود که این فصل با توضیحاتی در مورد شائول طرسوسی آغاز شده بود و با توضیحاتی در مورد پولس رسول به پایان رسیده بود و در بند پایانی این فصل نویسنده اظهار

داشته بود که علت این دگرگونی مشخص نیست. و زمانی که من به کتاب اعمال رجوع کردم و در مورد ظاهر شدن عیسی به پولس پس از رستاخیز وی صحبت کردم، او متقاعد شد که این تجربه تنها توجیه منطقی برای دگرگونی پولس می‌باشد. این دانشجو بعدها مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفت.

"الیاس اندروز" (Elias Andrews) می‌نویسد: "دگرگونی بنیادین این فریسی متعصب نه تنها قانع کننده‌ترین مدرک برای اثبات حقانیت و قوت مذهبی است که پولس به آن گرویده بود، بلکه نشان دهنده ارزش و جایگاه شخص مسیح نیز می‌باشد." (d۱) "آرچیبالد مک‌براید" (Archibald MacBride)، استاد دانشگاه "آبردین" (Aberdeen)، در مورد پولس می‌گوید: "فتوحات اسکندر کبیر و ناپلئون در مقابل پیروزی‌های پولس رسول ناچیز و کم‌اهمیت به نظر می‌رسند." (۶) کلمنت می‌گوید: "پولس رسول ۷ بار به زنجیر کشیده شد، انجیل را در شرق و سراسر غرب موعظه کرد و در نهایت به درجه شهادت نایل شد." (۷)

پولس بارها و بارها اعلام کرد که مسیح قیام کرده و زنده زندگی او را دگرگون کرده است. ایمان او به رستاخیز مسیح به قدری بود که حتی حاضر شد جان خود را در این راه فدا کند.

دو تن از اساتید دانشگاه آکسفورد به نام‌های "گیلبرت وست" (Gilbert West) و "لرد لیتلتون" (Lord Lyttleton) تصمیم گرفته بودند اساس ایمان مسیحی را نابود کنند. "وست" سعی می‌کرد اشتباه بودن رستاخیز مسیح را به اثبات برساند و "لیتلتون" سعی داشت ثابت کند که شائول طرسوسی هرگز به مسیحیت نگروید. ولی هر دوی آنها به نتیجه عکس آن رسیدند و در نهایت به جرگه پیروان پرشور مسیح پیوستند. "لرد لیتلتون" می‌نویسد: "دگرگونی زندگی پولس رسول به تنهایی می‌تواند ثابت کند که مسیحیت یک مکاشفه الهی است." (۸) او چنین نتیجه‌گیری می‌کند: "اگر باور کنیم که ۲۵ سال از ایام عمر پولس صرف خدمت به مسیح و تحمل مشقات شد آنگاه باید دگرگونی زندگی او را نیز بپذیریم چون خدمت او از لحظه‌ای آغاز شد که این تحول و دگرگونی در زندگی وی رخ داد. و اگر این دگرگونی حقیقتاً رخ داده است پس نتیجه می‌گیریم که مسیح از مردگان برخاسته است، چون تمام کارها و خدمات پولس از زمانی آغاز شد که او مسیح زنده و قیام کرده را ملاقات کرد.

فصل ۸

آیا مسیح از مردگان برخاست ؟

یکی از دانشجویان من در دانشگاه اروگوئه از من پرسید: " آقای مک داول، چرا نمی‌توانید مسیحیت را انکار کنید؟ " من در پاسخ به او گفتم: " دلیلش مشخص است، چون نمی‌توانم رستاخیز مسیح را، که حقیقتی تاریخی است، انکار کنم. " پس از صرف ۷۰۰ ساعت برای مطالعه این موضوع و بررسی دقیق آن به این نتیجه رسیدم که رستاخیز مسیح یا باید پست‌ترین، خطرناک‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین دروغی باشد که تاکنون به بشریت تحمیل شده و یا باید مهم‌ترین حقیقت در تاریخ بشری باشد.

با مطرح شدن رستاخیز مسیح این سوال که " آیا مسیحیت پایه و اساس معتبری دارد ؟ " از حیثه فلسفه خارج می شود و در قلمرو تاریخ قرار می گیرد . آیا اساس مسیحیت از لحاظ تاریخی قابل قبول است ؟ آیا دلایلی کافی برای اثبات رستاخیز مسیح وجود دارد ؟

حال واقعیت‌هایی را عنوان خواهیم کرد که در رابطه با رستاخیز مسیح وجود دارند : عیسی ناصری ، که نبی‌ای یهودی بود و ادعا می کرد مسیح موعودی است که در کتاب مقدس یهودیان وعده داده شده است ، دستگیر شد و مانند مجرمین سیاسی مورد محاکمه قرار گرفت و مصلوب شد . در روز سوم پس از مرگ وی ، عده‌ای از زنان به قبر او رفتند ولی جسد وی را در آنجا نیافتند . شاگردان عیسی اظهار می داشتند که او از مردگان برخاسته و پیش از صعودش به آسمان بارها به آنها ظاهر شده است .

بدین ترتیب ، مسیحیت در سراسر امپراطوری روم گسترش یافت و تاریخ بشری را تحت تأثیر شگفت خود قرار داد .
آیا مسیح حقیقتاً قیام کرد ؟

تدفین عیسی

بر اساس آداب و رسوم یهودیان ، جسد عیسی در پارچه‌ای کتان پیچیده شد . آنها حدود ۱۰۰ رطل مخلوط مر و عود تهیه کردند و بدن وی را با آن آغشته کردند و در پارچه پیچیدند . (۱)
سپس جسد او را در قبر سنگی خالی‌ای قرار دادند (۲) و سنگ بسیار بزرگی (که حدوداً ۲ تن وزن داشت) را با استفاده از دیلم غلتاندند و در مدخل قبر قرار دادند . (۳)
عده‌ای از سربازان جدی و سرسخت رومی نیز مأمور محافظت از قبر شدند . ترس از مجازات این سربازان را مجبور کرده بود تا تمام مدت به مراقبت از قبر بپردازند و در وظیفه خود اهمال نورزند . (۴) محافظین در قبر را مهر کردند و این مهر نشان دهنده قدرت و اقتدار حکومت روم بود . (۵) با وجود این مهر هیچ کس نمی توانست در قبر را بگشاید ، چون اگر کسی سنگ را جابجا می کرد این مهر می شکست و آن فرد طبق قانون روم به مجازات می رسید .
ولی با وجود این ، قبر او خالی بود .

قبر خالی

پیروان عیسی ادعا می کردند که او از مردگان برخاسته است . آنها می گفتند که عیسی در مدت ۴۰ روز " به دلایلی بسیار " خود را به آنها مکشوف کرد [معادل انگلیسی " دلایلی بسیار " ، " Convincing Proofs " است که در بعضی از نسخ " Infallible Proofs " می باشد .] (۶) پولس رسول ادعا می کرد که در آن زمان عیسی به بیش از پانصد نفر از پیروانش ظاهر شد که بسیاری از آنها نیز در آن هنگام در قید حیات بودند و می توانستند اظهارات پولس را مورد تأیید قرار دهند . (۷)
" ای . ام . رمزی " (A. M. Ramsey) می نویسد : " بخشی از اعتقاد من به رستاخیز مسیح به این دلیل است که اعتبار برخی از حقایق کاملاً در گرو آن می باشد و اگر ما رستاخیز مسیح را تکذیب کنیم باید این حقایق را نیز بی اعتبار تلقی کنیم . " (۸) قبر خالی مسیح را نمی توان انکار کرد . " پائول آلتاس " (Paul Althaus) می نویسد :
" اگر خالی بودن قبر عیسی به اثبات نمی رسید ، پیروانش نمی توانستند در شهری مانند اورشلیم چنین ادعایی کنند ، چون این امر یک ساعت و یا حداکثر یک روز بعد بر ملا می شد . " (۹)
" پائول ال . مایر " چنین نتیجه گیری می کند : " اگر تمام شواهد و قرائن را به دقت و منصفانه مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که بر اساس معیارهای تحقیق تاریخی ، قبری که عیسی در آن گذاشته شده بود در روز سوم حقیقتاً خالی بود . و تحقیقات باستان شناسی و کشف کتیبه ها و منابع کتبی نیز این موضوع را مورد تأیید قرار داده است . " (۱۰)

ما چگونه می توانیم خالی بودن قبر را توجیه کنیم ؟ آیا می توان آن را نتیجه دلایلی طبیعی دانست ؟

مسیحیان بر اساس شواهد تاریخی متعددی که وجود دارد معتقدند که عیسی با قدرت مافوق طبیعی خدا در روز سوم از مردگان برخاست. اگر چه پذیرش این حقیقت دشوار است، ولی عدم پذیرش آن مشکلات بیشتری را در پی خواهد داشت. موقعیت قبر پس از رستاخیز عیسی بسیار حائز اهمیت است. مهر رومی شکسته شده بود و فردی که این کار را انجام داده بود باید به سزای عملش می‌رسید یعنی باید به صورت وارونه مصلوب می‌شد. سنگ قبر جابجا شده بود و در فاصله دورتری قرار گرفته بود، انگار که کسی آن را برداشته و پرتاب کرده بود. (۱۱) محافظین قبر پا به فرار گذاشته بودند. "جاستین" (Justin) در کتابش به نام "دایجست ۴۹/۱۶" (Digest 49.16) هجده مورد تخطی را عنوان می‌کند که سربازان در صورت مرتکب شدن آنها محکوم به مرگ می‌شدند. این فهرست شامل خوابیدن در حین خدمت و ترک کردن محل خدمت بدون گذاشتن نیروی جایگزین می‌باشد.

زنان به قبر عیسی آمدند و آن را خالی یافتند، آنها به شدت ترسیده بودند و به سرعت نزد شاگردان رفتند و موضوع را با آنها در میان گذاشتند. پطرس و یوحنا دوان دوان به آنجا رفتند. اگر چه یوحنا زودتر از پطرس به آنجا رسید ولی داخل نشد. او نگاهی به داخل قبر انداخت و کتانها را دید که در آنجا افتاده بودند. بدن بی‌جان مسیح در این کتانها حیات تازه یافته بود. حال خود را جای آنها بگذارید، آیا با دیدن این صحنه ایمان نمی‌آوردید؟ حتی ایمانی موقتی؟ فرضیه‌پردازی که سعی داشته‌اند ثابت کنند که رستاخیز مسیح ناشی از علل طبیعی بوده است از یک سو در کار خود شکست خورده‌اند، ولی از سوی دیگر باعث تقویت ایمان ما به حقیقت رستاخیز مسیح شده‌اند.

فرضیه قبر اشتباه

"کایرسپ لیک" (Kirsopp Lake) این فرضیه را ارائه می‌کند: زنانی که خبر مفقود شدن جسد عیسی را به شاگردان دادند اشتباهاً به قبر دیگری رفته بودند. اگر چنین باشد، پس باید نتیجه گرفت که شاگردان که برای اثبات صحت و سقم سخنان زنان به قبر عیسی رفتند نیز مرتکب اشتباه شدند. با وجود این، ما می‌توانیم از یک چیز اطمینان داشته باشیم و آن این است که مقامات یهودی‌ای که از حاکمان رومی خواستند تا محافظینی برای قبر عیسی بگذارند و همچنین خود محافظین که در آنجا حضور داشتند در مورد محل قبر عیسی هرگز مرتکب اشتباه نمی‌شدند. به علاوه، اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد باید گفت که مقامات یهودی مطمئناً قبر اصلی را می‌یافتند و جسد عیسی را تحویل می‌دادند و بدین ترتیب موضوع رستاخیز مسیح تا به ابد به دست فراموشی سپرده می‌شد. فرضیه دیگری که برای توجیه رستاخیز مسیح ارائه شده این است که ظهور عیسی به افراد پس از رستاخیزش احتمالاً ناشی از توهم آنها بوده است. حتی صرف نظر از اصول روان‌شناسی‌ای که در رابطه با توهم وجود دارد نیز می‌توان این فرضیه را مردود اعلام کرد، چون این امر به هیچ وجه با موقعیت تاریخی آن و وضعیت روانی شاگردان سازگار نیست. پس جسد مسیح کجا بود و چرا هیچ کس آن را پیدا نکرد؟

فرضیه بیهوش شدن

این فرضیه که چندین قرن پیش توسط "ونتورینی" (Venturini) ارائه شده و امروزه نیز گاهی بدان اشاره می‌شود عبارت است از اینکه "عیسی واقعاً نمرده بود. او صرفاً به خاطر خستگی مفرط و خونریزی زیاد از حال رفته بود." همه فکر کرده بودند که او مرده است، ولی بعد از چند روز او به هوش آمد و شاگردانش تصور کردند که او از مردگان برخاسته است. "دیوید فردریک استراس" (David Friedrich Strauss)، که پیرو مکتب شک‌گرایی است و به رستاخیز مسیح ایمان ندارد، به هیچ وجه این فرضیه را قبول ندارد و می‌گوید: "غیر ممکن است که فرد نیم جانی که حدود یک هفته تحت فشارهای جسمی شدید ضعیف شده بود و به معالجات پزشکی و باندپیچی و تجدید قوا نیاز داشت و زحمات بسیاری را متحمل شده بود از قبر دزدیده شود و طوری قدرتمندانه و پیروزمندانه به شاگردانش ظاهر شود که آنها او را به عنوان پادشاه حیات و قیام کرده از مردگان بپذیرند و این اعتقاد را زیر بنای خدمت خود در آینده قرار دهند. ظاهر شدن مسیح دردمند و مجروح به

شاگردان نه تنها باعث تضعیف تصویری می‌شد که آنها در زمان حیات و مرگ مسیح از او داشتند ، بلکه باعث غم و اندوه آنها نیز می‌گردید . این امر به هیچ وجه نمی‌توانست غم آنها را به شادی و احترام آنها نسبت به استادشان را به پرستش او تبدیل کند . " (۱۲)

فرضیه دزدیده شدن بدن مسیح

این فرضیه می‌گوید که زمانی که محافظین خواب بودند شاگردان عیسی بدن وی را از قبر دزدیدند . (۱۳) شاگردان وحشت‌زده و غمگین عیسی نمی‌توانستند به خود جرأت دهند تا به قبر مسیح بروند و با سربازان درگیر شوند و جسد وی را از آنجا بدزدند . آنها در وضعیتی نبودند که بتوانند چنین کاری را انجام دهند .

" جی. ان. دی. اندرسون " (J. N. D. Anderson) - رئیس دانشکده حقوق در دانشگاه لندن ، رئیس دانشکده حقوق مشرق زمین در دانشگاه مطالعات آفریقا و شرق و مدیر موسسه مطالعات حقوقی پیشرفته در دانشگاه لندن - در مورد این فرضیه می‌گوید : " این فرضیه با شناختی که ما از شاگردان مسیح داریم یعنی تعالیم اخلاقی آنها ، نحوه زندگی‌شان و پایداری آنها در هنگام رویارویی با جفاها و زحمات کاملاً در تضاد است . این فرضیه نمی‌تواند تبدیل ناگهانی این انسان‌های واقع‌گریز ، ناامید و اندوهگین را به شاهدانی متعهد به رسالت خویش توجیه کند . " (۱۴)

حتی این فرضیه که مقامات یهودی و رومی جسد مسیح را دزدیده‌اند نیز به اندازه فرضیه پیشین نامعقول می‌باشد . اگر واقعاً آنها جسد مسیح را دزدیده بودند و یا می‌دانستند که جسد او کجاست ، پس چرا هنگامی که شاگردان در اورشلیم در حال موعظه رستاخیز مسیح بودند آنها اعلام نکردند که خود جسد او را دزدیده‌اند ؟

اگر آنها این کار را کرده بودند ، پس چرا نگفتند که جسد را کجا گذاشته‌اند ؟ چرا آنها جسد مسیح را به اورشلیم نبردند و به مردم نشان ندادند ؟ آنها با انجام این کار می‌توانستند مسیحیت را برای همیشه نابود کنند .

دکتر " جان وارویک مونتگومری " (John Warwick Montgomery) می‌نویسد : " پذیرفتن این امر که مسیحیان اولیه چنین داستانی را خلق کرده‌اند و آن را در میان افرادی موعظه کردند که می‌توانستند با ارائه جسد مسیح آنها را رسوا کنند ، غیر ممکن است . " (۱۵)

شواهدی برای اثبات رستاخیز

پروفیسور " توماس آرنولد " (Thomas Arnold) ، که مدت ۱۴ سال ریاست راگبی (Rugby) را بر عهده داشت و کتاب سه جلدی " تاریخ روم " را به نگارش در آورده بود و ریاست بخش تاریخ نوین را در دانشگاه آکسفورد عهده‌دار بود ، از نقش شواهد در تشخیص حقایق تاریخی کاملاً آگاه بود . او می‌گوید : " سال‌ها به مطالعه تاریخ کهن و بررسی و ارزیابی شواهد موجود پرداخته‌ام و اگر منصفانه قضاوت کنم ، باید بگویم که شواهدی که برای اثبات رستاخیز مسیح وجود دارند به هیچ وجه با شواهدی که برای اثبات سایر حقایق تاریخی وجود دارند قابل قیاس نیستند . ما می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که مسیح مرد و در روز سوم قیام کرد . " (۱۶)

محقق انگلیسی به نام " بروک فاس وست‌کات " (Brooke Foss Westcott) می‌گوید : " با توجه به شواهد موجود می‌توان گفت که شواهد معتبر و مختلفی برای اثبات رستاخیز مسیح وجود دارد که در خصوص هیچ یک از حقایق تاریخی دیگر موجود نیست . هیچ یک از فرضیه‌پردازان نمی‌توانند ادعا کنند که مدارک و شواهد موجود ناقص هستند ، آنها صرفاً می‌توانند بگویند که رستاخیز مسیح را به عنوان یک حقیقت تاریخی نمی‌پذیرند . " (۱۷)

دکتر " سایمون گرین‌لیف " یکی از حقوقدانان خبره آمریکاست . او استاد حقوق در دانشگاه هاروارد بود . این استاد دانمارکی جانشین قاضی‌ای به نام " ژوزف استوری " (Joseph Story) شد . " اچ. ناتس " (H. Knotts) در فرهنگ شرح حال آمریکایی‌ها می‌نویسد : " به خاطر زحمات و تلاش‌های " استوری " و " گرین‌لیف " بود که دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد ترقی کرد و به یکی از برجسته‌ترین دانشکده‌ها در سراسر ایالات متحده تبدیل شد . " به علاوه

" گرین لیف " ، استاد حقوق دانشگاه هاروارد ، در یکی از کتب خود ارزش حقوقی شهادت رسولان در مورد رستاخیز مسیح را مورد ارزیابی قرار داده است . او می نویسد : " اگر مسیح حقیقتاً از مردگان قیام نکرده بود و اگر رسولان به این حقیقت ایمان راسخ نداشتند ، هرگز برای اثبات آن تلاش نمی کردند . " (۱۸) " گرین لیف " چنین نتیجه گیری می کند که با توجه به اصولی که در رابطه با شواهد حقوقی وجود دارد و در دادگاهها مورد استفاده قرار می گیرد می توان گفت که رستاخیز مسیح یکی از وقایع تاریخی ای است که به بهترین نحو به اثبات رسیده است .

حقوقدان دیگری به نام " فرانک موریسون (Frank Morison) سعی داشت بی اعتبار بودن مدارک و شواهد مربوط به رستاخیز مسیح را به اثبات برساند . او معتقد بود که زندگی عیسی زندگی ای بی نظیر و بی نقص بوده ، ولی زمانی که سخن از رستاخیز وی به میان آمد او گفت که احتمالاً فردی این افسانه را از خود در آورده و آن را به زندگی نامه عیسی افزوده است . او تصمیم گرفت شرح حال عیسی را در واپسین روزهای حیاتش به نگارش در آورد . بدیهی است که او اشاره ای به رستاخیز مسیح نکرد . او معتقد بود که اگر بخواهیم زندگی عیسی را از دیدگاهی منطقی مورد بررسی قرار دهیم باید از رستاخیز وی بطور کامل صرف نظر کنیم . ولی از آنجایی که او حقوقدان بود پس از مطالعه حقایق موجود تغییر عقیده داد. او کتابی پرفروش را تحت عنوان " چه کسی سنگ قبر را جابجا کرد ؟ " نوشت. عنوانی که برای اولین فصل این کتاب برگزیده بود این بود : " کتابی که قصد نداشتیم آن را بنویسم . " در فصول بعدی کتاب شواهد رستاخیز مسیح مورد بررسی قرار گرفته بودند . (۱۹)

" جورج الدن لد " چنین نتیجه گیری می کند : " تنها توجیه منطقی ای که برای این حقایق تاریخی وجود دارد این است که عیسی با قدرت الهی از مردگان برخاست . " (۲۰) مسیحیان امروزی نیز مانند مسیحیان اولیه می توانند اطمینان کامل داشته باشند که اساس ایمان آنها نه تنها افسانه و اسطوره نیست ، بلکه قیام مسیح از مردگان و قبر خالی وی است . علاوه بر آن ، تمام ایمانداران می توانند قدرت مسیح زنده را در زندگی خود تجربه کنند : آنها می توانند اطمینان داشته باشند که گناهانشان آمرزیده شده است ، (۲۱) از حیات ابدی برخوردار هستند ، (۲۲) زندگی بیهوده و پوچشان تغییر کرده و به خلقتی جدید تبدیل شده اند . (۲۳)

تصمیم شما چیست ؟ نظر شما در مورد قبر خالی چه می باشد ؟ " لرد دارلینگ (Lord Darling) ، رئیس دیوان عالی انگلستان ، پس از بررسی شواهد رستاخیز از دیدگاه حقوقی به این نتیجه رسید که : " با توجه به شواهد منفی و مثبت ، مستقیم و غیر مستقیمی که وجود دارد می توان گفت که هیچ هیأت منصفه ای نمی تواند رأی ای را جز حقیقت داشتن رستاخیز مسیح اعلام کند . " (۲۴)

فصل ۹

مسیح حقیقی کیست؟

عیسی با استناد به مدارک بسیاری می‌توانست مسیح و پسر خدا بودنش را به اثبات برساند. در این فصل ما به بررسی یکی از مدارک مهمی می‌پردازیم که معمولاً نادیده گرفته می‌شود، یعنی تحقق نبوت‌ها در زندگی وی.

عیسی برای اثبات مسیح بودن خود بارها و بارها به نبوت‌های عهد عتیق اشاره کرد. غلاطیان ۴: ۴ می‌گوید: "لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد." این آیه به نبوتی اشاره می‌کند که در زندگی عیسی تحقق یافت. "پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود" (لوقا ۲۴: ۲۷). عیسی به آنها گفت: "همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد." (لوقا ۲۴: ۴۴). او گفت: "اما چون نوشته‌های او [موسی] را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد." (یوحنا ۵: ۴۶). او گفت: "پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند." (یوحنا ۸: ۵۶).

رسولان عیسی، نویسندگان عهد جدید و سایرین برای اثبات ادعاهای عیسی مبنی بر نجات دهنده، پسر خدا و مسیح بودن همواره به نبوت‌هایی اشاره می‌کردند که در زندگی وی تحقق یافته بودند. "و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید." (اعمال ۳: ۱۸). "پس پولس بر حسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد و واضح و مبین می‌ساخت که > لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است." (اعمال ۱۷: ۳-۲). "زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست" (اول قرنیتیان ۱۵: ۳-۴).

در عهد عتیق جمعاً ۶۰ نبوت اصلی و مستقیم و تقریباً ۲۷۰ نبوت غیر مستقیم در مورد مسیح وجود دارد که در زندگی عیسی تحقق یافتند. می‌توان این نبوت‌ها را خصوصیات و شناسنامه او تلقی کرد. ممکن است تاکنون نیاندیشیده باشید که شناسنامه شما تا چه حد حائز اهمیت است - در واقع این شناسنامه شماست که شما را از میلیاردها سکنه روی زمین مجزا می‌سازد.

شناسنامه مسیح در تاریخ

خدا در تاریخ شناسنامه مفصلی برای پسرش، مسیح که نجات دهنده انسان‌هاست صادر کرده است، که به واسطه این شناسنامه مسیح حقیقی از سایر انسان‌هایی که در طی تاریخ - گذشته، حال و آینده - پا به عرصه وجود نهاده‌اند و یا خواهند نهاد مجزا می‌شود. جزئیات این شناسنامه در عهد عتیق یافت می‌شود که در دوره‌ای ۱۰۰۰ ساله نوشته شده است و در آن

۳۰۰ بار به آمدن مسیح اشاره شده است . با استفاده از علم احتمالات می توان گفت که احتمال اینکه ۴۸ مورد از این پیش گویی ها در زندگی یک شخص تحقق یابد ۱ در ۱۰^{۱۵۷} می باشد .

پیدا کردن فردی که تمام این خصوصیات را در خود داشته باشد کاری دشوار است ، چون تمام این نبوت ها حداقل ۴۰۰ سال پیش از ظهور مسیح به نگارش در آمده اند . برخی ممکن است به مخالفت بپردازند و بگویند که این نبوت ها پس از تولد عیسی به نگارش در آمده اند و به گونه ای نوشته شده اند تا با زندگی او مطابقت داشته باشند . ولی از آنجایی که ترجمه کتب عهد عتیق از عبری به یونانی (سیتوایجنت) در سال ۱۵۰ - ۲۰۰ ق.م. صورت گرفته است این فرضیه نیز مردود اعلام می شود . زمان ترجمه نشان می دهد که بین زمان نگارش این نبوت ها و تحقق آنها در زندگی عیسی حداقل ۲۰۰ سال وقفه وجود دارد .

مطمئناً خدا در طی تاریخ مشخصاتی را ذکر کرده است که فقط می توانستند در زندگی مسیح موعود تحقق یابند . تقریباً ۴۰ نفر ادعا کرده اند که مسیح موعود هستند ، ولی تنها یک شخص یعنی عیسی مسیح توانست با تحقق بخشیدن به این نبوت ها ثابت کند که مسیح حقیقی می باشد .

این خصوصیات چه هستند ؟ کدام یک از این نبوت ها همزمان با تولد مسیح یا پیش از ظهور وی تحقق یافته اند ؟ ابتدا باید به پیدایش ۳ : ۱۵ اشاره کنیم . در این آیه اولین نبوت در مورد مسیح ذکر شده است . در سراسر کتاب مقدس تنها یک فرد از " ذریت زن به دنیا آمده است " - سایر افراد از ذریت مرد بوده اند . در این آیه به فردی اشاره شده است که به دنیا خواهد آمد تا شیطان را شکست دهد (" سر او را بکوبد ") .

در باب های ۹ و ۱۰ پیدایش ، خدا جزئیات دیگری را در مورد مسیح ذکر می کند . نوح سه پسر داشت : سام ، یافث و حام . در واقع این سه نفر اجداد انسان های امروزی هستند . ولی خدا نام دو تن از آنها را از شجره نامه مسیح حذف کرد و تنها نام سام را باقی گذاشت . مسیح موعود باید از نسل سام متولد می شد .

حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد خدا فردی به نام ابراهیم را از اور کلدان فرا خواند و به او وعده داد که مسیح از نسل وی متولد خواهد شد . (۱) تمام اقوام روی زمین به واسطه ابراهیم برکت یافتند . ابراهیم صاحب دو پسر شد : اسحق و اسماعیل . و خدا اسحق را برگزید تا مسیح از نسل وی به دنیا آید . (۲)

اسحق نیز صاحب ۲ پسر به نام های عیسو و یعقوب شد . و خدا یعقوب را برگزید . (۳) یعقوب ۱۲ پسر داشت که ۱۲ سبط اسرائیل از آنها به وجود آمدند . خدا سبط یهودا را برگزید و بقیه ۱۱ سبط از شجره نامه مسیح حذف شدند و از میان خاندان هایی که در سبط یهودا وجود داشتند ، خدا خاندان یسی را برگزید . (۴) به تدریج جزئیات بیشتری در مورد مسیح آشکار می شود .

یسی هشت فرزند داشت و بر اساس دوم سموئیل ۷ : ۱۲-۱۶ و ارمیا ۲۳ : ۵ خدا ۷ تن از آنها را از شجره نامه مسیح حذف کرد . پس تا اینجا مشخص شد که مسیح از ذریت زن ، از نسل سام ، ابراهیم ، اسحق ، یعقوب ، از سبط یهودا و از خاندان داود بود .

نبوتی که به ۱۰۱۲ ق.م. باز می گردد می گوید که دست ها و پاهای مسیح باید سوراخ شود (یعنی او باید مصلوب شود) (۵) . (۸۰۰ سال پس از این نبوت بود که رومیان شروع به مصلوب کردن افراد کردند .

اشعیا ۷ : ۱۴ می افزاید که او باید از باکره متولد شود یعنی تولدی طبیعی پس از لقاحی مافوق طبیعی و بی نظیر و پدیده ای خارج از کنترل و برنامه ریزی انسانی . بسیاری از نبوت های مکتوب در کتاب اشعیا و مزامیر در مورد وضعیت و واکنش های اجتماعی ای سخن می گویند که مسیح باید با آنها روبه رو می شد : مردم آن عصر ، یهودیان ، او را رد خواهند کرد ، ولی امت ها به او ایمان خواهند آورد . و ندا کننده ای در بیابان راه خداوند را مهیا خواهد ساخت ، یعنی یحیی تعمید دهنده . (اشعیا ۴۰ : ۳ و ملاکی ۳ : ۱) .

سی پاره نقره

ذیلاً به ۷ مورد از نبوت هایی اشاره شده است که خصوصیات مسیح موعود را در بر دارند :

۱. به او خیانت خواهد شد .
۲. یکی از دوستانش به او خیانت خواهد کرد .
۳. او این کار را در ازای ۳۰ سکه انجام خواهد داد .
۴. این سکه‌ها نقره خواهند بود .
۵. این سکه‌ها روی زمین انداخته خواهند شد .
۶. آنها روی زمین هیکل انداخته خواهند شد .
۷. با این پول زمین کوزه‌گری خریداری خواهد شد .

در میکاه ۵ : ۲ خدا شهر بیت‌لحم با جمعیت کمتر از ۱۰۰۰ نفر را به عنوان زادگاه مسیح معرفی می‌کند ، بدین ترتیب سایر شهرها از شناسنامه مسیح حذف می‌شوند .

در مجموعه‌ای از نبوت‌ها ترتیب این وقایع نیز ذکر شده است . به عنوان مثال ، در ملاکی ۳ : ۱ و چهار آیه دیگر از عهد عتیق عنوان شده است که مسیح زمانی ظهور خواهد کرد که هیکل اورشلیم هنوز پا بر جا باشد . این امر بسیار حائز اهمیت است ، چون هیکل در ۷۰ میلادی تخریب شد و تاکنون نیز تجدید بنا نشده است .

شجره نامه ، مکان ، زمان و نحوه تولد ، واکنش افراد ، خیانت و نحوه مرگ به دقت ذکر شده‌اند . این موارد تنها بخش کوچکی از حقایقی هستند که می‌توانیم با استفاده از آنها مسیح ، پسر خدا و نجات دهنده جهان ، را بشناسیم .

اعتراض دارم : تحقق این نبوت‌ها در زندگی یک فرد کاملاً اتفاقی بوده است .

منتقدی می‌گوید : " برخی از این نبوت‌ها در زندگی کندی ، عبدالناصر و افراد دیگر نیز تحقق یافته‌اند . " بله ، ممکن است یک یا دو مورد از این نبوت‌ها در زندگی افراد دیگر نیز تحقق یافته باشند ، ولی مطمئناً نمی‌توان فرد دیگری را یافت که تمام این ۶۰ نبوت اصلی و ۲۷۰ نبوت غیر مستقیم در زندگی وی تحقق یافته باشند . اگر شما بتوانید فردی به جز عیسی را بیابید که حتی نیمی از نبوت‌های مکتوب در کتاب " مسیح در عهد عتیق و جدید " اثر " فرد جان ملدو (Fred John Meldau) در زندگی وی تحقق یافته باشد می‌توانید به موسسه انتشاراتی Christian Victory در " دنور " (Denver) مراجعه کنید و ۱۰۰۰ دلار جایزه بگیرید .

" اچ. هارولد هارتزler (H. Harold Hartzler) ، عضو انجمن علمی آمریکا ، در مقدمه کتابی به قلم " پیتر و. استونر " (Peter W. Stoner) می‌نویسد : " پیش‌نویس کتاب ' علم سخن می‌گوید ' توسط گروهی متشکل از اعضای انجمن علمی آمریکا و هیأت اجرایی آن مورد بررسی قرار گرفته و این نتیجه حاصل شده است که این کتاب در خصوص حقایق علمی‌ای که ارائه می‌کند کاملاً دقیق و قابل اعتماد می‌باشد . تحلیل‌های ریاضی‌ای که در آن مطرح شده‌اند بر اساس اصول احتمالات دقیق و صحیح می‌باشند و پروفیسور " استونر " نیز آنها را به درستی و استادانه به کار برده است " . (۹)

احتمالات زیر که از این کتاب بر گرفته شده‌اند نشان می‌دهند که تحقق این نبوت‌ها به صورت اتفاقی نبوده است . " استونر " می‌گوید که با استفاده از علم احتمالات نوین در خصوص ۸ مورد از این نبوت‌ها می‌توان گفت که احتمال اینکه این ۸ نبوت در زندگی افرادی که تاکنون زیسته‌اند تحقق یافته باشد ۱ در ۱۰^{۱۷} می‌باشد (یعنی ۱ در ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) .

برای درک بهتر این مسأله او مثالی را ارائه می‌کند : " با ۱۰^{۱۷} سکه یک دلاری سطح ایالت تگزاس را می‌پوشانیم و این سکه‌ها به ارتفاع ۲ فوت روی یکدیگر قرار می‌گیرند . سپس روی یکی از این سکه‌ها علامتی می‌گذاریم و آنها را کاملاً به هم می‌زنیم سپس چشمان فردی را می‌بندیم و از او می‌خواهیم تا این سکه را پیدا کند . شانس او برای یافتن این سکه چقدر است ؟ ۱ در ۱۰^{۱۷} . احتمال اینکه انبیا نیز این ۸ نبوت را بدون مکاشفه الهی و تنها با اتکا به حکمت انسانی خود نوشته باشند و تمام آنها در زندگی یک فرد تحقق یافته باشد نیز به همین اندازه می‌باشد .

" این نبوت‌ها یا به واسطه مکاشفه الهی بر انبیا مکشوف شده‌اند و یا خود آنها این نبوت‌ها را به گونه‌ای که فکر می‌کردند اتفاق خواهد افتاد به نگارش در آورده‌اند . اگر مورد دوم را قبول کنیم باید بگوییم که احتمال اینکه تمام این نبوت‌ها در زندگی یک فرد تحقق یابند ۱ در ۱۰^{۱۷} می‌باشد . ولی باید بگوییم که تمام این نبوت‌ها در زندگی عیسی تحقق یافتند . "

" این امر بدان معناست که تنها تحقق این ۸ نبوت کافی است تا ثابت کند که خدا این نبوت‌ها را بر انبیا مکشوف کرده است و احتمال نادرست بودن آن ۱ در ۱۰^{۱۷} می‌باشد . " (۹)

اعتراضی دیگر

ممکن است عیسی این نبوت‌ها را تعمداً در زندگی خود به انجام رسانده باشد . ممکن است این ادعا در ابتدا معقول به نظر رسد ، ولی زمانی که ما پی می‌بریم که بسیاری از جزئیات مربوط به ظهور مسیح خارج از کنترل انسانی بوده‌اند بی‌اساس بودن این ادعا نیز آشکار می‌شود . به عنوان مثال می‌توان به محل تولد او اشاره کرد . عیسی نمی‌توانست از داخل رحم مریم به او بگوید که باید او را در بیت لحم به دنیا آورد . زمانی که هیروودیس از روسای کهنه و کاتبان پرسید که مسیح موعود قرار است کجا به دنیا آید آنها گفتند: "در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است. " (متی ۲ : ۵) . موارد دیگری که می‌توان به آنها اشاره کرد عبارتند از : زمان و نحوه تولد او ، نحوه خیانت یهودا ، مقدار پولی که او دریافت کرد ، نحوه مرگ ، واکنش افراد (آنها او را مسخره و اذیت می‌کردند) ، قرعه انداختن برای لباس او ، پاره نشدن لباس او و غیره . نیمی از این نبوت‌ها خارج از کنترل او بودند . به دنیا آمدن او از ذریت زن، از نسل سام و ابراهیم نیز خارج از کنترل او بودند . تصور این امر که عیسی و شاگردانش برای اثبات ادعاهایش به این نبوت‌ها تحقق بخشیده‌اند کاملاً نامعقول می‌باشد .

چرا خدا اجازه داد تمام این مشکلات پیش آید ؟ من معتقد هستم که او می‌خواست زمانی که عیسی پا به این دنیا می‌گذارد تمام شرایط لازم را برای مسیح بودن دارا باشد . حقیقت حیرت‌انگیز دیگری که در مورد عیسی وجود دارد این است که او برای دگرگون کردن زندگی افراد پا به عرصه وجود نهاد . او صدها نبوت عهد عتیق را در زندگی خود تحقق بخشید . او توانست به بزرگترین نبوت نیز تحقق بخشد یعنی عطای حیات تازه به افرادی که او را می‌پذیرند : "دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد ... پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه در گذشت ، اینک همه چیز تازه شده است . " (۱۰)

فصل ۱۰

آیا راه دیگری وجود دارد ؟

اخیراً در دانشگاه تگزاس ، یکی از دانشجویان سال آخر سوالی را خطاب به من مطرح کرد : " چرا عیسی تنها راه تقرب به خداست ؟ " من سر کلاس به آنها گفته بودم که عیسی ادعا کرد که تنها راه تقرب به خداست ، شهادت رسولان و مطالب مکتوب در کتاب مقدس معتبر و قابل اعتماد هستند و ما می‌توانیم با اتکا به دلایل و شواهد کافی‌ای که وجود دارد به عیسی مسیح ایمان بیاوریم و او را به عنوان نجات دهنده و خداوند خود بپذیریم . ولی با وجود این هنوز این سوال در ذهن او وجود داشت که : " چرا عیسی ؟ آیا راه دیگری نیز برای نجات وجود دارد ؟ آیا بودا می‌تواند انسان‌ها را نجات دهد ؟ آیا انسان‌ها می‌توانند بدون کمک خدا زندگی خوبی داشته باشند ؟ اگر خدا حقیقتاً خدای محبت است پس چرا انسان‌ها را همان گونه که هستند نمی‌پذیرد ؟ "

تاجری خطاب به من گفت : " ظاهراً ، شما ثابت کرده‌اید که عیسی مسیح پسر خداست . آیا راه دیگری به جز عیسی مسیح وجود دارد که بتوان از طریق آن به خدا نزدیک شد ؟ "

سوالات فوق برای بسیاری از انسان‌های امروزی مطرح می‌باشند . برای آنها این سوال مطرح است که چرا برای بخشش گناهان و تقرب به خدا باید عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده پذیرفت ؟ من در پاسخ به این دانشجو گفتم : " مشکل اینجاست که بسیاری از افراد ذات و طبیعت خدا را نمی‌شناسند . معمولاً این سوال مطرح می‌شود که : " چطور امکان دارد که خدای محبت اجازه دهد که افراد گناهکار به جهنم بروند ؟ " من با مطرح کردن سوال دیگری به این پرسش پاسخ می‌دهم : " چطور ممکن است که خدای قدوس ، عادل و منصف فرد گناهکاری را در حضور خود بپذیرد ؟ " بسیاری از افراد تنها تصویری که از خدا دارند این است که او خدای محبت است . ولی باید بدانیم که خدا علاوه بر محبت خصوصیات دیگری نیز دارد . خدا عادل ، منصف و قدوس است .

ما خدا را به واسطه خصوصیاتش می‌شناسیم . ولی باید بدانیم که خصوصیات خدا بخشی از وجود او نیست . من سابقاً فکر می‌کردم که وجود خدا مجموعه‌ای از خصوصیات او - قدوسیت ، محبت ، عدالت ، انصاف و ... - است . ولی این طرز فکر به هیچ وجه درست نیست . خصوصیات خدا بخشی از وجود و ذات او نیستند ، بلکه چیزهایی هستند که مختص او می‌باشند . به عنوان مثال ، زمانی که می‌گوییم خدا محبت است منظور ما این نیست که محبت بخشی از وجود اوست ، بلکه محبت چیزی است که مختص خدا می‌باشد . از آنجایی که محبت از خصوصیات خداست پس او قادر است محبت کند .

به دنبال گناه انسان‌ها مشکلی پیش آمد . خدا در بدو آفرینش تصمیم گرفت مرد و زن را بیافریند . بر اساس کتاب مقدس ، هدف خدا از آفرینش مرد و زن ، سهم کردن آنها در محبت و جلال بود . ولی زمانی که آدم و حوا ناطاعتی کردند و راه خود را در پیش گرفتند ، گناه وارد نسل انسان‌ها شد . و از آن به بعد انسان‌ها گناهکار شناخته شدند ، یعنی از خدا جدا شدند . " گناه " مشکلی بود که انسان‌ها برای خدا به وجود آوردند . او انسان‌ها را آفرید تا در محبت و جلال او شریک شوند ، ولی آنها با بی‌اطاعتی نسبت به احکام و فرامین الهی ، گناه را برگزیدند . ولی با وجود این خدا به خاطر محبتی که نسبت به انسان‌ها داشت راه دیگری را برای نجات آنها مهیا کرد . از آنجایی که خدا علاوه بر محبت از قدوسیت ، عدالت و انصاف نیز برخوردار است نمی‌تواند گناه را تحمل کند . کتاب مقدس می‌گوید : " مزد گناه موت است . "

خدای تثلیث - خدای پدر خدای پسر و خدای روح‌القدس - تصمیمی اتخاذ کرد . عیسی ، خدای پسر ، باید جسم می‌پوشید . او باید تبدیل به خدای مجسم می‌شد . باب اول انجیل یوحنا نیز می‌گوید که کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد . همچنین در باب دوم فیلیپیان نوشته شده است که عیسی مسیح از خود خالی شد و مجسم گردید .

عیسی خدای مجسم بود . او خدای کامل و انسان کامل بود . او زندگی مقدس را برگزید و کاملاً مطیع پدر خود بود . این آیه کتاب مقدسی که " مزد گناه موت است " شامل حال او نمی‌شد . او در عین حال که از محدودیت‌های انسانی برخوردار بود ، خدایی نامحدود نیز بود ، او این قابلیت را داشت که گناه جهان را بر دوش خود گیرد . ۲۰۰۰ سال پیش زمانی که عیسی مسیح مصلوب شد ، خدای قدوس ، عادل و منصف تمام خشم و غضب خود از گناهان انسان‌ها را بر پسرش فرو ریخت . عیسی مسیح نیز با گفتن این جمله که : " تمام شد " رضایت خدای قدوس و عادل را جلب کرد .

اغلب این سوال را از افراد مختلف می‌پرسم : " عیسی برای چه کسی جان خود را فدا کرد ؟ " و معمولاً این پاسخ را می‌شنوم : " برای من . " یا " برای تمام انسان‌ها . " و من می‌گویم : " بله ، درست است ، ولی عیسی برای چه کس دیگری جان خود را فدا کرد ؟ " آنها معمولاً پاسخ می‌دهند : " نمی‌دانم . " من نیز می‌گویم : " برای خدای پدر . " عیسی نه تنها

برای ما جان خود را فدا کرد ، بلکه این کار را برای پدر خود نیز انجام داد . باب سوم از رساله رومیان می گوید که او برای جلب رضایت پدر خود این کار را انجام داد . جلب رضایت به معنای پاسخ گویی به توقعات می باشد . او این کار را نه تنها برای ما کرد ، بلکه برای پاسخ گویی به توقع عادلانه و مقدس خدا نیز انجام داد .

اتفاقی که سال ها پیش در کالیفرنیا رخ داد شباهت زیادی داشت به کاری که عیسی برای حل کردن مشکل گناه انجام داد . دختر جوانی به خاطر داشتن سرعت غیر مجاز در حین رانندگی بازداشت شده بود . پلیس نیز او را جریمه کرده و نزد قاضی برد . قاضی پس از مطالعه پرونده خطاب به متهم گفت : " گناهکاری یا بی گناه ؟ " متهم نیز در پاسخ گفت : " گناهکار . " قاضی نیز با چکش ضرباتی بر میز زد و حکم را اعلام کرد . او یا باید ۱۰۰ دلار جریمه پرداخت می کرد و یا ۱۰ روز به زندان می رفت . پس از اعلام حکم ، اتفاق حیرت انگیزی رخ داد . قاضی ایستاد ، ردایش را از شانه هایش برداشت و از مسند خود پایین آمد و نزد جایگاه متهم رفت . سپس کیف پولش را در آورد و جریمه را پرداخت . چگونه می توان رفتار قاضی را توجیه کرد ؟ قاضی پدر فرد مجرم بود . او اگر چه قاضی ای عادل و منصف بود ، ولی دخترش را نیز دوست داشت . دخترش قانون را زیر پا گذاشته بود و او نمی توانست به او و او نمی توانست به او بگوید : " چون خیلی دوستت دارم ، تو را می بخشم ، می توانی بروی . " او برای انجام این کار باید انصاف و عدالت را زیر پا می گذاشت . او نمی توانست قانون را زیر پا بگذارد ، ولی به قدری دخترش را دوست داشت که حاضر شد ردایش را بردارد ، از مسند خود پایین بیاید ، اعلام کند که پدر اوست و جریمه اش را پرداخت کند .

این مثال می تواند کاری که خدا به واسطه عیسی مسیح برای ما انجام داد را روشن تر سازد . همه ما گناهکار هستیم . کتاب مقدس می گوید : " مزد گناه موت است . " خدا هر چقدر هم که ما را دوست داشته باشد مجبور است حکم مرگ را برای ما صادر کند ، چون او خدای عادل و قدوسی است . ولی به خاطر محبت عظیمی که نسبت به ما داشت حاضر شد از تخت جلال خود پایین بیاید و به واسطه عیسی مسیح و مرگ او روی صلیب جریمه ما را بپردازد .

ممکن است بسیاری از افراد این سوال را در ذهن خود داشته باشند که : " چرا خدا نمی تواند بدون پرداخت جریمه انسان ها را ببخشد ؟ " مدیر یک شرکت بزرگ به من گفت : " کارمندان من گاهی چیزی را می شکنند و یا کار اشتباهی انجام می دهند ، ولی من بدون جریمه کردن ، آنها را می بخشم . حال که من می توانم بدون جریمه کردن ، افراد را ببخشم ، مطمئناً خدا نیز می تواند این کار را انجام دهد . " انسان ها سعی می کنند از این حقیقت که بخشش مستلزم پرداخت جریمه است چشم پوشی کنند . به عنوان مثال فرض کنیم که دختر من لامپی را شکسته است . من نیز پدری مهربان هستم و او را روی پاهای خود می گذارم و بغلش می کنم و می گویم : " گریه نکن عزیزم ، بابا تو را خیلی دوست دارد و تو را می بخشد . " این فرد می گوید : " درست است ، کاری که خدا نیز باید با ما انجام دهد ، همین است . " ولی من می پرسم : " چه کسی پول لامپ را پرداخت کرد ؟ " حقیقت امر این است که من پول آن را دادم . بخشش مستلزم پرداخت بها می باشد . فرض کنید که کسی در حضور دیگران به شما ناسزا بگوید و شما نیز با خوشحالی بگویید : " من تو را می بخشم . " ولی در واقع شما نیز بهایی را پرداخت کرده اید و این بها تحمل ناسزاهای او می باشد . این همان کاری است که خدا انجام داد . او نه تنها گفت : " من تو را می بخشم . " ، بلکه حاضر شد جریمه گناهان ما را نیز بپردازد .

فصل ۱۱

او زندگی مرا دگرگون کرد

عیسی مسیح زنده است . این حقیقت که من زنده هستم و این کارها را انجام می‌دهم گواهی است بر رستاخیز مسیح از مردگان و زنده بودن وی .

" توماس اکویناس (Thomas Aquinas) می‌نویسد : " تمام انسان‌ها در جستجوی شادی و مفهوم زندگی هستند . " هنگامی که نوجوان بودم دائماً شادی را جستجو می‌کردم و این امر کاملاً طبیعی بود . می‌خواستم خوشحال‌ترین فرد روی کره زمین باشم و علاوه بر این همواره در پی یافتن معنا و مفهوم اصلی زندگی بودم . من می‌خواستم پاسخ سوالات خود را بیابم : " من کیستم ؟ " ، " کجا هستم ؟ " و " به کجا خواهیم رفت ؟ "

به علاوه ، من می‌خواستم آزاد باشم . می‌خواستم یکی از آزادترین انسان‌های روی زمین باشم . البته منظور من از آزادی این نیست که هر کاری که دلم می‌خواهد انجام دهم . همه می‌توانند از این نوع آزادی برخوردار باشند و در حال حاضر نیز افراد زیادی هستند که بدون ممانعت دیگران کارهای دلخواه خود را انجام می‌دهند . " آزادی به معنای داشتن قدرت برای انجام کاری است که باید انجام دهیم . " بسیاری از افراد می‌دانند چه کارهایی را باید انجام دهند ، ولی قدرت لازم برای انجام آنها را ندارند . آنها از آزادی بهره‌ای نبرده‌اند و می‌توان گفت که به نوعی در بند هستند .

بدین ترتیب شروع به جستجوی پاسخی برای سوالات خود کردم . چنین به نظر می‌رسد که هر فرد برای خود دین و مذهبی دارد ، پس من نیز تصمیم گرفتم به کلیسا بروم . ولی به زودی از این کار خود پشیمان شدم . ممکن است شما علت این امر را بدانید . در داخل کلیسا احساس بدتری داشتم . روزی سه بار صبح ، ظهر و عصر به کلیسا می‌رفتم ولی فایده‌ای نداشت .

از آنجایی که فردی واقع‌بین و اهل عمل هستم ، هر گاه خود را در انجام کاری موفق ندانم آن را کنار می‌گذارم . بدین ترتیب تصمیم گرفتم دین را نیز رها کنم و در پی چیز دیگری بروم . تنها برداشتی که از دین در ذهن خود داشتم انداختن پول در صندوق هدایا بود و این همان برداشتی است که ممکن است اغلب افراد از " دین " داشته باشند .

پس از آن به این فکر افتادم که شاید بتوانم با کسب وجهه و شهرت اجتماعی خلاء خود را پر کنم . فکر کردم که می‌توانم با به عهده گرفتن نقش رهبری ، تعیین اهدافی خاص و تلاش در راه تحقق آنها و " مشهور شدن " این وجهه و شهرت را به دست آورم . در اولین دانشگاهی که به تحصیل پرداختم رسم بر این بود که یکی از دانشجویان مسئول دخل و خرج کلاس خود می‌شد و بر تمام مخارج و هزینه‌ها نظارت می‌کرد . این امر برای من بسیار خوشایند به نظر می‌رسید به همین دلیل در انتخابات دانشجویان سال اول خود را کاندید کردم و انتخاب شدم . با کسب این مقام در دانشگاه مشهور شدم ، همه به من سلام می‌کردند و مرا می‌شناختند ، بیشتر تصمیم‌گیری‌ها به عهده من بود ، نظارت بر مخارج دانشجویان و دانشگاه از جمله وظایف من بود و همچنین انتخاب سخنرانان و دعوت از آنها نیز به عهده من گذاشته شده بود .

اگر چه انجام این کارها و برخورداری از این وجهه و شهرت برای من بسیار جذاب و خوشایند بود ولی مانند تمام چیزهای دیگر پس از مدتی جذابیت خود را از دست داد و به کاری خسته کننده تبدیل شد . همیشه روزهای دوشنبه با سردرد از خواب بیدار می‌شدم ، چون شب‌های یکشنبه مشغله زیادی داشتم ، ولی سعی می‌کردم با این فکر که هنوز پنج روز دیگر از هفته باقی مانده است خود را تسلی دهم . من از دوشنبه تا جمعه را به سختی تحمل می‌کردم و فقط در سه روز از هفته یعنی جمعه ، شنبه و یکشنبه شاد و خوشحال بودم . و این چرخه خسته کننده همواره ادامه داشت .

من سعی می‌کردم با حفظ ظاهر دانشجویان را فریب دهم . آنها فکر می‌کردند که من خوشحال‌ترین و خوشبخت‌ترین انسان روی کره زمین هستم و حتی در هنگام انتخابات آنها شعار می‌دادند : " شادی - جاش " . من با پول دانشجویان جشن‌ها و مهمانی‌های متعددی را به راه انداخته بودم و بدین ترتیب آنها فکر می‌کردند که من از شادی‌ای بی‌پایان و بی‌نظیر برخوردار هستم . در حالی که خوشحالی من کاملاً منوط به شرایط موجود بود . اگر امور بر وفق مراد پیش می‌رفتند ، من خوشحال می‌شدم و در غیر این صورت نشانی از شادی در من به چشم نمی‌خورد .

من مانند قایقی در اقیانوس بودم که دائماً امواج آن مرا به این سو و آن سو پرت می‌کردند . اصطلاح کتاب مقدسی‌ای که این نوع زندگی را توصیف می‌کند " جهنم " است . البته هنگامی که به افراد دیگر می‌نگریستم پی می‌بردم که آنها نیز مانند من هستند ، نمی‌توانستم کسی را پیدا کنم که به من بگوید چه کاری باید انجام دهم و حتی افرادی که روش‌هایی را به من پیشنهاد می‌کردند نیز نمی‌توانستند قدرت به کارگیری آنها را به من بدهند . به همین دلیل کاملاً دل‌سرد و ناامید شده بودم .

فکر می‌کردم که در دانشگاه‌ها و کالج‌های کشور ما تعداد کمی از دانشجویان باشند که مانند من به دنبال یافتن معنا، حقایق و اهداف زندگی باشند . ولی حقیقت این بود که من نیز نتوانسته بودم به آنها دست یابم . در دانشگاه گروهی بود که توجه مرا به خود جلب کرد . این گروه متشکل از ۸ دانشجو و ۲ استاد بود . آنها با دیگران تفاوت داشتند . به نظر می‌رسید که آنها از اعتقادی راسخ برخوردار هستند و علت اعتقاد خود را نیز می‌دانند . من دوست دارم با این نوع افراد معاشرت داشته باشم . برای من مهم نیست که اعتقادات افراد با اعتقادات من در تضاد باشند . حتی برخی از دوستان صمیمی من نیز با برخی از اعتقادات من مخالف بودند . ولی آنچه مهم است این است که ما به عنوان یک انسان به چیزی اعتقاد داشته باشیم . (البته

افراد کمی را دیده‌ام که از اعتقادی راسخ برخوردار باشند .) به همین دلیل است که گاهی معاشرت داشتن با مخالفین سرسخت برای من خوشایندتر از داشتن معاشرت با مسیحیان است .

البته برخی از مسیحیان به قدری در اعتقادات خود سست هستند که می‌توان گفت ۵۰ درصد آنها فقط تظاهر می‌کنند که مسیحی هستند . ولی به نظر می‌رسید که این گروه از دانشجویان واقعاً می‌دانستند که به چه چیزی اعتقاد دارند و چرا از آن پیروی می‌کنند . و این امر کمی غیر معمول به نظر می‌رسید .

آنها نه تنها در مورد محبت صحبت می‌کردند ، بلکه محبت را در عمل نیز نشان می‌دادند . به نظر می‌رسید که شرایط زندگی و دانشگاه به هیچ وجه آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌داد ، این در حالی بود که سایر دانشجویان تحت فشارهای مختلفی بودند . مهمترین نکته‌ای که وجود داشت این بود که آنها صرف نظر از شرایط موجود خوشحال بودند . به نظر می‌رسید که آنها از یک منبع شادی درونی و دائمی برخوردار بودند . آنها فوق‌العاده شاد بودند . آنها چیزی داشتند که من از آن محروم بودم . از آنجایی که اغلب دانشجویان وضع مالی متوسطی داشتند می‌خواستند آنچه را که دیگران دارا بودند آنها نیز داشته باشند . من نیز مستثنا نبودم . به همین دلیل بود که افرادی که با دوچرخه به دانشگاه می‌آمدند ، دوچرخه خود را با زنجیر می‌بستند . اگر تحصیلات عالی می‌توانست به سوالات اساسی آنها پاسخ دهد پس باید محیط دانشگاه محیطی امن ، پاک و با معیارهای اخلاقی والا بود ، ولی حقیقت چیز دیگری بود . تصمیم گرفتم که با اعضای این گروه عجیب و غریب رابطه دوستی برقرار کنم . دو هفته بعد من به همراه ۵ دانشجو و ۲ استاد در باشگاه دانشجویان نشسته بودیم و با یکدیگر صحبت می‌کردیم . موضوع بحث ما به خدا کشید . حتی اگر انسان‌های ضعیفی نیز باشیم ، هر گاه موضوع گفتگو در مورد خدا باشد ، سعی می‌کنیم خود را قوی و مسلط به نفس نشان دهیم . در تمام دانشگاه‌ها و گروه‌ها افرادی وجود دارند که این موضوع را به باد تمسخر می‌گیرند و می‌گویند : " مسیحیت به درد افراد ضعیف‌النفس می‌خورد و چیز معقول و منطقی‌ای نیست . " (معمولاً افراد گزافه‌گویی که این چنین صحبت می‌کنند از فهم و خرد اندکی برخوردار هستند .)

این بحث و گفتگو مرا ناراحت می‌کرد . بالاخره به یکی از دانشجویان که دختری زیبا بود نگاهی کردم (من سابقاً فکر می‌کردم که تمام مسیحیان زشت هستند .) و در صندلی خود تکیه دادم تا بدین ترتیب نشان دهم که به هیچ وجه به این نوع گفتگو علاقه‌ای ندارم و خطاب به این خانم گفتم : " به من بگویید چه چیزی زندگی شما را دگرگون کرده است ؟ چرا شما با سایر دانشجویان ، استادان و ... تفاوت دارید ؟ "

این دختر جوان باید دلایل خوبی ارائه می‌داد . او به چشمان من خیره شد و بدون اینکه لبخندی بزند دو کلمه‌ای را به زبان آورد که من هرگز انتظار شنیدنشان را نداشتیم . او گفت : " عیسی مسیح . " من گفتم : " تو را به خدا این مزخرفات را به من تحویل نده . حالم از دین و کلیسا و کتاب مقدس به هم می‌خورد . لطفاً در مورد دین با من صحبت نکن . " او در پاسخ به من گفت : " آقای محترم ، من نگفتم دین ، گفتم عیسی مسیح . " او به چیزی اشاره کرد که تا آن زمان در مورد آن فکر نکرده بودم . مسیحیت دین نیست . چون در دین انسان‌ها سعی می‌کنند با تلاش‌های خود و انجام اعمال نیک به خدا برسند . ولی در مسیحیت خدا به واسطه عیسی مسیح به ما نزدیک شده است و به ما پیشنهاد می‌کند که با او رابطه و مشارکت داشته باشیم . درک نادرست از مسیحیت بیش از هر جا در دانشگاه‌ها به چشم می‌خورد . اخیراً در سمینار فارغ‌التحصیلی‌ای شرکت کرده بودم و در آنجا یکی از اساتید گفت : " ما اگر به کلیسا برویم مسیحی می‌شویم . " من به او گفتم : " آیا شما با رفتن به گاراژ تبدیل به اتومبیل می‌شوید ؟ " هیچ رابطه‌ای بین رفتن به کلیسا و مسیحی شدن وجود ندارد . فرد مسیحی کسی است که به عیسی مسیح ایمان دارد .

دوستان جدید من سعی می‌کردند به روش‌های عقلانی ثابت کنند که عیسی همان طور که ادعا کرد پسر خداست ، او جسم پوشید و در میان ما زندگی کرد ، در راه گناهان تمام انسان‌ها مصلوب شد ، مدفون شد و در روز سوم از مردگان قیام کرد . و او می‌تواند امروز نیز زندگی انسان‌ها را دگرگون سازد .

سخنان آنها برای من مسخره به نظر می‌رسید . من مسیحیان را افراد ابلهی می‌دانستم و هر گاه یکی از دانشجویان مسیحی شروع به صحبت می‌کرد او را به باد تمسخر می‌گرفتم و سعی می‌کردم سخنان او را احمقانه جلوه دهم و از این کار لذت می‌بردم . فکر می‌کردم که مسیحیان تنها راه چاره‌ای که دارند این است که از تنهایی بمیرند . من راه بهتری را نمی‌توانستم تصور کنم .

دوستان جدید همواره مرا به گفتگو دعوت می کردند . و من بالاخره مجبور شدم دعوت آنها را بپذیرم . هدف من از پذیرش گفتگو این بود که بتوانم آنها را شکست دهم و حقانیت سخنان خود را ثابت کنم . و به هیچ وجه تصور نمی کردم که ممکن است حقایق وجود داشته باشد که من از آنها بی خبر باشم و یا شواهدی وجود داشته باشد که ارزش ارزیابی کردن را داشته باشد .

بالاخره به این نتیجه رسیدم که عیسی مسیح همان فردی است که ادعا می کرد . من در دو کتاب اول خود سعی کرده ام مسیحیت را رد کنم . ولی زمانی که نتوانستم این کار را انجام دهم ، تسلیم مسیح شدم . و اکنون ۱۳ سال است که زندگی خود را صرف اثبات این امر کرده ام که ایمان به عیسی مسیح کاملاً معقول و منطقی است .

ولی مشکلی وجود داشت . عقل و منطق من حکم می کرد که باید این حقایق را بپذیرم ، ولی قلب من مرا در مسیر خلاف آن سوق می داد . برای من روشن شد که مسیحی شدن نیازمند مبارزه با نفس است . عیسی مسیح از من می خواست که خود را به او تسلیم کنم . او به من می گفت : " اینک بر در ایستاده می گویم ، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند ، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من . " (مکاشفه ۳ : ۲۰) . برای من مهم نبود که آیا او واقعاً می تواند روی آب راه برود و یا آب را به شراب تبدیل کند . مسأله اصلی این بود که عقل من می گفت باید به مسیح ایمان بیاورم ولی قلبم مرا به سوی دیگری هدایت می کرد .

هر گاه با مسیحیان مشتاق ملاقات می کردم این کشمکش آغاز می شد . از آنجایی که ناراحت و نگران بودم نمی توانستم این افراد شاد و خوشحال را تحمل کنم . ممکن است شما نیز چنین چیزی را تجربه کرده باشید . آنها بسیار خوشحال بودند و من بسیار غمگین ، به همین دلیل نیز نتوانستم آنها را تحمل کنم و بلافاصله باشگاه را ترک کردم . اگر چه آن شب ساعت ۱۰ به رختخواب رفتم ، ولی نتوانستم تا ساعت ۴ صبح پلکهای خود را روی هم بگذارم . می دانستم که باید پیش از آنکه کارم به جنون بکشد ، تصمیمی بگیرم . من فرد روشن فکری بودم و نمی خواستم کارم به دیوانگی بکشد .

بالاخره در نوزدهم دسامبر ۱۹۵۹ و در ساعت ۸/۵ عصر قلب خود را به مسیح سپردم . من در آن زمان دانشجوی سال دوم دانشگاه بودم .

گاهی از من می پرسند : " از کجا می دانید که مسیح وارد قلبتان شده است ؟ " و من پاسخ می دهم : " چون زندگی من تغییر کرده است . " من آن شب دعا کردم و در دعای خود چهار چیز از خدا خواستم تا بتوانم با مسیح زنده مشارکت و رابطه داشته باشم :

(۱) " خداوند ، متشکرم که برای گناهان من روی صلیب جان خود را فدا کردی ، " (۲) " تمام گناهان خود را اعتراف می کنم و می خواهم که مرا ببخشی و از وجود این گناهان پاک سازی ، " [کتاب مقدس می گوید : " اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد . " (اشعیا ۱ : ۱۸)] ، (۳) " اکنون در قلب خود را گشوده ام و تو را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود می پذیرم و با تمام وجود خود را تسلیم می کنم و می خواهم که زندگی مرا دگرگون سازی و از من فردی بسازی که دوست داری ، " (۴) " متشکرم که دعای مرا شنیدی و مستجاب کردی ، چون ایمان دارم که وارد قلب من شدی . " و این ایمان ، ایمانی کورکورانه نبود ، بلکه ایمانی بود که بر اساس حقایق تاریخی ، شواهد موجود و کلام خدا شکل گرفته بود .

ممکن است از برخی از افراد شنیده باشید که هنگامی که توبه کرده اند " هاله ای از نور " آنها را فرا گرفت . ولی باید بگویم که هیچ اتفاق خارق العاده ای برای من رخ نداد . من نه نورانی شده بودم و نه بال در آورده بودم . در واقع ، بعد از دعا حالم بدتر شده بود و حالت تهوع به من دست داده بود . وضعیت بسیار بدی داشتم . با خود فکر می کردم : " وای ، در چه مخمصه ای گیر افتاده ام . " فکر می کردم که در وضعیت بغرنجی قرار گرفته ام . (البته برخی از افراد نیز در مورد من همین عقیده را داشتند !)

ولی باید بگویم که حدود یک سال و نیم بعد پی بردم که اصلاً مخمصه ای وجود ندارد . زندگی من دگرگون شده بود . روزی با رئیس گروه تاریخ یکی از دانشگاه های ایالات مرکزی آمریکا بحث و گفتگو می کردم و در مورد تغییراتی که در زندگی ام رخ داده بود به او توضیحاتی می دادم ، ولی او بلافاصله سخنان مرا قطع کرد و گفت : " مک داوول ، می خواهی بگویی که خدا واقعاً

توانسته است در قرن بیستم زندگی تو را دگرگون کند؟ منظور تو چه تغییراتی است؟ " پس از اینکه ۴۵ دقیقه با او صحبت کردم، گفت: " بسیار خوب، دیگر کافی است. "

یکی از مسائلی که برای او شرح دادم این بود که من فرد بی‌قرار و نگرانی بودم. انگار مجبور بودم همواره خود را با چیزی مشغول سازم. یا در کنار نامزدم بودم و یا با دوستان خود گپ می‌زدم. در دانشگاه قدم می‌زدم ولی حواسم بیرون از آنجا بود. حتی قادر نبودم کتابی را مطالعه کنم، چون نمی‌توانستم حواسم را متمرکز کنم. ولی چند ماه پس از پذیرش مسیح احساس کردم که نوعی آرامش روحی و فکری وجود مرا فرا گرفته است. البته منظور من این نیست که از آن زمان به بعد هیچ کشمکش نداشتم، بلکه منظورم این است که مسیح قدرت و توانایی تحمل و غلبه بر این کشمکش‌ها را به من عطا کرد. و من حاضر نیستم آن را با چیز دیگری در این دنیا عوض کنم.

تغییر دیگری که در زندگی‌ام رخ داد، عوض شدن خلق و خویم بود. من سابقاً بداخلاق بودم و عادت داشتم که به خاطر کوچکترین مسأله‌ای با افراد درگیر شوم. هنوز هم زخم‌هایی روی بدنم هست که واقعه‌ای را به من یادآوری می‌کنند که در سال اول دانشگاه برایم رخ داد. من به شدت با یکی از دانشجویان درگیر شده بودم و حتی نزدیک بود او را بکشم. این اخلاق تند به قدری برایم عادی شده بود که حتی احساس نمی‌کردم که لازم است آن را تغییر دهم. من زمانی به وجود این اخلاق زشت پی بردم که دیگر از زندگی من محو شده بود. در طی ۱۴ سال اخیر من فقط یک بار عصبانی شده‌ام و آن ۶ سال پیش بود!

مورد دیگری نیز وجود دارد که اگر چه به خاطر آن شرمسار هستم، ولی قصد دارم آن را نیز مطرح کنم، چون افراد زیادی هستند که با چنین مشکلی دست و پنجه نرم می‌کنند و من می‌خواهم راه‌هایی از آن را که خود نیز تجربه کرده‌ام با آنها در میان بگذارم. و این راه نجات چیزی نیست جز داشتن رابطه و مشارکت با عیسی مسیح. مشکلی که می‌خواهم مطرح کنم " نفرت " است. من از افراد زیادی نفرت داشتم. اگر چه این نفرت در ظاهر من آشکار نبود ولی در درونم به شدت شعله‌ور بود. من با افراد، امور و مسائل مختلف درگیر بودم. و مانند بسیاری از افراد دیگر احساس ناامنی می‌کردم. هر گاه فردی را ملاقات می‌کردم که تفاوت‌هایی با من داشت، بلافاصله احساس خطر می‌کردم.

ولی در زندگی من فردی وجود داشت که به شدت از او نفرت داشتم. این فرد " پدرم " بود. میزان تنفر من از او غیر قابل توصیف است. او الکی بود و از آنجایی که شهر ما نیز کوچک بود، همه او را می‌شناختند و این امر مرا زجر می‌داد. دوستانم در دوران دبیرستان به مدرسه می‌آمدند و او را مسخره می‌کردند. آنها نمی‌فهمیدند که این امر مرا ناراحت می‌کند. اگر چه در ظاهر من نیز همراه آنها می‌خندیدم ولی در همان زمان قلب من مملو از غم و اندوه بود و در درون خود می‌گریستم. گاهی به طویله می‌رفتم و می‌دیدم که مادرم پشت گاوها روی زمین افتاده است، او به قدری کتک می‌خورد که دیگر قادر به حرکت کردن نبود. زمانی که قرار بود مهمان به خانه ما بیاید، پدرم را به طویله می‌بردم و او را در آنجا می‌بستم و اتومبیلش را نیز در آن طرف سیلو پارک می‌کردم که دیده نشود و به مهمانان می‌گفتم که او بیرون رفته است. فکر نمی‌کنم که فردی در دنیا وجود داشته باشد که نفرتش از افراد دیگر به اندازه نفرتی باشد که من نسبت به پدر خود داشتم.

ولی حدود ۵ ماه پس از پذیرش مسیح، محبتی الهی وجود مرا فرا گرفت و این محبت به قدری بود که نفرت من در مقابل آن رنگ باخت. من توانستم به چشمان پدرم نگاه کنم و از صمیم قلب بگویم: " پدر، دوستت دارم. " و این احساسی بود که واقعاً در درون خود داشتم. با توجه به رفتاری که سابقاً نسبت به پدرم داشتم، گفتن این جمله او را واقعاً شوکه کرده بود.

پس از اینکه به دانشگاه خصوصی منتقل شدم در یک حادثه رانندگی به شدت آسیب دیدم. گردن من آسیب دیده بود به همین دلیل مرا به خانه بردند. نمی‌توانم آن روزی را فراموش کنم که پدرم به اتاقم آمد و گفت: " پسر، تو چطور می‌توانی چنین پدری را دوست داشته باشی؟ " به او گفتم: " من تا شش ماه قبل نیز از تو نفرت داشتم، ولی از زمانی که مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفتم توانستم افراد را همان گونه که هستند بپذیرم و دوست داشته باشم. "

۴۵ دقیقه بعد یکی از مهمترین وقایع زندگی من رخ داد. فردی که من از گوشت و خون او بودم به من گفت: " پسر، اگر خدا واقعاً توانسته است زندگی تو را تغییر دهد، پس من هم می‌خواهم فرصتی به او بدهم. " در همان لحظه پدرم نیز دعا کرد و قلب خود را به مسیح سپرد.

معمولاً این تغییرات به صورت تدریجی و در طی مدت زمانی طولانی صورت می‌گیرند. زندگی من در مدت ۱/۵ سال تغییر کرد، ولی زندگی پدرم از همان لحظه دگرگون شد. درست مانند این بود که فردی در وجود او چراغی روشن کرده باشد. من تاکنون چنین تغییر ناگهانی‌ای را ندیده‌ام. پس از آن روز پدرم فقط یک بار شیشه ویسکی را برداشت و نزدیک دهانش برد، ولی بلافاصله آن را پایین آورد و کنار گذاشت. من به این نتیجه رسیده‌ام که عیسی مسیح قادر است زندگی تمام افراد را تغییر دهد.

شما می‌توانید مسیحیت را مسخره کنید و به آن بخندید، ولی بدانید که نظر شما هر چه باشد فرقی نمی‌کند چون مسیح کار خود را انجام می‌دهد. او زندگی افراد را دگرگون می‌سازد. اگر شما نیز او را بپذیرید می‌توانید این دگرگونی و تغییر را در رفتار و طرز فکر خود تجربه کنید، چون تخصص عیسی دگرگون کردن زندگی انسان‌هاست.

پذیرش مسیح امری اجباری نیست، بلکه کاملاً اختیاری است. من هرگز نمی‌توانم شما را مجبور کنم که مسیح را بپذیرید، ولی تنها کاری که می‌توانم انجام دهم این است که تجربه شخصی خود را با شما در میان بگذارم، ولی در هر صورت تصمیم‌گیری به عهده شماست.

ممکن است شما نیز بخواهید همراه من دعا کنید: "عیسی مسیح، من به تو نیاز دارم. سپاسگزارم که جان خود را در راه گناهان من فدا کردی. گناهان مرا بیمارز و مرا ببخش. من تو را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود می‌پذیرم و می‌خواهم که از من فردی بسازی که خود می‌خواهی. در نام عیسی مسیح طلبیدم. آمین"

NOTES ON CHAPTER 1

1. A. H. Strong, *Systematic Theology*. (Philadelphia: Judson Press, 1907), Vol. 1, p. 52.

2. Archibald Thomas Robertson, *Word pictures in the New Testament* (Nashville: Broadman Press, 1932), Vol. 5, p. 186.
3. Leon Morris, "The Gospel according to John", *The New International Commentary on The New Testament* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co. 1971), p. 524.
4. Charles F. Pfeiffer, and Everett F. Harrison (Eds.), *The Wycliffe Bible Commentary* (Chicago: Moody Press, 1962), pp. 943, 944.
5. Lewis Sperry Chafer, *Systematic Theology* (Dallas Theological Seminary Press, 1947, Vol. 5), p. 21.
6. Robert Anderson, *The Lord from Heaven* (London: James Nisbet and Co., Ltd., 1910), P. 5.
7. Henry Barclay Swete, *The Gospel According to St. Mark* (London: Macmillan and Co., Ltd., 1898), P. 339.
8. Irwin H. Linton, *The Sanhedrin Verdict* (New York: Loizeaux Brothers, Bible Truth Depot, 1943), P. 7.
9. Charles Edmund Deland, *The Mis-Trials of Jesus* (Boston: Richard G. Badger, 1914), pp. 118-119.

NOTES ON CHAPTER 2

1. C. S. Lewis, *Mere Christianity* (New York: The MacMillan Company, 1960), pp. 40-41.
2. F. J. A. Hort, *Way, Truth, and the Life* (New York: MacMillan and Co., 1894), P. 207.
3. Kenneth Scott Latourette, *A History of Christianity* (New York: Harper and Row, 1953), pp. 44, 48.
4. William E. Lecky, *History of European Morals from Augustus to Charlemagne* (New York: D. Appleton and Co., 1903), Vol. 2, pp. 8, 9.
5. Philip Schaff, *History of the Christian Church* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co., 1962). (Reprint from original 1910), p. 109.
6. Philip Schaff, *The Person of Christ* (New York: American Tract Society, 1913), pp. 94-95; p. 97.
7. Arthur P. Noyes, and Lawrence C. Kolb, *Modern Clinical Psychiatry* (Philadelphia: Saunders, 1958). (5th ed.)
8. Clark H. Pinnock, *Set Forth Your Case* (New Jersey: The Craig Press, 1967), p. 62.
9. J. T. Fisher, and L. S. Hawley, *A Few Buttons Missing* (Philadelphia: Lippincott, 1951), p. 273.
10. C. S. Lewis, *Miracles: A Preliminary Study* (New York: The MacMillan Company, 1947), p. 113.

NOTES ON CHAPTER 3

1. *The New Encyclopedia Britannica*, Micropaedia Vol. VIII, p. 985.
2. James B. Conant, *Science and Common Sense* (New Haven: Yale University Press, 1951), p. 25.

NOTES ON CHAPTER 4

1. Millar Burrows, *What Mean These Stones*. (New York: Meridian Books, 1956), p. 52.
2. William F. Albright, *Discoveries in Bible Lands*. (New York: Funk and Wagnalls, 1955), p. 136.
3. William F. Albright, *Christianity Today*, Vol. 7, Jan. 18, 1963 p. 3.
4. Sir William Ramsay, *The Bearing of Recent Discovery on the Trustworthiness of the New Testament*. (London: Hodder and Stoughton, 1915), p. 222.
5. John A. T. Robinson, *Redating the New Testament* (London: SCM Press, 1976).
6. Simon Kistenmaker, *The Gospels in Current Study*. (Grand Rapids: Baker Book House, 1972), pp. 48-49.
7. A. H. McNeile, *An Introduction to the Study of the New Testament*. (London: Oxford University Press, 1953), p. 54.
8. Paul L. Maier, *First Easter: The True and Unfamiliar Story*. (New York: Harper and Row, 1973), p. 122.
9. William F. Albright, *From the Stone Age to Christianity* (second edition). (Baltimore: John Hopkins Press, 1946), pp. 297-298.
10. C. Sanders, *Introduction to Research in English Literary History*. (New York: MacMillan Company, 1952), pp. 143 ff..
11. F. F. Bruce, *The New Testament Documents: Are They Reliable?* (Downers Grove, Ill. 60515: Inter Varsity Press, 1964), pp. 16 f.; p. 33.
12. Sir Fredric Kenyon, *The Bible and Archaeology*. (New York: Harper and Row, 1940), pp. 288-289.
13. J. Harold Greenlee, *Introduction to the New Testament Textual Criticism* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Company, 1964), p. 16.
14. John Warwick Montgomery, *History and Christianity* (Downers Grove. Ill.: Inter Varsity Press, 1971), p. 29.
15. Louis R. Gottschalk, *Understanding History* (New York: Knopf, 1969, 2nd ed), p. 150; p. 161; p. 168.
16. Lawrence J. McGinley, *Form Criticism of the Synoptic Healing Narratives* (Woodstock, Maryland: Woodstock College Press, 1944), p. 25.
17. Robert Grant, *Historical Introduction to the New Testament* (New York: Harper and Row, 1963), p. 302.
18. Will Durant, *Caesar and Christ, in the Story of Civilization*, Vol. 3. (New York: Simon & Schuster, 1944), P. 557.
19. Eusebius. *Ecclesiastical History*, Book 3, Chapter 39.
20. Irenaeus. *Against Heresies*. 3.1.1.
21. Joseph Free, *Archaeology and Bible History* (Wheaton, Ill: Scripture Press, 1969), p. 1.
22. F. F. Bruce, "Archaeological Confirmation of the New Testament", in *Revelation and the Bible*. Edited by Carl Henry. (Grand Rapids: Baker Book House, 1969), p. 331.
23. A. N. Sherwin-White, *Roman Society and Roman Law in the New Testament* (Oxford: Clarendon Press, 1963), p. 189.
24. Clark Pinnock, *Set Forth Your Case* (New Jersey: The Craig Press, 1968), p. 58.

NOTES ON CHAPTER 5

1. Michael Green, "Editor's Preface" In George Eldon Ladd, *I Believe in the Resurrection of Jesus* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co., 1975).

2. Robert W. Gleason (Ed.), *The Essential Pascal*, Trans. By G. F. Pullen (New York: Mentor-Omega Books, 1966), p. 187.
3. Michael Green, *Man Alive!* (Downers Grove, Ill.: Inter Varsity Press, 1968), pp. 23-24.
4. Kenneth Scott Latourette, *A History of Christianity* (New York: Harper and Brothers Publisher, 1937) Vol. I, p. 59.
5. Paul Little, *Know Why You Believe* (Wheaton, Ill: Scripture Press Publications, Inc., 1971), p. 63.
6. Herbert B. Workman, *The Martyrs of the Early Church* (London: Charles H. Kelly, 1913), pp. 18-19.
7. Harold Mattingly, *Roman Imperial Civilization* (London: Edward Arnold Publishers, Ltd., 1967), p. 226.
8. Gaston Foote, *The Transformation of the Twelve* (Nashville: Abingdon Press, 1958), p. 12.
9. Simon Greenleaf, *An Examination of the Testimony of the Four Evangelists by the Rules of Evidence Administered in the Courts of Justice* (Grand Rapids: Baker Book House, 1965. Reprint of 1874 edition. New York: J. Cockroft and Co.), p. 29.

NOTES ON CHAPTER 6

1. *Encyclopedia International*, 1972, Vol. 4, p. 407.
2. Ernest Findlay Scott, *Kingdom and the Messiah* (Edinburgh: T. & T. Clark, 1911), p. 55.
3. Joseph Klausner, *The Messianic Idea in Israel* (New York: The MacMillan Co., 1955), p. 23.
4. Jacob Gartenhaus, "The Jewish Conception of the Messiah," *Christianity Today*, March 13, 1970, pp. 8-10.
5. *The Jewish Encyclopedia* (New York: Funk and Wagnalls Co., 1906), Vol. 8, p. 508.
6. Millar Burrows, *More Light on the Dead Sea Scrolls* (London: Secker & Warburg, 1958), p. 68.
7. A. B. Bruce, *The Training of the Twelve* (original 1894) (Grand Rapids: Kregel Publications, 1971), p. 177.
8. Alfred Edersheim, *Sketches of Jewish Social Life in the Days of Christ* (reprint edition; Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co., 1960), p. 29.
9. George Eldon Ladd, *I Believe in the Resurrection of Jesus* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co., 1975), p. 38.

NOTES ON CHAPTER 7

1. *The Encyclopedia Britannica*, William Benton, Publisher. (Chicago: Encyclopedia Britannica, Inc., 1970), Vol. 17, (a) p. 469; (b) p. 476; (c) p. 473; (d) p. 469.
2. Jacques Dupont, "The Conversion of Paul, and its Influence on his Understanding of Salvation by Faith," *Apostolic History and the Gospel*. Edited by W. Ward Gasque and Ralph P. Martin (Grand Rapids: Wm. B. Eerdmans Publishing Co., 1970), p. 177; p. 76.

3. Kenneth Scott Latourette, *A History of Christianity* (New York: Harper & Row, 1953), p. 76.
4. W. J. Sparrow-Simpson, *The Resurrection and the Christian Faith* (Grand Rapids: Zondervan Publishing House, 1968), pp. 185-186.
5. Phillip Schaff, *History of the Christian Church*, Vol. 1. Apostolic Christianity, A.D.1-100 (Grand Rapids: Wm. B. Eerdmans Publishing Co., 1910), p. 296.
6. *Chamber's Encyclopedia* (London: Pergamon Press, 1966), Vol. 10, p.516.
7. Phillip Schaff, *History of the Apostolic Church* (New York: Charles Scribner, 1857), p. 340.
8. George Lyttleton, *The Conversion of St. Paul* (New York: American Tract Society, 1929), p. 467.

NOTES ON CHAPTER 8

1. John 19: 39,40.
2. Matthew 27: 60.
3. Mark 16: 4.
4. George Currie, *The Military Discipline of the Romans from the Founding of the City to the Close of the Republic*. An abstract of a thesis published under the auspices of the Graduate Council of Indiana University, 1928, pp. 41-43.
5. A. T. Robertson, *Word Pictures in the New Testament* (New York: R. R. Smith, Inc., 1931), p. 239.
6. Acts 1: 3.
7. 1 Corinthians 15: 3-8.
8. Arthur Michael Ramsey, *God, Christ and the World* (London: SCM Press, 1969), pp. 78-80.
9. Paul Althaus, *Die Wahrheit des kirchlichen Osterglaubens* (Gutersloh: C. Bertelsmann, 1941), pp. 22, 25ff.
10. *Independent, Press-Telegram*, Long Beach, Calif., Saturday, April 21, 1973, p. A-10.
11. Josh McDowell, *Evidence That Demands a Verdict* (San Bernardino, Calif: Campus Crusade for Christ International, 1973), p. 231.
12. David Fredrick Strauss, *The Life of Jesus for the People* (London: Williams and Norgate, 1879, 2nd ed.), Vol. 1, p. 412.
13. Matthew 28: 1-15.
14. J. N. D. Anderson, *Christianity: The Witness of History*, copyright Tyndale Press, 1970. Used by permission of InterVarsity Press, Downers Grove, Ill., p. 92.
15. John Warwick Montgomery, *History and Christianity* (Downers Grove, Ill.: InterVarsity Press, 1972), P. 78.
16. Thomas Arnold, *Christian Life-Its Hopes, Its Fears, and Its Close* (London: T. Fellowes, 1859, 6th ed.), p. 324.
17. Paul E. Little, *Know Why You Believe* (Wheaton: Scripture Press Publications, Inc., 1967), p. 70.
18. Simon Greenleaf, *An Examination of the Testimony of the Four Evangelists by the Rules of Evidence Administered in the Courts of Justice* (Grand Rapids: Baker Book House, 1965. Reprint of 1874 edition. New York: J. Cockcroft and Co., 1874), p. 29.
19. Frank Morison, *Who Moved the Stone?* (London: Faber and Faber, 1930).
20. George Eldon Ladd, *I Believe in the Resurrection of Jesus* (Grand Rapids: William B. Eerdmans Publishing Co., 1975), p. 141.

21. 1 Corinthians 15: 3.
22. 1 Corinthians 15: 19-26.
23. John 10: 10; 2 Corinthians 5: 17.
24. Michael Green, *Man Alive* (Downers Grove, Ill.: InterVarsity Press, 1968), p. 54.